

۱۷۲۱



نوشتہ های پراکنده درباره یارسان اہل حق

به انضمام فرهنگ لغات گورانی

تألیف: صدیق صفی زاده "بوره کی"

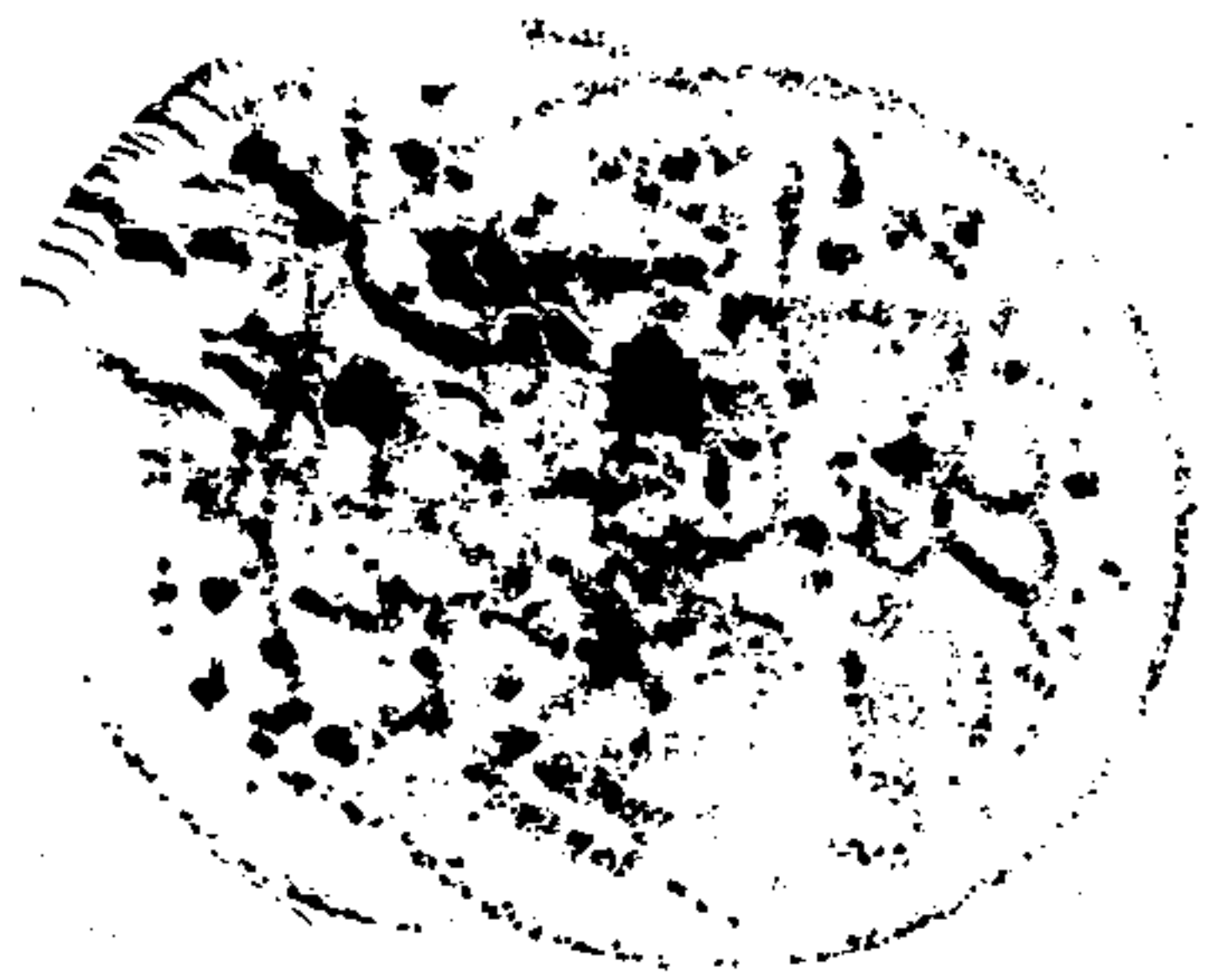
**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



Marfat.com

Marfat.com





معارف اجتماعی

۴

نوشتہ ہامی پراکندہ دربارہٴ یارسان اہل حق



به انضمام فرهنگ لغات گورانی

تألیف: صدیق صفی زاده "بوره کئی"

نقل تمام یا قسمتی از مطالب، و نیز هرگونه اقتباس و بهره‌برداری از آن بدون اجازه
کتبی مؤلف و ناشر ممنوع است

129762



نوشته‌های پراکنده درباره یارسان (اهل حق)
تألیف : صدیق صفی‌زاده (بوره‌کشی)
تیراژ : پنج‌هزار جلد
چاپ : خرمی
حق چاپ محفوظ است
چاپ اول - تابستان ۱۳۶۱

مؤسسه مطبوعاتی عطائی - تهران ۱۱ - خیابان ناصرخسرو
تلفن : ۳۱۸۸۹۹ و ۳۱۲۴۲۴

فهرست مطالب و مندرجات

صفحه	عنوان
۳	فهرست مطالب
۴	مقدمه
۵	بهبول ماهی
۲۳	سلطان اسحاق و آئین یارسان
۴۱	جامه پوشی و مظهریت در نزد کردان یارسان
۶۷	زردشت از دیدگاه کردان یارسان
۸۹	فرشتگان هفتگانه در آئین کردان یارسان
۱۰۳	شهرزور و رابطه آن با عقاید یارسان
۱۱۷	راز آفرینش در نزد کردان یارسان
۱۳۵	ایل بگی جاف (بزرگترین پیشگو در جهان سرایندگی ادب کردی)
۱۴۹	موسیقی در نزد کردان یارسان
۱۶۳	نفوذ شاهنامه در آثار شعرای یارسان
۱۹۳	باباطاهر همدانی برجسته ترین و پاکبازترین رهرو حقیقت
۲۰۷	منصور حلاج شهید بزرگ راه حق
۲۱۵	فرهنگ لغات گورانی
۲۳۳	فهرست اعلام



بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

این کتاب که به صورت چندگفتار درآمده و در یک مجلد انتشار می یابد، شامل مقاله هایی است تحقیقی در باره مسلك یارسان که تعدادی از آن در سالهای پیش در چند مجله منتشر شده و اکنون مطالبی بدانها افزوده گشته که امیداست مقبول افتد و مورد استفاده پویندگان و پژوهندگان فرهنگ و زبان ایرانی قرارگیرد.

این کتاب منحصر به این مختصر نیست، امیدوارم که به یاری خداوند متعال بتوانم درآینده جلدهای دیگر آنرا در دسترس علاقمندان قراردهم تا به یکی از پایه های فرهنگ دیرین خودپی ببریم، زیرا مسلك یارسان مجموعه ای است از عقاید و آراء خاص مذهبی که با ذخائر معنوی ایران پیش از اسلام و افکار فرق غالی پس از اسلام که در مناطق غرب پراکنده بوده اند، درهم آمیخته است.

ماخذ عمده تحقیق درباره مسلك یارسان، متون کهن گورانی است. گویش گورانی یکی از پنج گویش زبان کردی است که مردم اورامان و دینور و شیخان با آن تکلم می کنند و دفاتر و کلامهای یارسان و همچنین منظومه های حماسی و عشقی و عرفانی با آن نوشته می شد.

تهران - فروردین ماه ۱۳۵۶
صدیق صفی زاده (بوره کئی)

بہلول ماہی چہرہ‌ای فروزان برفراز افرازی‌های کوهستان ایران

در میان طوایف و ایلم‌های کرد آنکه بہتر توانسته است کہ یگانگی خود را از سوی کیش و آئین نگہداری کند و برخی راہ‌وروش‌ها و باورهای کهن را نگہدارد، گروہ یارسان یا اہل حق است. شك و گمانی در آن نیست کہ نشانہ‌های کیش‌های کهن کہ در ایران باستان مانند مانوی و مزدکی رواج داشتہ و همچنین نشانہ‌های آئین کلیمی و مسیحی و اسلام در این مسلک یافت می‌شود. ولی از پشت پردہ‌های گوناگون بن‌وریشہ مسلک آنانرا کہ زرتشتی است می‌توان یافت. (۱) با آنچه گفتہ شد، مسلک یارسان گلچینی است از باورها و اندیشہ‌های ویژہ آئینی کہ با اندوختہ‌های کیش‌های ایران باستان و اندیشہ‌های اسلامی آمیختہ شدہ است (۲) و بنا بہ دستاویزهایی کہ در دسترس است، این مسلک را بہلول ماہی در سدہ دوم ہجری در میان

-
- ۱- برای آگاهی بیشتر دربارہ یارسان نگاہ کنید بہ : کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشیدیاسمی تہران ۱۳۱۶ ص ۱۲۴ و نک : خلاصہ تاریخ الکورد و کردستان تألیف امین زکی بغداد ۱۹۶۱ ص ۲۸۹ و همچنین نک : شاہنامہ حقیقت اثر حاج نعمت‌الہ جیعون آبادی بامقدمہ دکتر محمد مکرری تہران ۱۹۶۶ ص سوم و نک : میژووی گہلی کوردنو و سینی صالح قفطان بغداد ۱۹۶۹ ص ۴۰۱.
- ۲- نگاہ کنید بہ : متن سخنرانی رشید شہمردان در شمارہ ۵ مہنامہ ہوخت تہران ۱۳۴۷ ص ۵.

بخشی از مردم لرستان و کرمانشاهان و خانقین پدیدار و پراکنده است و در سده‌های سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم هجری اندیشه‌ها و باورهای تازه‌ای از سوی رهبران یارسان به آن افزوده شده تارسانی یافته است. (۳)

براستی این جنبش آئینی که در سده دوم هجری در میان کردان ایرانی پیدا شده، می‌توان آنرا گونه‌ای ایستادگی با ظلم و ستم حکام اموی و عباسی دانست. این جنبش که در زمان عباسیان آغاز شده، با پایداری سخت کارگزاری دستگاه عباسی رو برو گشته ولی آتشی که زردشت در دل همه ایرانیان افروخته بود نتوانستند آنرا خاموش کنند و این آتش سپس باتابشی بیشتر کشورمان را تابناک کرد. (۴) یکی از رهبران روشن بین یارسان که در سده دوم و سوم هجری در پیرامون کرمانشاه پیدا شده نامش عمرو فرزند لهب نامور به بهلول است و بنا به نامه سرانجام که نامه مسلکی یارسان است، وی در نیمه سده دوم هجری در پیرامون کرمانشاه چشم به جهان گشوده و در سال ۲۱۹ هجری در تنگه گول Tangagül رخت از جهان بر بسته است. تنگه گول نام کوهی است در دیه چشمه سفید که در شانزده کیلومتری اسلام آباد غرب قرار دارد و زیارتگاه گروه یارسان است. کاکاردائی که یکی از نویسندگان سده نهم هجری یارسان است، در یادداشت دست نویس خود می‌نویسد: بهلول از دودمان کرد بوده و در آغاز خود را به دیوانگی زده و سپس در پنهانی باچندتن از یاران و یثؤه خود راز و نیاز کرده و از خوشی‌ها و زیبایی‌های جهان دست کشیده و دیوانه و ژنده پوش راستی شده و ویرانه‌ای را به کاخ هارون الرشید نمی‌داده و بسا تیکه نان خشک

۳- نک : بزرگان یارسان گراورده نگارنده تهران ۱۳۵۲ ص ۶.

۴- برابر نسخه‌های سرانجام خطی و یادداشت کاکاردائی.

می ساخته است. (۵)

قاضی نوراله شوشتری در «مجالس المؤمنین» می نویسد که بهلول همزمان با هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ هـ) می زیسته و دانش پژوهی خود را نزد امام جعفر صادق علیه السلام به پایان رسانده و پس از آن دیوانه وار می زیسته است. وی چون رازهای درونیش را بی پرده می گفت، گروهی از او بدگوئی کردند و خلیفه فرمان کشتن او را داد و بهلول چون از این فرمان آگاهی پیدا کرده بود به پیشگاه امام جعفر صادق علیه السلام رفت و رویداد را برایش بازگو و خواهش کرد که او را راهنمایی کند و چاره ای برایش بجوید، امام به او فرمان داد که خود را دیوانه نشان دهد تا از گزند آنان رهائی یابد. (۶)

بنا به نامه سرانجام بهلول نخستین کسی بوده که پس از پیدایش اسلام به تناسخ باور داشته و خود را آئینه نمای خدا و فروغ ایزدی دانسته و چهارتن از یارانش که به نام فرشتگان چهارگانه خوانده می شده به گویش گورانی چامه سروده اند و آنرا در انجمنی که بنام جمخانه فراهم می آوردند بانوای تنبور می خواندند و راز و نیاز می کردند. چنین می رساند که بهلول آئین تناسخی را در امان کردستان که سرزمینی است کوهستانی پدید آورده و سپس بابرخی از پیروان و یارانش به بغداد رهسپار شده و در آنجا مانده است و چون به امام جعفر صادق و خاندان پیامبر دلبستگی داشته به کوفه می رود و در آنجا زمانی ماندگار می شود و دوباره به بغداد باز می گردد و اندیشه های خود را در آنجا گسترش می دهد. (۷)

۵- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

۶- کتاب بوستان باشرح محمدعلی ناصح تهران ۱۳۵۴ ص ۵۲۳.

۷- بزرگان یارسان ص ۶.

دربارهٔ باورها و اندیشه‌های تناسخی که بهلول و یارانش به آن گرائیده‌اند، باید گفت بیشتر گروه‌هایی که پس از اسلام به دشمنی امویها و عباسیها برخاسته‌اند به آئین تناسخی گرایش داشته‌اند و به راستی این آئین دستاویزی بوده است برای کسانی که می‌خواستند خود را جانشین قهرمانان و مردان دلیر این سرزمین بشناسانند و یادگار گذشتهٔ این رادمردان و دلاوران را زنده بدارند. (۸)

سخنان و سرودهایی که از بهلول بازگو کرده‌اند می‌رساند که وی مردی با فروهنگ و هوشیار و خردمند و زیرک بوده است ولی برای اینکه از گزند و آزار دشمنان رهایی یابد سر به دیوانگی و شیدائی زده است، چنانکه درویش نوروز سورانی که از سرایندگان برجستهٔ سدهٔ سیزدهم هجری است در یکی از چکامه‌هایش بهلول را می‌ستاید و می‌گوید :

بهلول ذاتیون ذات یکدانه عامیان ماچان بهلول دیوانه
کی دی دیوانه وی طور دانابو مرکونه میدان گردون رانا بو (۹)

یعنی : بهلول نمودار فروغ و تابش ایزدی است و گروهی بی‌آگاه او را دیوانه می‌پندارند، چه کسی دیوانه را با چنین هوش و فروهنگ و دانشی دیده است که در میدان چرخ گردون اسب دانش را بتازاند.

در کارنامه‌ها به نام دو بهلول دیگر نیز برمی‌خوریم که آنان نیز در برابر تازیان برخاسته‌اند و خواسته‌اند که فروشکوه آئین دیرین ایران را زنده کنند. نخست بهلول خارجی است که نامش کشاره

۸- نک : دو قرن سکوت تألیف دکتر عبدالحسین زرین‌کوب تهران ۱۳۳۶ ص ۲۳۵.

۹- نسخهٔ خطی دیوان درویش نوروز سورانی.

فرزند بشیرشیبانی موصلی از کردان پیرامون موصل بوده است و در سال ۱۱۹ هجری بر هشام بن عبدالمک اموی شوریده است و گروهی را پیرامون خود گردآورده و از موصل تا کوفه را زیر فرمان خود درآورده است ولی سپس در جنگ بدست تازیان کشته شده است و با کشته شدن وی پیروانش نیز نابود گشتند. (۱۰)

دیگری بهلول شولی که از سرایندگان و پیران بزرگ زمان خود بوده و ابن بطوطه جهانگرد نامی عرب او را در لرستان دیده و در سفر نامه اش از وی یاد کرده است. (۱۱)

ولی بنابه نامه سرانجام و دیگر نوشته ها و نامه های آئینی یارسان، قهرمان سخن ما همان بهلولی است که همزمان با هارون الرشید عباسی می زیسته و از کردان روشن بین ایرانی بوده و گروهی از روی لغزش او را برادرزاده خلیفه یاد شده یاد کرده اند. نام چندتن از یاران بهلول که با او همراه بوده اند بنابه نامه سرانجام بدینسان است: «۱- بابالره لرستانی ۲- بابارجب لرستانی ۳- بابا صالح لرستانی ۴- بابانجوم لرستانی» که هریک از آنان دو بیتی هائی به گویش گورانی سروده اند و از خود به یادگار گذاشته اند و از نام های یاران او پیدا است که آئین او تالرستان نیز گسترش یافته است. از بهلول نیز دو بیتی هائی به گویش گورانی و چکامه هائی به زبان عربی بجای مانده که برخی از آنها در نامه سرانجام بنام «دوره بهلول» و پاره های در کتابهای عربی دیده می شود و این سرودها گویای راز درونی و اندیشه های بلند او است. بیشتر سرودهای او و یارانش

۱۰- دائرة المعارف الاسلامی تألیف بطرس البستانی ج ۵ ص ۶۴۴.

۱۱- نك سفرنامه ابن بطوطه تألیف ابن بطوطه ترجمه محمد علی موحد تهران ۱۳۳۷ ص ۲۱۰ - ۲۰۹.

به سبك و شیوه دو بیتی است که در گذشته آنها را فملویات نامیده‌اند. (۱۲)

سروده‌های بهلول و یارانش که به گویش گورانی سروده شده، ده‌هجائی است و بنا به گفته نویسندگان و پژوهندگان کهن و رویداد-نگاران اسلامی همه دو بیتی‌ها و سرودهایی که به گویش‌های بومی ایران سروده شده است بیشتر آنها که با آهنگ ویژه‌ای بوده‌است فملویات نامیده شده‌اند. واژه فملویات نمودار ترانه‌ها و سرودهایی است که وابسته به شهرهای فمله یا پمله بوده‌است و پمله نمودار شهرهای میانین و مرکزی شمالی و باختری ایران بوده‌است که گمان می‌رود گویشهای آنها پهلوی و یا ازدسته گویشهایی بوده است که بازبان پهلوی پیش از اسلام خویشاوندی نزدیکی داشته است (۱۳)

سرودهای هجائی که بیشتر آن از سوی سرایندگان کرد سروده شده در زبان آوستائی و پهلوی و دیگر گویشهای بومی و برخی سرودهای بومی فارسی نیز آمده است و همه داستانهای رزمی ایران مانند شاهنامه و خسرو شیرین و نادرنامه و هفت رزم و نه رزم و یازده رزم و دیگر داستانهای کردی چون شمال و زلال و خورشید و خاور و حیدر و صنوبر و ونوش و بره‌زا و قهرمان و قیطان که به گویشهای کردی سروده یا ترجمه شده است همه ده‌هجائی است. ترانه‌های بومی کردی نیز که سراینده ویژه‌ای ندارد بیشتر آنها ده‌هجائی است و دارای دو مصراع می‌باشند که هر مصراع نیز به دو بخش پنج‌هجائی بخش‌بندی شده است. این گونه سرود را چنانکه گفتیم پژوهندگان کهن اسلامی بنام فملویات یاد کرده‌اند چنانکه شمس‌قیس رازی که در آغاز سده هفتم هجری می‌زیسته می‌نویسد: «خوشترین اوزان

۱۲- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

۱۳- نك: ترانه‌های کردی تألیف دکتر محمد مکرری تهران ۱۳۲۹ ص ۱۵ - ۱۴.

فہلویات است کہ ماحونات آنرا اورامنان خوانند» اورامن یا اورامنان نمودار آہنگک ولحن مردم سرزمین اورامن کردستان است کہ گویش آنرا بنام گورانی یا اورامی، می خوانند. (۱۴)

بنا بہ پژوهش شادروان استاد پورداود، بیشترگاتھا ویشٹھا بہ سرود ہجائی سرودہ شدہ است ولی وزن آنھا باہم فرق دارد، درگاتھا سرودہای یازدہ ودوازدہ وچہارزدہ و شانزدہ ونوزدہ ہجائی وجود دارد ولی وزن سرودہای یشٹھا ہشت آہنگی است و درمیان آنھا سرودہای دہ ہجائی ودوازدہ ہجائی نیز دیدہ می شود. (۱۵)

با آنچه گفتہ شد دوبیتی های بہلول و یارانش کہ باوزندہ ہجائی سرودہ شدہ نموداری است از اندیشہ های بلند زردشت کہ بسی روان ودلنشین وشیواست. از ویژگیہای این دوبیتی آنکہ از وزن رباعی کمی تفاوت وجدائی دارد واینک بہ ترجمہ و گزارش دوبیتی ها و اندیشہ های وی می پردازیم :

۱

از بہلولنان جہ روی زمینی چار فرشتانم چاکر کرینی
نجوم، صالح، رجبم بینی چنی لره بیم جہ ما و ہفتینی (۱۶)

یعنی : من بہلولم و بروی زمینم و چہار فرشتگان خود را چاکر و راہنمای مردم کردہ ام کہ (نجوم) و (صالح) و (رجب) و (لرہ) از و درمیان ماہ و ہفت اورنگک با لرہ رازو نیاز می کردیم.

۱۴- نک : المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس الرازی بہ تصحیح عبدالوہاب قزوینی ومجدد مدرس رضوی تہران ۱۳۳۵ ص ۷۸.

۱۵- نک : گزارش یشٹھا - تہران ۱۳۴۴ ص ۶.

۱۶- نسخہ خطی دورہ بہلول.

او واتۀ یاران، او واتۀ یاران وقانون شرط او واتۀ یاران
چندی مولا بیم گردمان شاران یارانم کردن و قوای ماران (۱۷)
یعنی : یاران آگاهند که ما بنابه راه وروشهای آئینی خود،
زمانی رهبر بودیم و شهرها را بانیروی معنوی گرفتیم و یاران خود
را برای نگهداری رازها و راه وروشهای آن گماردیم.

دیوانۀ ظاهر، دیوانۀ ظاهر دانای یارانم دیوانۀ ظاهر
ظاهر و عبث گفتن نه باهر رجبم نسیم، لره من آهر (۱۸)

یعنی : من از دیدگاه گروهی دیوانه‌ام ولی از دید معنوی دانای
یارانم و رهبریشان می‌کنم، بابا رجب چون باد درهمه جا می‌وزد و
بابا لره هم مانند آتش دلهای مردم این سرخومین را تابناک می‌کند.

او واتۀ یاران، او واتۀ یاران ایمه دیوانین او واتۀ یاران
هنی مگیلین یک یک شاران تازنده کریم آیین ایران (۱۹)

یعنی : بنابه گفته گروهی از یاران ما باید دیوانه و شیدا باشیم،
بلی ما دیوانه و شیدای ایرانیم و یک یک شهرها را می‌گردیم تا آئین
ایران را زنده کنیم.

۱۷- همان مأخذ دوره بهلول.
۱۸- نسخه خطی دوره بهلول.
۱۹- همان مأخذ.

یکی از کارهای ارزنده بهلول برگزاری جم یا جمع می باشد که گروه یارسان هر هفته بایستی درجائی گردهم آیند و با راه و روشهای ویژه ای سرگرم پرستش خداوندگار و خواندن سرودهای دینی با آهنگ تنبور و نیایش پروردگار گردند. گروهی که گردهم می آیند (جم) و آن گردهم آئی را (جمخانه) نامند. برگزاری جم در آئین یارسان از ارزنده ترین راه و روشهای آن آئین به شمار می رود، زیرا این راه و روش دست آویزی است برای راز و نیاز نیازمندان، نخستین کسی که بهترین جایگاهی است باید با فروتنی و بابه زبان آوردن یکی از نامهای خدا در آستانه جمخانه پیشانی بر زمین بنهد و کرنش بجای بیاورد و از سوی دست راست دوزانو رو به قبله بنشیند و دیگران نیز که به جمخانه می روند باید همین روش را بجای آورند. (۲۰) بابالره لرستانی در این باره می گوید :

و هفتینه وه، و هفتینه وه جمیمان نیان و هفتینه وه
شکاریم آورد نه کمینه وه بهلول گوره ما و امینه وه (۲۱)

یعنی : هفت تن از یاران جمی برگزار کردیم تا به راز و نیاز بپردازیم، من در آن جم به آرزوی خود رسیدم و شکار خود را در کمین خود یافتم، این شکار که رهبری جم ما را بدست گرفته بود بهلول نام داشت.

واژه هفت تن که در دوبیتی بالا آمده است بنابه نامه سرانجام هفت فرشته پاک می باشند که در روزهای پیش از آفرینش از گوهر خدا

۲۰- نک : برهان الحق تألیف نورعلی الهی تهران ۱۳۴۳ ص ۲۶ - ۲۵.

۲۱- نسخه خطی دوره بهلول.

آفریده شده‌اند و پاسبانی و نگاهبانی آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و باد و هوا و زمین و آب و گیاهان و آتش و آهن و دیگر چیزها به آنان سپرده شده است و چون آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و باد و هوا و آب و گیاهان و آتش به هفت تن سپرده شده است آنان پاك واشو (مقدس) می‌باشند و به سپاس این دهشها و بخششها بر هریارسانی بایسته است نام خداوندگار و هفتن را هر روز بر زبان بیاورد و در راه آنان نذر و نیاز بدهد. هفت تن در زمانهای گذشته در پیکره پیغمبران و فرمانروایان تاییده و به جهان آمده‌اند تا مردم را به سوی خداپرستی و راه و روش زندگی راهنمایی کنند. (۲۲) بنابه یکی دیگر از سرانجام‌ها گردشگاه گردش جهان هفت تن است که مغز آنها خداوند است و پاکان نیز از سوی هفت تن‌اند. (۲۳)

نام هفت تن که در دوبیتی بابالره لرستانی آمده است همانندی زیادی به امشاسپندان یا هفت امشاسپندان در کیش و آئین زردشت دارد و یا شاید هفت تن نموداری از هفت امشاسپندان باشد زیرا صفات و فروزه‌هایی که در سرانجام برای هفت تن یاد شده همان فروزه‌هایی است که در نامه مینوی آوستا برای هفت امشاسپندان آمده است. بخشی از آوستا هم بنام هفتن یشت می‌باشد و نیاز از هفتن در آوستا همان هفت امشاسپندان است. (۲۴)

امشاسپندان شش فرشته بزرگ هستند که مغز آنها اهورامزدا است. این شش فرشته که برای راهنمایی مردم و پیشرفت و خوشبختی آنان پی‌ریزی شده است برای جهان وزیست و آسایش جهانیان

۲۲- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

۲۳- نسخه خطی سرانجام گلزاری.

۲۴- نك : یشت‌ها ج ۱ ص ۷۴.

سودمند می باشند. مانند آسمان و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و آب و آتش و هوا و دیگر چیزهای کارگر و سودبخش که با سازمان جهان آفرینش بستگی دارند یعنی اگر آنها نباشند جهانی نخواهد بود وزنده و زندگی معنی نخواهد داشت. (۲۵) و اینک چکیده نوشته های پهلوی و دیگر نامه ها درباره امشاسپندان را بازگو می کنیم :

۱- بهمن : این فرشته که نخستین آفریده اهورامزداست در آوستا و هومنه Vhūmana و در پهلوی هومن Vhūman به معنی اندیشه نیک می باشد و آدمیزاد را از خرد و کاردانی بهره مند می سازد و به اهورامزدا نزدیک می کند. خروس که در سپیده دم با بانگ خویش دیو تاریکی را می راند و مردم را برای برخاستن و پرستش و کشت و کار می خواند ویژه بهمن است. نگاهداری و پرورش همه جانداران سودمند با این فرشته می باشد. فرشته ماه و جهان از همکاران امشاسپند بهمن هستند و دیو بداندیش زشت دشمن بزرگ او است. (۲۶)

۲- اردی بهشت : نام این فرشته در آوستا اشا و هیشته Asha vahishta و در پهلوی اشا و هیشته Asha vahishta است به معنی بهترین راستی و پاکی می باشد و نمودار راستی و درستی و پاکی و پارسائی خداوند است و نگهبانی همه آتشیهای روی زمین به او واگذار شده، ایزد آتش و ایزد سروش و ایزد بهرام از همکاران او هستند و سومین یشت وابسته به این فرشته است و دومین ماه بهار و سومین روز ماه نامزد اردی بهشت است. (۲۷)

۳- شهریور : نام این فرشته در آوستا خستیره و ئیرییه Nshathra vairya

۲۵- نک : امشاسپندان نوشته : م. اورنگ تهران ۱۳۴۴ ص ۱۳.

۲۶- نک : یشت ها ج ۱ ص ۹۲.

۲۷- نک : همان مأخذ یشت ها ص ۹۲.

و در پهلوی خشتریور به معنی فرمانروای خودرأی و آزاد می باشد و نمودار فرمانروائی ایزدی و فرو فیروزی خداوند است. پاسبانی همه فلزها به او سپرده شده و فرو فیروزی پادشاهان دادگر از اوست. چون نگهبانی فلزها با او می باشد از این رو او را دستگیر بینوایان و فرشته مهرورزی خوانند. شهریور آزرده و دلتنگ می شود از کسی که سیم وزر را بکار نیندازد و بگذارد بماند و زنگ بزند. (۲۸)

۴- سپندارمذ: نام این فرشته در آوستا سپنته آرمئیتی Spenta ârmaiti و در پهلوی سپندارمت و در فارسی اسفند می باشد و به معنی رسای خوشبختی افزا یا اندیشه بلند خوشبختی افزا و پاک است. نگهبانی زمین با او است و کار این فرشته این است که زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگهدارد، هر کس بر کشت و کار پردازد و زمین را آباد کند، این فرشته را از خود خوشنود می کند. (۲۹)

۵- خورداد: نام این فرشته که در آوستا هئورتات Haurvatat و در پهلوی خردات می باشد به معنی رسائی و تندرستی و فراوانی و خوشی و خرمی است و نگهبانی آبها با او است و دیو گرسنگی از دشمنان او بشمار می رود. (۳۰)

۶- امرداد: نام این فرشته در آوستا امرتات Ameretat و در پهلوی امردات می باشد و به معنی بی مرگی و جاودانی است و نگهبانی روئیدنی ها با او است و دیو تشنگی از دشمنان این فرشته می باشد. چنانکه گفتیم بهلول سرودهای زیادی هم به زبان عربی سروده که در کتابهای عربی پراکنده می باشد و تاکنون گردآوری نشده

۲۸- نك : همان مأخذ ص ۹۴.

۲۹- نك : همان مأخذ ص ۹۴.

۳۰- نك : بهلول عاقل نوشته علی صدر تهران ۱۳۴۳ ص ۲۲.

است. بهلول در برخی از چکامه‌هایش دلبستگی خود را به پیغمبر
بزرگوار اسلام و خاندان او نشان می‌دهد و می‌گوید :

۱

برئت الى الله من ظالم	لسبط النبی ابی القاسم
و ددت الہی بحب الوصى	و حب النبی ابی فاطم
و ذلك حرز من الصایبات	و من کل متهم غاشم
بہم ارتجی الفوز يوم المعاد	و آمن من نقمة الحاكم

یعنی : از دست ستمگرانی که به خاندان پیغمبر ستم کرده‌اند به سوی
خدای بزرگ پناه می‌برم و من مهر پیمبر و خانواده آن بزرگوار
را برای خود آئین کرده‌ام و بدینگونه در جهان و روز پسین از هر
گونه گرفتاری و رنج در زنده‌ام و برانگیزه مهر و محبت این خانواده
گرامی از گزند دشمنان دور می‌مانم.

۲

ان كنت تهواهم حقاً بلاکذب	فالزم جنونك فى جدوفى لعب
ایاک من أن تقولوا عاقل فطن	فتبت لا بطویل الكد والنصب
مولای یعلم ما یطویه من خلق	فما یضرك ان سبوك بالكذب (۳۱)

یعنی : هرگاه که تو از دوستداران خانواده پیمبر هستی دیوانگی
خود را هماره بایسته‌دار که مبادا دیگران ترا هوشیار و زیرک بدانند و
به گرفتاریهای گوناگون دچارت کنند. پس آسایش تو در دیوانگی
است و مولایت می‌داند آنچه در درون تست پس ترا با سخنان دیگران

۳۱- نک : بهلول عاقل ص ۲۹.

کاری نباشد اگرچه به توهم بد و ناسزا بگویند و ترا دیوانه بخوانند.

۳

یا من تمتع بالدنیا و زینتها ولا تنام عن اللذات عیناه
شغلت نفسك فیمالیس تدرکه تقول لله ماذا حین تلقاه (۳۲)

یعنی: کسی که همیشه زندگی خود را به خوشگذرانی و زیبو زیور جهان سرگرم می کند و دم خود را بیهوده می گذراند هیچگاه چشمانش به خواب نمی رود و هماره به یاد خوشگذرانی گیتی و سرای سپنج است و خود را به آرزوی نیروی اهریمنیش سرگرم می کند، پس روز پسین که باخدای خویش روبرو می شود چه پاسخی می دهد.

درباره پدید آوردن آئین تناسخی او که از نامه سرانجام بازگو کردیم، در یکی از نوشته های عربی آمده است که: در یکی از روزهای جشن مردی فریاد می زد و می گفت: «یا ایها الناس انی رسول الیکم» یعنی ای مردم من فرستاده خدایم به سوی شما. بهلول چون این را شنید سیلی تندی به چهره او زد و گفت: «لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه» یعنی به خواندان قرآن شتاب مکن پیش از آنکه به تو وحی و سروش ایزدی برسد. بهلول در این گفتگو خود را سروش ایزدی و مرد را به پیغمبری خود پذیرفته است و به این باور و اندیشه، آئین تناسخی گویند. (۳۳)

تناسخ یعنی رفتن روان از تنی به تنی دیگر و آنرا به چهار گونه نسخ و مسخ و رسخ و فسخ یاد کرده اند. نسخ یعنی هرگاه روانی که

۳۲- نک: بهلول عاقل ص ۴۱.

۳۳- برای آگاهی بیشتری در این باره به گفتار نگارنده بنام (بهلول) در مهنامه هوخت دوره بیست و ششم سال ۱۳۵۴ ص ۲۸ - ۳۴ مراجعه شود.

از تن آدمی بیرون می رود به تن دیگری می تابد. مسخ یعنی هنگامیکه روان از زندان تن آدمی آزاد می گردد به تن جانوران می رود. رسخ یعنی روان آدمی در رستنی ها و درختان فرود می آید. فسخ یعنی هنگامیکه روان آدمی از تن بیرون می رود در گزندگان و خزندگان مانند مار و کژدم می رود. این گروه چنین می پندارند که بجز این جهان، جهان دیگری نیست و روز رستاخیز و بهشت و دوزخ را ناشدنی و روز پسین را نمودار بیرون آمدن روان از يك تن و رفتن آن به تن دیگر می دانند و می گویند اگر کردار و پندار و گفتار آدمی نيك باشد روانش به بدن نیکان و اگر بدکار باشد به بدن خزندگان و گزندگان و جانداران می رود. (۳۴)

روی همین اندیشه و پندار است که برهمنی ها و بودائی ها در سرزمین هند همه جانداران سودمند و زیانکار را دوست دارند و این دوست داشتنی از این رو است که به پندار آنان روزگار زندگی مردم پس از مرگ پایان نمی پذیرد، هر که درگذشت، بازخواهد برگشت، روان درگذشته از کالبدی به کالبد دیگر درمی آید. رفتن روان از تنی به تنی دیگر بسته به کردار جهانی اوست، شاید روان در بازگشت های پایان ناپذیر خود، دیگر باره به پیکر آدمی درآید یا در کالبد جانوری نمودار گردد، یا به کالبد یکی از خداوندان بتابد. گردش روان در پیکره ها بستگی به کردار نيك و بد آدمی دارد. چنانچه کردارش نيك باشد به تن نیکان و اگر کردارش زشت باشد به تن زشتان و جانوران می رود (۳۵)

۳۴- نك : بیان الادیان تألیف ابوالمعالی محمدحسینی علوی به تصحیح اقبال آشتیانی تهران ۱۳۱۲ ص ۱۸۶.

۳۵- نك : فرهنگ ایران باستان نگارش پورداود تهران ۱۳۵۵ ص ۲۲۱.

در نامه سرانجام نیز آمده است : که روان، هزارويك كالبد مي گردد و پس از گشتن هزارويك كالبد پاداش كردار گذشته خود را مي بيند و واپسين كالبد آن فراخور با كرداري خواهد بود كه انجام داده است. اگر كارهاي نيك و شايسته اي از او سرزده باشد، روانش به كالبد نيكان و اگر دچار كردار زشت و ناپسندی شده باشد روانش به كالبد بداندیشان و جانوران و خزندگان درمي آيد و بدينسان سزاي كار خود را خواهدديد و روان پس از گردش در هزارويكمين كالبد به جاوداني ها مي پيوندد و روي همين اندیشه روانهاي هفتتن در زمانهاي گذشته در تن پيغمبران و فرمانروايان و سرداران و پيران تابيده است و بدينسان به راهنمائي مردم جهان پرداخته اند و بهلول هم يكي از آنان مي باشد. (۳۶)

در شاهنامه حقيقت آمده است : که بهلول نمودار گوهر و فروغ ايزدي است، گوهر و فروغي که در تن علي تابيد و سپس در تن بهلول دادگر فرود آمد، او همزمان با هارون الرشيد مي زيست. (۳۷) هارون او را ريشخند مي کرد و ديوانه و بي خانمانش مي خواند و نمي دانست که نمودار فروغ ايزدي و شاه جهان و جهانيان است. (۳۸) در آن زمان بهلول که به نيك و بد جهان آگاه بود، خود را به ديوانگي

۳۶- نسخه خطي سرانجام كاكائي.

۳۷- در آن عهد بهلول بد دادگر
قضا روي هارون تمسخر كنان
که ذات علي بود در آن بشر
طلب کرد بهلول را سوي خان

شاهنامه حقيقت اثر حاج نعمت اله جيعون آبادي مكري ويراسته دكتور محمد مكري
تهران ۱۳۴۵ ص ۲۲۲.

۳۸- بگفتا به بهلول ديوانه ئي
ندانست او شاه دانا بدی
که بی منزل و مال و بی خانه ئي
به خيره به او بدگمان می شدی

همان مأخذ شاهنامه حقيقت ۲۲۴.

نامور نمود وزمین و زمان را بانور آغشته کرد، (۳۹) او پیروان فراوانی پیدا کرده بود که همگی رازدار آن پادشاه بی مانند بودند و یکی از پیروانش جعفر (۴۰) بود که مذهب جعفری را پی ریزی کرد، (۴۱) هفتن و هفتوانه و چهلتن و چهارتن آن پاگان خردمند نیز که به راهنمایی جهانیان پرداخته اند بایندگان بی شمار با او به جهان آمده اند تا مردم را به یکتاپرستی فراخوانند. (۴۲)

۳۹- در آن عهد بهلول چون شاه بود به نیک و بد عالم آگاه بود
به دیوانگی خویش مشهور کرد زمین و زمان را پراز نور کره

همان مأخذ شاهنامه حقیقت ص ۲۲۵.

۴۰- امام جعفر صادق را می گوید که بهلول از پیروان او بوده، ولی سراینده چون بهلول را نمودار فروغ ایزدی دانسته از اینرو امام را از پیروان بهلول به شمار آورده است.

۴۱- غلامانش بودند زان جایگاه اول بود جعفر که بنیام بود
بدند محرم راز آن پادشاه که او مذهب شرع روشن نمود

همان مأخذ شاهنامه ص ۲۲۵.

۴۲- در آن بار که هفتن و هفتوان ابا چلتن و چارتن و بخردان
ابا آن غلامان هزاران هزار ابا آن کسانی بدند ذره دار

همان مأخذ شاهنامه ص ۲۳۲.

129762

Marfat.com
Marfat.com

سلطان اسحاق و آئین یارسان (اهل حق)

در میان طوایف کرد آنکه بهتر توانسته است که وحدت خود را از حیث دیانت حفظ کند و برخی سنن و اصول عقاید کهن را نگهدارد، گروه یارسان یا اهل حق است. گمانی در آن نیست که نفوذ ادیان قدیم که در ایران باستان مانند ادیان مانوی و مزدکی و مسیحی وجود داشته و تأثیر ادیان جدید مانند یهود و اسلام، در این مسلک وارد شده است، اما از پشت این پرده‌های مختلف می‌توان اصل دیانت آنانرا که زرتشتی است مشاهده کرد. (۱)

بنابراین، مسلک یارسان یکی از رشته‌های وابسته به آئین زرتشت است و یا بهتر می‌توان گفت که مجموعه‌ای است از عقاید و آراء خاص مذهبی که باذخائر معنوی ایران باستان و افکار اسلامی درهم آمیخته است (۲) و بنا به مدارك موجود این آئین در قرن دوم هجری بوسیله

-
- ۱- برای آگاهی بیشتر در مورد آئین یارسان رجوع کنید به: خلاصه تاریخ الکرد و کردستان تألیف امین زکی بغداد ۱۹۶۱ ص ۲۸۹ و همچنین نگاه کنید به: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی تهران ۱۳۱۶ ص ۱۲۴ و نک: الاکراد تألیف مینورسکی بغداد ۱۹۶۸ ص ۵۶ و نک: میژووی که لی کورد نووسینی صالح قفطان بغداد ۱۹۶۹ ص ۴۰۱ و نک: شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت‌اله جیحون آبادی با مقدمه دکتر علی مکرری تهران ۱۹۶۶ ص سوم.
 - ۲- نگاه کنید به: متن سخنرانی پروفیسور رشید شهردان در شماره ۵ سال نوزدهم مهنامه هوست تهران ۱۳۴۷ ص ۵.

بهلول در میان قسمتی از مردم کرمانشاهان و خانقین شایع شده است (۳) و در قرن هفتم و هشتم هجری مناطق کردنشین بین ایران و عراق عرب حالیه شاهد صحنه دیگری در تاریخ این آئین است. سلطان اسحاق که او را مقنن و مجدد آئین یارسان توان دانست، مناطق اورامان و جوانرود و گوران و کوههای دالاهو را که برای پیشرفت تبلیغ مرام خود مناسبتر می‌دید برگزید و با گروهی از یاران کرد زادگاه خود برزنجه و دیه‌های شهر زور را پشت سر نهاد و در محلی از اورامان بنام پردیور Pirdiwar (در حوالی دیه شیخان، در شمال رودخانه سیروان) رحل اقامت افکند. سلطان اسحاق نه تنها گروندگان زیادی در میان ایلات و مردم دیه‌ها یافت و اسرار یارسان را به عامه مردم بیشتری پیاموخت، بلکه ایجاد هم‌آهنگی و مکتب واحدی در میان تمام مجامع یارسان که تا آن زمان پراکنده و از هم بی‌خبر بودند توفیق یافت. (۴)

اطلاعی که از سرگذشت اکثر بزرگان یارسان که به‌مارسیده بسیار اندك و آمیخته به افسانه است و بیش از آنکه دارای ارزش تاریخی باشد، جذبه داستانی دارد. اما در لابلای این اطلاعات می‌توان به حقیقت زندگی آنان پی برد. دانسته‌های محدود ما درباره سلطان اسحاق هم، از همان محدوده تجاوز نمی‌کند. نامش سلطان اسحاق و از مردم برزنجه Barzinja کردستان عراق است. (۵) پدرش شیخ عیسی فرزند بابا علی همدانی یکی از علمای سده هفتم و هشتم هجری

۳- بزرگان یارسان تألیف نگارنده تهران ۱۳۵۷ ص ۷.

۴- نك : مقدمه شاهنامه حقیقت ص چهارم.

۵- نك : برهان الحق تألیف نورعلی الهی تهران ۱۳۴۳ ص ۲۸.

بوده (۶) و مادرش خاتون دایرا کرمز بار دختر حسین بیک جلد و مولد وی دیه برزنجه ذکر شده وی را سلطان سہاک Sahâk نیز نامیده اند (۷) ولادت او را برخی ۴۴۵ هجری (۸) و گروهی ۵۲۸ هجری (۹) و عده ای ۶۵۰ هجری (۱۰) و بعضی ۶۱۲ هجری (۱۱) و جمعی اوایل قرن هفتم هجری (۱۲) دانسته اند. او را مجدد آئین یارسان و از اولاد امام موسی کاظم (متوفی ۸۳ هجری / ۷۹۹ میلادی) و مظهر اللہ و آئینہ نمای خدا می دانند و نوشته اند کہ امیر تیمور گورکانی (۷۷۱ - ۸۰۷ هجری) از فیض و دانش او بہرور شدہ و زندگانی اش را در گوشہ گیری و در حال انزوا و دور از قال و غوغا گذرانده است. برخی از یاران اش از مردم چین و ہند و بخارا و دیگر کشورها بودہ اند. (۱۳) از کارهای مهم او بنای «خاندانہا» و «گرفتن سہ روز روزہ» و مراسم «جوز-شکستن» یا «سر سپردن بہ خاندانہا» و «انعقاد جمع یارسان» و وظایف «پیرو دلیل» و جزآن می باشد. (۱۴) سال وفات وی را بعضی ۵۸۸ هجری (۱۵) و برخی ۶۲۸ هجری (۱۶) و گروهی ۹۱۲ هجری (۱۷)

۶- نک : بحر الانساب و رسالۃ سادات البرزنجیہ تألیف سید عبدالقادر محمد بغدادی ۱۹۵۶ ص ۱۴.

۷- نک : بزرگان یارسان ص ۱۹.

۸- یادداشت خطی کا کاردائی (مربوط بہ قرن نہم ہجری).

۹- نک : سرودہای دینی یارسان ترجمۃ ماشاءالہ سوری تہران ۱۳۴۴ ص ۴۵.

۱۰- نسخۃ چکیدۃ سرانجام خطی سرہنگ آزاد علی.

۱۱- نک : شاہنامۃ حقیقت ص ۴۲۶.

۱۲- برجستگان جہان نوشتۃ آیتالہ مردوخ تہران ۱۳۳۳ ص ۵۹.

۱۳- برہان الحق صفحات ۳۹ - ۳۸.

۱۴- نک : شاہنامۃ حقیقت ص چہارم.

۱۵- نسخۃ خطی یادداشت کا کاردائی.

۱۶- نک : سرودہای دینی یارسان ص ۴۷.

۱۷- نک : شاہنامۃ حقیقت ص ۴۲۶.

و عده‌ای نیمه قرن هشتم هجری (۱۸) دانسته‌اند. مآخذ دیگر نیز اطلاعات بالا را تأیید می‌کنند و مطلب اضافی در دسترس ما نمی‌گذارند. (۱۹)

قدیمی‌ترین مأخذی که از سلطان اسحاق سخن به میان آورده است، «یادداشت دست‌نویس کاکاردائی» است که احتمال می‌رود در قرن نهم هجری نوشته شده باشد. کاکاردائی تولد سلطان اسحاق را بسال ۴۴۵ هجری یاد کرده و می‌نویسد: که در اوان کودکی نزد ملالیاس شهرزوری دانش آموخته و سپس به مدرسه نظامیه (۲۰) در بغداد رفته و تحصیلات خود را دنبال کرده، سفری هم به دمشق کرده و از آنجا به مکه رهسپار شده و پس از ادای مراسم حج به زادگاه خود برزنجه بازگشته و مسجدی ساخته و در آن به ارشاد مردم پرداخته است. (۲۱) در این هنگام پدرش جهان را بدرود می‌گوید و چون عقیده او با عقاید و آراء برادرانش موافق نبوده، از این رو ناگزیر به دیه شیخان که در اورامان واقع شده عزیمت نموده و در همانجا رحل اقامت افکنده و آئین یارسان را تجدید کرده تا در سال ۵۸۸ هجری در ۱۳۴ سالگی در همین روستا زندگی را بدرود گفته است. (۲۲)

از کارهای مهم سلطان اسحاق تشکیل و تأسیس خاندانهای یارسان است و افراد هر یک از خاندانها بایستی در خاندان خود

۱۸- برهان الحق ص ۳۹.

۱۹- نسخه خطی سرانجام گلزاری منسوخ بسال ۱۳۴۲ تبریز.

۲۰- مدرسه نظامیه را ابوعلی الحسن ابن اسحاق نظام‌الملک بنیاد نهاد. پایه‌گذاری این دارالعلم در سال ۴۵۸ هجری آغاز شد و به سال ۴۶۰ پایان یافت که سپس برخی از بزرگترین دانشمندان آن زمان مانند ابو حامد محمد غزالی و گروهی دیگر در آن به درس‌گفتن پرداختند.

۲۱- گروه یارسان این سند را نمی‌پذیرند و می‌گویند سلطان اسحاق از همه چیز آگاه و بینا بوده و نیازی به کسب دانش نداشته و این ساخته و پرداخته نویسنده یادداشتها است.

۲۲- بزرگان یارسان ص ۲۲.

سرسپردہ شوند، و آن طوری است کہ ہر شخص باید پیر و دلیلی داشتہ باشد تا مراسم سرسپردگی را انجام دہند۔ پیر کسی است کہ در انجام تشریفات مذہبی و سرسپردگی دارای سمت خاصی است و مقام او بالاتر از مقام دلیل است، و دلیل کسی را گویند کہ در انجام مراسم سرسپردگی و تشریفات مذہبی دارای سمت خاصی می باشد۔ (۲۳) سرسپردگی بہ اندازہ ای بایستہ و واجب شمردہ شدہ است کہ خود سلطان اسحاق برای انجام دادن مراسم آئینی و تشریفات مذہبی، پیر بنیامین را بہ پیری و داود را بہ دلیلی خود انتخاب کردہ و مراسم سرسپردگی را انجام دادہ است۔ (۲۴)

سلطان اسحاق ہفت خاندان بہ نامہای (شاہ ابراہیمی) (یادگاری) (خاموشی) (عالی قلندری) (میر سوری) (مصطفائی) (حاجی باویسی) تشکیل و بعد از او بنا بہ مقتضای زمان چہار خاندان دیگر در قرون یازدہم و دوازدہم و سیزدہم ہجری بہ نامہای (آتش بگی) (شاہ ہیاسی) (بابا حیدری) تأسیس شدہ اند۔ بنا بہ مراتب فوق اکنون در آئین یارسان یازدہ خاندان وجود دارد۔ (۲۵) رہبران خاندانہای یازدہ گانہ کہ در قرن ہشتم تا سیزدہم ہجری از سوی سلطان اسحاق و رہبران دیگر یارسان تشکیل و تأسیس شدہ اند بنام سادات خواندہ می شوند۔ بنا بر این سید بہ کسی گفتہ می شود کہ از فرزندان خاندانہای مزبور باشد و وظیفہ او دعای ندورات خواندن است زیرا نذر اہل حق تا وقتی دعای آن بہ آداب مخصوص خواندہ نشود کسی اجازہ خوردن آن نذر را ندارد۔ (۲۶) با آنچہ کہ گفتہ شد خاندانہای یازدہ گانہ

۲۳۔ نك : سرسپردگان تالیف سید محمد علی خواجہ الدین تبریز ۱۳۴۹ ص ۱۷۰۔

۲۴۔ نك : برہان الحق ص ۵۶۔

۲۵۔ نك : برہان الحق ص ۶۸۔

۲۶۔ نك : برہان الحق ص ۷۹۔

بشرح زیر است:

۱- خاندان شاه ابراهیمی : این خاندان منسوب به شاه ابراهیم جزو هفتن می باشد. شاه ابراهیم فرزند سید محمد گوره سوار از هفتوانه است. بنا به نامه سرانجام شاه ابراهیم در سده هشتم هجری چشم بجهان گشوده است. مادرش خاتون زینب دختر میر خسرو لرستانی است. وی بنا به دستور سلطان اسحاق برای ارشاد و راهنمایی مردم عراق به بغداد رهسپار شد، مردم آن دیار از او پیشواز کرده اند و راه و روشهای او را پذیرفته اند. این گروه که راه و روشهای یارسان را در عراق پذیرفته اند اکنون در خانقین و مندلی بسر می برند و بنام کاکائی معروفند. شاه ابراهیم در بغداد در گذشته و در آنجا مدفون است. وی را بنام ایوب و شاه ایوت و روچیار و ملک طیار نیز می خوانند. از شاه ابراهیم مجموعه اشعار بنام (دیوان ایوت) در باره راه و روشهای یارسان و افکار تناسخی بجای مانده است. (۲۷)

۲- خاندان بابایادگاری : این خاندان منسوب به بابایادگار جزو هفتن می باشد. بنا به نامه سرانجام بابایادگار از مادری بگر (۲۸) بنام داده سارا در سده هشتم هجری متولد شده و در هنگام جوانی بنا به دستور سلطان اسحاق برای گسترش دادن آئین یارسان به هندوستان و پاکستان رهسپار شده و پیروان او در پاکستان بنام ذکری و در تربت و مشیکی و گریشه مقیم و کوه مراد در تربت زیارتگاه آنان است و آنرا کعبه خود می دانند. در افغانستان نیز عده ای از پیروان

۲۷- نك : بزرگان یارسان ص ۲۶.

۲۸- سالهاست که بنا به نظریه دانشمندان بیولوژی یا زیست شناسی بکرزائی رد شده است. بنا بر این غیر ممکن به نظر می رسد که انسان ماده بدون مقاربت جنسی آبستن گردد زیرا جنین نتیجه ترکیب سلول جنسی نر و تخمک می باشد. برای اطلاع بیشتری به کتاب (شگردهای طبیعت نوشته بوریس سرگیف ترجمه شهلا صدیقیان چاپ سال ۱۳۵۴ ص ۳۹۳) مراجعه شود.

او بنام غلاة در نواحی مزار شریف و دوشی و پل خمیری ساکن اند. بابایادگار چون متأهل نشده تا اولادی داشته باشد از این رو دو نفر از یارانش بنام خیال و وصال به سمت پیری بر مریدانش جانشین خود گردانید و سادات خاندان بابایادگار از نسل آن دو نفرند. دشمنان یارسان، بابایادگار را کشتند و او را در جائی بنام سرانه Sarâna در پیرامون کوه دالاهوی کرمانشاه به خاک سپردند که آن دیار اکنون بنام بابایادگار معروف می باشد. بابایادگار را بنام «یارزرده بام» هم می خوانند و از او مجموعه ای اشعار بنام «زالال زلال» بجای مانده است. (۲۹)

۳- خاندان خاموشی : این خاندان منسوب به سید اکابر ملقب به خاموش می باشد. سید اکابر خاموش فرزند شیخ علی بن سید ابوالوفاء است. بنابه نامه سرانجام سید اکابر خاموش در سده نهم هجری متولد شده و بعد از فوت پدرش مسند نشین خاندان سید ابوالوفاء که از هفتوانه است می شود و این امر باعث دلشکستگی برادرانش می گردد و جلاء وطن اختیار می کنند. زیرا او کوچکتر از آنان بوده. ضمناً خاندان خاموش قبلاً بنام خاندان سید ابوالوفاء معروف بوده. از سید اکابر خاموش دوبیتی های تغز و دلنشین بجای مانده که تاکنون بطور کلی جمع آوری نشده است. (۳۰)

۴- خاندان عالی قلندری : این خاندان منسوب به عالی قلندر می باشد. بنابه نامه سرانجام عالی قلندر در قرن هشتم هجری در دالاهو چشم بجهان گشود و پس از فرا گرفتن تحصیلات مقدماتی به زیه شیخان رفته و در نزد سلطان اسحاق کسب فیض نموده و سپس بنابه دستور

۲۹- نک : برهان الحق ص ۶۳ و همچنین نک : بزرگان یارسان ص ۲۸-۲۷.

۳۰- نک : برهان الحق ص ۶۳ و همچنین نک : بزرگان یارسان ص ۳۴.

سلطان اسحاق به بغداد رهسپار و در آنجا بدست عده‌ای از دشمنانش کشته شد. عالی‌قلندر به علت عدم تأهل اولاد نداشت و از طرفی چون هنگام نصب خاندانها هم در قید حیات نبود از این رو بنابر مصلحتی دونفر از نزدیکانش موسوم به دده‌علی و دده حسین از طرف سلطان بجانشینی وی منصوب گشتند. سادات خاندان عالی‌قلندر اکنون از نسل آن دونفرند. به این معنی اولاد دده‌علی سمت پیری و اولاد دده حسین سمت دلیلی بر مریدان خاندان دارند. از عالی‌قلندر دویستی‌هایی درباره افکار تناسخی باقی مانده که برخی از آنها به چاپ رسیده است. (۳۱)

۵- خاندان میرسوری : این خاندان منسوب به میرسور از هفتوانه است. نام وی سید میر احمد ملقب به میرسور فرزند شیخ عیسی و برادر سلطان اسحاق می‌باشد که در اواخر سده هفتم هجری در دیه برزنجه وابسته به شهر زور کردستان عراق متولد شده. وی هنگامیکه سلطان اسحاق آئین کنونی یارسان را پدید آورد او نیز به دیه شیخان رفت و آنرا پذیرفت. وی به یکی از هفتوانه بشمار می‌رود و در پایان قرن هشتم هجری در دیه‌ی که در میان کوه‌های اورامان و شهر زور قرار گرفته و بنام خودش (میرسور) معروف است زندگی را بدرود گفته است. (۳۲)

۶- خاندان سید مصطفی : سید مصطفی یکی از هفتوانه بشمار می‌رود. وی در سرزمین اورامان زندگی را بدرود گفته است. از او سرودهایی در سرانجام باقی مانده است. (۳۳)

۳۱- نک : برهان الحق ص ۶۳ و نک : بزرگان یارسان ص ۳۳.
۳۲- نک : بحر الانساب و رساله سادات البرزنجیه ص ۷ و نسخه سرانجام گلزاری.
۳۳- نسخه سرانجام خطی کاکائی.

۷- خاندان حاجی باویسی : حاجی باویسی نیز جزو هفتوانه است. وی در اواخر قرن هشتم هجری در سرزمین اورامان چشم از جهان فرو بسته و برخی از سرودهای او در نامه سرانجام بجای مانده است. (۳۴)

۸- خاندان زنوری : این خاندان منسوب به ذوالنور قلندر می باشد. وی فرزند خان اسمره است که در اواخر سده نهم هجری در لرستان متولد شده است. از ذوالنور چون کشف و کرامات بسیار و کارهای خارق العاده نقل شده است، روی این اصل جمع کشیری به وی گرویده و دارای خاندانی بنام خاندان ذوالنور شد که آنرا زنوری هم خوانند. وی چون زن و اولاد نداشت، اعقاب و اعمامش جانشین او گردیدند. ذوالنور خوردن گوشت خروس را در آن خاندان نهی فرموده است. زیرا بنابه نامه سرانجام بنیامین که جزو هفتن است در خروس حلول کرده و از این رو خروس جاندار است مقدس و نباید گوشت آنرا خورد. (۳۵)

۹- خاندان آتش بگی : این خاندان منسوب به آتش بگ فرزندان محمد بگ لرستانی است که بنابه برهان الحق و سرانجام های خطی وی در نزدیکی های سده یازدهم هجری دیده بجهان گشوده است. آتش بگ پس از درگذشت پدرش مسند نشین او می شود و خود را مظهر الوهیت می خواند و خاندانی بنام خود تشکیل می دهد و گروه زیادی به او می گروند. سه تن از برادرانش و خواهرش که مظهر فرشتگان چهارگانه خوانده می شوند بدینگونه اند : جمشید بگ، ابدال بگ، الماس بگ، پری خانم. نام چندتن از یارانش هم بدینسان آمده است:

۳۴- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

۳۵- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

کامیری جان، کاملک، قره پوس، میر دوست. از خاندان آتش بگت و یارانش سروده هائی درباره افکار تناسخی و آئین یارسان بجای مانده است. (۳۶)

۱۰- خاندان شاه هیاسی : این خاندان منسوب به شاه ایاز یا شاه هیاس می باشد. برابر برهان الحق وی بسال ۱۱۲۵ هجری در خانه شیخ عیسی بساکانی دیده بجهان گشوده. وی در هنگام جوانی خود را مظهر الوهیت خوانده و گروه زیادی از یارسان به او گرویده اند و سپس خاندانی بنام خود تشکیل داده است. نامهای چندتن از یارانش بدینگونه اند : «عیسی، عبدالله، رکن الدین، علی، شاه مراد، شاکه، شاه نظر». از او و یارانش سروده هائی بنام (دوره شاه هیاس) باقی مانده است. (۳۷)

۱۱- بابا حیدری : این خاندان منسوب به سید حیدر فرزند سید منصور ملقب به سید براه است. وی در سال ۱۲۱۰ هجری در دیه توت شامی کرمانشاه متولد و در سال ۱۲۸۰ هجری به قتل رسیده است. (۳۸) وی خود را مظهر الوهیت خوانده و عده بی شماری به او گرویده اند. سی و شش تن از یارانش سراینده بوده اند و هر کدام از آنان دیوانی درباره آئین یارسان و شرح و تفسیر سرانجام دارند که مهمترین آنان درویش نوروز و شاه تیمور بانیارانی می باشد و مجموعه این دیوانها بنام (دوره حیدری) معروف است. (۳۹)

۳۶- نك : برهان الحق ص ۶۵ و بزرگان یارسان ص ۳۶.

۳۷- نك : برهان الحق ص ۶۸ و بزرگان یارسان ص ۳۷.

۳۸- نك : شاهنامه حقیقت ص نهم.

۳۹- چیچک Chichak . نام یکی از اقوام برادران ناتنی سلطان اسحاق بوده است.

زیرا برادران ناتنی وی از آن ایل بوده اند (نسخه خطی سرانجام) ضمناً چیچک در گویش گورانی و گویش کرمانجی شمالی به معنی گل است و هیچگونه ارتباطی

از کارهای دیگر سلطان اسحاق گرفتن (سه روز روزه) است و بر هر فرد اهل حق اعم از ذکور و اناث، واجب است هر ساله سه روز متوالی روزه دار باشد. و موقع آن از دوازدهم «چله بزرگ» زمستان لغایت چهاردهم آن است و روز پانزدهم روز عید سلطان و جشن حقیقت است، و چنانکه از کتابهای خطی و چاپی یارسان مستفاد می شود، گرفتن این سه روز روزه متوالی به این مناسبت می باشد که سلطان اسحاق به علت اختلاف با برادرانش هنگامیکه از برزنجه مهاجرت کرد، برادرانش با ایل چیچک (۴۰) او را تعقیب کردند، و سلطان و یارانش (بنیامین، داود، موسی) در (شندرکوه) که مرز میان ایران و عراق است غاری یافتند و درون غار شدند. سواران چیچک سه شبانه روز پیرامون غار را گرفتند، روز چهارم بفرمان خدا هوا سخت توفانی گشت و باد سخت وزیدن گرفت که همه سواران پراکنده شدند. سلطان و یارانش نیز پس از سه روز گرسنگی از غار بیرون آمدند و روانه راه شدند و به روستای شیخان رسیدند. گروه یارسان بدستور رهبر خود، در سال سه روز بیاد روزهای غار روزه می گیرند (۴۱) علاوه بر سه روز روزه غار گروه یارسان سه روز روزه متوالی هم به عنوان گذشت از گناهان (یاران قولطاس) می گیرند که موعد آن نیز از پانزدهم «چله بزرگ» یعنی بعد از اتمام سه روز روزه غار لغایت هفدهم آن است. به همین جهت نیت روزه دو نوع است: «مرنوی» و «قولطاس». گرفتن سه روز روزه قولطاس هم به این

→ باچیچک ترکی که به معنی آبله است ندارد. در این باره به (العقد الجوهري فی شرح دیوان الشیخ الجزری باهتمام احمد زفنگی چاپ سال ۱۹۵۸ قاشلی) ص ۴۱ مراجعه شود.

۴۰- برهان الحق ص ۳۱ و سرسپردگان ص ۶۶.

۴۱- نسخه سرانجام خطی کاکائی.

مناسبت می باشد که هفت نفر بنام قولطاس راه حق بینی می پیمایند و در عالم معنوی و اتصال روحی درك مصاحبه حضوری سلطان اسحاق را می نمایند. این هفت نفر از دیار خود برای دیدار و زیارت سلطان کمر همت می بندند و به سوی دیه شیخان راهی می شوند تا برقله کوه شاهو که در دوازده فرسنگی شهر سنندج قرار گرفته می رسند و در آنجا یکی از آنان می گوید دیگر راه پیمائی بسراست باید همین جا توقف کنیم. اگر آن وعده ای که پادشاه حقیقت در مصاحبه کذائی داده به دلخواه و آرزوی ما باشد بی گمان برای رستگاری ما به سراغمان می آید ناگهان به فرمان خداوند هوا سخت توفانی می گردد و باد سختی وزیدن می گیرد و برف سنگینی می بارد و آن هفت یار سه شبانه روز در زیر برف می مانند تا اینکه سلطان اسحاق دستور می دهد که آنان را از برف و سرما رستگار کنند و به پیشگاهش بیاورند. به امر سلطان هفت یاران قولطاس از آن مهلکه نجات می یابند. نام این هفت یار بدینگونه یاد شده است: «قلی، شهاب الدین، شاکه، شاه نظر، شاه مراد، عیسی، پیر دلاور». (۴۲)

از کارهای مهم دیگر سلطان اسحاق جوز سرشکستن یا سرسپردن به خاندانهاست، عموم یارسان بلااستثنا باید توسط پیر و دلیل سرسپرده شوند تا پیوند سلسله مراتب قطع نگردد و پس از تولد طفل اعم از دختر و پسر باید در اولین فرصت بعد از نامگذاری بوسیله ولی طفل یا وکیل قانونی او مراسم سرسپردن انجام گردد و برای سرسپردن احتیاج به يك دانه جوز و يك دستمال و نیاز (۴۳) و

۴۲- نیاز Niyâz : نمودار گرد و و انار و شاخ نبات و اینگونه چیزها است. (نامه خطی سرانجام).

۴۳- نسخه خطی سرانجام (جزء خرده سرانجام).

پول پای جوز ویک سکه ویک کارد برنده ویک خروس ویک من برنج ویک چارک روغن حیوانی می باشد که پس از فراهم شدن نیازمندیهای مزبور، نخست نیاز را در ظرفی می ریزند و جوز و سکه و پول پای جوز و کارد را در ظرفی دیگر می گذارند و برنج و روغن و خروس را هم طبخ می نمایند و پس از برگزاری جم، پیرو دلیل حاضر می شوند و مراسم سرسپردن و یا جوز شکستن را که خارج از حوصله این مقال است انجام می دهند. ضمناً سرسپردگان به هر خاندان اعم از پیرو دلیل بین آنان ازدواج نشاید، زیرا هر مریدی نسبت به پیرو دلیل خود حکم فرزند را دارد. (۴۴)

از کارهای ارزنده دیگر سلطان اسحاق انعقاد جمع یارسان است، که گروه یارسان هر هفته بایستی در محلی جمع و با مراسم خاصی سرگرم عبادت و خواندن اوراد و اذکار گردند. عده حاضر را (جم Jam) و آن مجمع را (جمخانه Jamxâna) گویند. در واقع انعقاد جمع در آئین یارسان از مهمترین ارکان آن مسلک بشمار می رود زیرا این آداب و رسوم وسیله ای است برای تقرب به حق تعالی و درک عوالم معنوی و جمخانه بهترین جایگاه برای راز و نیاز نیازمندان است. نخستین کسی که می خواهد داخل جمخانه بشود باید با فروتنی و با ذکر یکی از نامهای خدا در آستانه جمخانه سجده ای بجای آورد و از سوی دست راست دوزانو به قبله بنشیند، نفرات بعد هم پس از بجا آوردن سجده آستانه از سمت دست راست دست یکایک حاضرین را تا آخر بوسیده و می نشینند ولی سید (از اولاد خاندانها) و نایب سید (از اولاد دلیلها) در طرف راست و خلیفه (کسی که نذرها را قسمت

۴۴- نک : برهان الحق ص ۷۶ و سرسپردگان ص ۴۷.

می‌کند) در طرف چپ سیدمی نشینند و خادم (رئیس انتظامات جمخانه) نیز باید در آستانه جمخانه سرپا بایستد و تا پایان مراسم جم حق نشستن ندارد. (۴۵)

مسلك يارسان، نه تنها در میان طوایف کرد عراق و ترکیه رواج یافت بلکه بین روستائیان و عشایر کوچ‌نشین ایالات کرمانشاهان، بخصوص شهرهای قصر شیرین، سرپل، کرند، صحنه و مناطق زهاب، بیوه‌نیج، ماهیدشت و هلیلان و تبریز و افشار آذربایجان و گروس و شیشوان و ایلخچی و پیرامون ماکو و اطراف میاندوآب و همدان و تهران و دامنه کوه‌های البرز و پاتاق و شهریار و خراسان هواخواهان بی‌شماری پیدا کرد. (۴۶)

در این مسلك چنانچه گفتیم نشانه‌های گوناگون ازادیان زرتشتی و مانوی و مزدکی و مسیحی و کلیمی و اسلام را می‌توان یافت ولی عنصر ایرانی و آریائی آن بیش از همه ظاهر و نمایان است. ضمناً این گروه به حلول یا تناسخ عقیده دارند و تناسخ هم از اصول هندوئیسم می‌باشد. (۴۷) راز موفقیت سلطان اسحاق در پی‌ریزی مسلك يارسان در این است که آنرا از سه رکن یاسه اصل زرتشت یعنی گفتار نیک و کردار نیک قرار داده و این سه رکن فریضه‌ای است که هر یارسان ملزم به رعایت و بکار بستن آن است (۴۸)، چنانکه قاصد که از سرایندگان سده سیزدهم هجری یارسان است در این باره می‌گوید : «کردار و پندار، گفتار یاری - مبوخاس مبو وردا باری» (۴۹) یعنی :

۴۵- نك : شاهنامه حقیقت ص چهارم.

۴۶- نك : فرهنگ ایران باستان تألیف پورداود تهران ۱۳۵۵ ص ۲۳۱.

۴۷- نك : مقاله منشاء اجتماعی معتقدات کردان اهل حق در شماره ۵ سال هفتم مجله بررسی‌های تاریخی دکتر حشمت‌اله طبیبی.

۴۸- نسخه سرانجام گلزاری.

۴۹- دیوان خطی قاصد.

هر یارسانی باید کردار و پندار و گفتارش نیک باشد و بردباری را
شمار زندگی خود سازد.

اما در متن نامه سرانجام آئین یارسان چهار رکن یاد شده چنانکه
آنها در دو بیت خلاصه می‌کند و می‌گوید: «یاری چوارچشتن باوری
و جا-پاکی و راستی و نیستی وردا» یعنی: آئین یارسان چهار چیز است
و آنها بجای بیاورید، پاکی و راستی و نیستی و بردباری. (۵۰)

سلطان اسحاق، یاران و پیروان خود را به پانزده دسته تقسیم
کرده است و برای هر یک وظیفه‌ای معین و سمتی مشخص تعیین داشته
است. نام این دسته‌ها و فرقه‌ها که بنابه نامه سرانجام در عالم ذرات
آفریده شده‌اند، (۵۱) بدین ترتیب‌اند: (فرشتگان چهارگانه) (هفت
تن) (هفتوانه) (یاران قولطاس) (هفتاد و دو پیر) (هفت خلیفه) (هفت
خادم) (هفت هفتوان) (چهل چهل تنان) (نود و نه تن) (شصت و شش
غلام کمر زرین) (هزار و یک بنده خواجه مانند) (بیور هزار بنده)
(پیوند بنده یا بنده‌های بی‌شمار) که شرح هر یک از این دسته‌ها نیاز
به مقال جداگانه‌ای دارد. (۵۲)

مهمترین کتابهایی که بوسیله سلطان اسحاق و یارانش نوشته
شده، کتاب «سرانجام» است، سرانجام دارای شش جزء یا شش بخش

۵۰- بنابه نامه سرانجام سلطان اسحاق در (عالم در) در میان دری دریا بوده،
برای پی‌ریزی کردن مقدمات ظهور و تجلی، از میان در و دریا بیرون آمده،
با قدرت کامله خود دو گروه خاص هفت نفری و چهل نفری بنامهای هفتن و
چهل تن آفریده، سپس در زیر آفتاب عالمتاب جمعی تشکیل داده، پس از
بجا آوردن آداب و رسوم جمع و قربانی کردن که از غیب آمده، از آن دو گروه به
مقام خداوندگاری خود اقرار می‌گیرد و به آنان وعده ظهور و تجلی می‌دهد و
از آنان پیمان می‌گیرد که پس از ظهور در عالم بشریت، به او ایمان بیاورند،
آنان نیز پیمان می‌بندند و سپس گروههای دیگری را می‌آفریند تا در عالم
بشریت آنان را بظهور برساند.

۵۲- نسخه‌های خطی سرانجام و کتابهای دینی یارسان.

بنامهای: (دوره هفتوانه) (بارگه بارگه) (گلیم و کول) (دوره چهلتن)
 (دوره عابدین) (خرده سرانجام) است. علاوه بر این کتابها که ذکر
 شد کتابهای دیگری هم وابسته به قرن دوم و سوم و چهارم و پنجم و
 ششم و هفتم هجری بنامهای (دوره بهلول) (دوره بابا سرهنگت) (دوره
 شاه خوشین) (دوره بابانا اوس) وجود دارد که خلاصه مطالب آن
 در نامه سرانجام آمده است. کتابهای دیگری نیز بنامهای (دفتر
 پردیور) (دفتر ساوا) (دفتر دیوان گوره) (دوره دامیار) (زالال زلال)
 (دوره بابا جلیل) (کلام ایل بگی جاف) (کلام خان الماس) (کلام تیمور)
 (کلام نوروز) (کلام شیخ امیر) (دوره حیدری) به نظم درآمده
 است. (۵۳)

کلیه این نوشته های دینی به شعر هجائی گورانی که پسند عامه
 مردم بوده بیان شده است. افرادی هم که بر علیه رهبران یارسان
 منجمله علمای شهرزور قد علم کرده اند وزن عروض بکار برده اند
 ولی اشعاری که بوسیله سلطان اسحاق و یارانش سروده شده ادبیات
 یارسان را به دوره تعالی رسانده است. سرودها و کلامهای دوره های
 بعد از سلطان اسحاق تقریباً تکرار مضامین نامه سرانجام است. در
 کتاب سرانجام علاقه زیادی به پهلوانان و سرداران نامی ایران ابراز
 شده است و در آن تعصب ایرانی و حس وطن دوستی به چشم می خورد.
 سلطان اسحاق با توجه به سه اصل زرتشت، مردم را بسوی شناسائی
 خدا و فرمانبرداری از او امر الهی و گسترش دادن کشاورزی و دامداری
 و انجام دادن کارهای نیک فرا خوانده است. (۵۴)

سرانجام دیگری به لهجه گورانی به نثر وجود دارد که در قرن

۵۳- نسخه خطی سرانجام (خرده سرانجام).
 ۵۴- نك : همان مأخذ

سینزدہم ہجری نوشتہ شدہ و شامل بیست و یک بخش یا بیست و یک بند می باشد کہ ہر بند آن دربارہ موضوعی آمدہ است. این قسمت از سرانجام بہ وسیلہ آقای ماشاءالہ سوری ترجمہ و چاپ شدہ است. (۵۵) اینک دعای جوز شکستن یا سرسپردن کہ آنرا بعد از مراسم سرسپردن می خوانند، این دعا از سلطان اسحاق پدید آورندہ راہ وروشہای کنونی یارسان است، (۵۶) وچند بیت آنرا برایتان نقل می کنیم :

مشت پیرو پاشا دس جم و شرط جم	میردانم آمین کران یک قلم
بی کفو کینہ بنیشان و ہم	بوانن لالہ نی سایہ علم
ای شرط و شونمان اینہ بست محکم	پی شرط و بیای اسرار اقدم
یارانم و شرط رای جوز بنیران	نہ جم وی ارکان آمین بکران
و صدق پی شرط سرشان بسپاران	دل گرم و زیل پاک جی را بویران
بویران نی را گرد و ترکہ تویل	شرط راگہ جوز بکردی قویل
قایم بگیردی دامان دلیل	مشکندی قول ہفت والای مندیل
داود، بنیامین، موسی و کماندار	مہر پنج تنم ہا پیر رمزبار
یسار زردہ بام شرط روچیار	ہا ہفت تنانم و ہفت پورم یار
شرط ہفت پورم نہ جم بو آشکار	سایہ ہفت فرزند جو سرمواظہار
بنیام موازو شفای گناہکار	ازیش موخشم یسار شرط طیار

«ترجمہ»

این جمع بنابہ فرمان پادشاہ عالم و پیرو شرط ازلی تشکیل گردیدہ است مردان حق باید ہمگی یکدل و یکجان آمین بگویند

۵۵۔ سرودہای دینی یارسان ص ۷۱-۲۲.
۵۶۔ نسخہ سرانجام خطی (خرده سرانجام).

و بی کفر و کینه دور هم بنشینید
 و در سایه پرچم حق دعا بخوانید و طلب آمرزش کنید
 این شرط و اقرار را برای یارسان بنا نهادیم
 و شرط ازلی را در آن دنبال کردیم
 ای یاران، باید با شرط ازلی جوز بشکنید و سربسپارید
 و در جمع با این ارکان آمین بگوئید
 و با صدق و اقرار سرتان را بسپارید
 و با دلگرمی و پاک طینتی این راه را پیمائید
 و در طی این راه بایکدیگر هماهنگ باشید
 شرط و راه و روش جوز شکستن را بپذیرید
 و دامن دلیل را محکم بگیرید
 قول هفتوانه را نشکنید
 داود، بنیامین، موسی، مصطفی کماندار،
 و خاتون دایراک رمز بار که پنج تن اند،
 با بابایادگار و شاه ابراهیم روچیار
 که هفتن می باشند، یار و همدم هفتوانه نیز هستند
 شرط و پیمان هفتوانه در جمع آشکار می شود
 سایه هفتوانه در آن مجمع سر اظهاری می شود
 بنیامین شفاعت گناهکاران را می خواهد
 و من هم گناهان یارانیکه اقرارشان درست باشد می بخشم.

جامه پوشی و مظهریت در نزد کردان یارسان (اهل حق)

جامه پوشی و مظهریت از اصول مهم عقاید یارسان می باشد و در واقع پایه و اساس آئین مزبور را تشکیل می دهد. (۱) بنا به نامه سرانجام هر ذی روحی مظهر یا جامه روح دیگری از ماقبل خود می باشد. (۲) و بنا به خلاصه نامه سرانجام جامه به معنی پیکره و قالب انسانی است و چنانچه به تکامل برسد نور و فروغ الهی در آن تجلی می کند و به پایه مظهریت می رسد. (۳) مظهر به معنی محل بروز و ظهور و پیدایش آمده (۴) ولی در برهان الحق مظهر روحی است که در نتیجه طی مراحل سیر کمال صیقل یافته و محل انعکاس جلوه نور ذاتی قرار گرفته که آن ذات بر او احاطه پیدا کرده است. جامه نیز که به معنی پوشیدنی و گستردنی است به اصطلاح یارسان روحی است نمودار صفات ممتازه روح دیگر، که هر دو در عالم معنی و

۱- درباره جامه پوشی و مظهریت، رجوع فرمائید به : شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت اله جیحون آبادی مکرری با اهتمام دکتر محمد مکرری تهران ۱۳۴۵ و همچنین نک : سرودهای دینی یارسان ترجمه ماشاءاله موری تهران ۱۳۴۴ و نک : برهان الحق تألیف نور علی الهی تهران ۱۳۴۳.

۲- نسخه خطی نامه سرانجام.

۳- نسخه خطی خلاصه نامه سرانجام.

۴- نک : المنجد تألیف لويس معلوف بيروت ۱۹۵۶ ص ۴۸۲.

مرحله سیر کمال مقام متساوی و نشأ واحد تحصیل کرده اند. (۵)
 در اصطلاح یارسان به جامه و مظهر، دون Dūn هم می گویند و
 بنا به عقاید یارسان انسان دارای ذره ای از ذرات خدائی است، این
 ذرات الهی که در تن آدمی وجود دارد، همیشه در نزد پاکان و
 برگزیدگان در گردش می باشد. و به این حلول یا دونادون Dūnādūn
 می گویند (۶)

یارسان ها معتقدند انسان هزارویک جامه عوض می کند و با گردش
 در جامه های مختلف جزای اعمال گذشته خود را می بیند و به این ترتیب
 جامه های بعدی آن مناسب با اعمالی خواهد بود که انجام داده است،
 در صورتی که کارهای نیک و اعمال پسندیده از او سرزند به جامه
 ثروتمندان و اشخاص مرفه خواهد رفت و اگر مرتکب اعمال زشت
 و ناپسند شود به جامه فقراء آمده و دچار مصائب و ناملایمات خواهد
 شد، تا از این راه جزای کردار خود را ببیند، پس از عوض کردن
 هزار جامه، هزارویکمین جامه خود را که عبارت از بقا و ابدیت
 است خواهد پوشید. (۷)

روی همین اصل است که گروه یارسان عقیده دارند اگر آدمی
 بدن کاملی داشته باشد حق تعالی در او تجلی می کند و جامه حق را
 می پوشد و به مقام و پایه مظهریت می رسد. (۸) و بر اساس این عقیده

۵- نك : برهان الحق ص ۱۵۱ - ۱۵۰.

۶- نك : سرودهای دینی یارسان ص ۱۷۶.

۷- نك : سرسپردگان تألیف سید محمد علی خواجه الدین تهران ۱۳۴۹ ص ۱۴.

۸- نسخه خطی نامه سرانجام.

۹- که عدل خدا این بود در فنون
 هر آن چند بودش به دنیا مکان
 چو موزون بگردد حسابش به کار
 چنین تا کند طی همه آن هزار
 هر آنکس بمیرد به دوران دون
 بیاید به عقبی بود آنچنان
 دوباره بیاید به دون بی شمار
 در آن آخر روز از امر یار

است که به فرشتگان هفتگانه (هفتن) و هفتوانه معتقدند که در دوره‌های گوناگون و به ترتیب در تن برخی از رهبران و پاکان آنها ظهور کرده‌اند. (۹)

در سرودهای دینی یارسان آمده است: که انسان از بدو آفرینش تا روز پسین هزارویک جامه عوض می‌کند و با عوض کردن هزارویک جامه روان او به جاودانی‌ها می‌پیوندد. اینگونه آدمیان که از نیکان بشمار می‌روند به بهشت رهنمون و بدانندیشان نیز به دوزخ سوزان سرنگون می‌گردند و با کین و خشم گرفتار می‌شوند. (۱۰) ولی درنامه سرانجام یادآور شده اگر عمل آدمی نیک باشد روحش تا هزارویک جامه به بدن پاکان و نیکان می‌رود و اگر بدکار و بداندیش باشد روح او به بدن حیوانات و جانوران و گزندگان و حشرات می‌رود. بنابراین به حیوانات و جانوران نباید آسیب و آزاری رساند. (۱۱)

در دین‌های آریائی چون زردشتی و برهمنی و بودائی هم برخلاف کیش‌های سامی توجه خاصی به جانوران شده است. در این دو دین اخیر، در سرزمین هند به همه جانداران، چه سودمند و چه زیانکار توجه شده است. این توجه از این رو است که به عقیده هندوان و بودائیان دوره زندگی مردم پس از مرگ پایان نمی‌پذیرد، هر که

→
دگر دون بدون گر نباشد بکار
اگر دون بدون در زمان نیست راست
(شاهنامه حقیقت ص ۱۸۰).

۱۰- مردی هزار دون پاره مکران
و هزار ویک دون و امر سلطان
بدان سرنگون و دوزخ نار
(سرودهای دینی یارسان ص ۲۰).
ایدن نشانه آخر یاوران
خوبان رستگار ملون او جنان
وقار و غضب مون گرفتار

درگذشت بازخواهد برگشت. روان درگذشته از کالبدی به کالبد دیگر درمی آید، انتقال روح از بدنی به بدن دیگر بسته به کردار جهانی اوست، روان ممکن است در بازگشت های پایان ناپذیر خود، دیگر باره به پیکر آدمی درآید یا در کالبد جانوری نمودار گردد، یا به قالب یکی از خداوندان جلوه کند، نظر به کردار، چه نیک و چه زشت، پس از طی يك دوره زندگی مردم، روان آنان به پیکر دیگری درمی آید و نظر به گردش زندگی، در دین های هندی هیچ يك از جانداران را نباید کشت و هرآنکه از این فرمان سرپیچد به آلائش بزرگترین گناه آلوده گردد، يك برهمنی و بودائی باید محبت خود را به همه جانوران که بامردمان یکسان دانسته شده و هیچ تفاوتی میان آنان قایل نگردیده، به ثبوت برساند. (۱۲)

«بارگه بارگه» که بخشی از نامه سرانجام است، تجلی روانهای فرشتگان در پیکره پادشاهان و بزرگان و سرداران ایرانی و پیغمبران را بازگو می کند. در این بخش درباره چگونگی جامه پوشی و مظهریت نیز بحث شده است و چنین پیدا است که جامه پوشی و مظهریت بوسیله فرشتگان صورت می گیرد، یعنی روان فرشتگان در تن انسانهای کامل و پاکان تجلی می کنند و در جامه ها و کالبد های گوناگون در میان مردم ظاهر می گردند. چنانکه بنیامین (۱۳) سر دسته فرشتگان هفتگانه در اعصار گذشته در جامه پیغمبران تابیده و به ارشاد و راهنمایی و هدایت جهان و جهانیان پرداخته است. (۱۴)

۱۱- نسخه خطی نامه سرانجام.

۱۲- نک: فرهنگ ایران باستان نگارش پورداود تهران ۱۳۵۵ ص ۲۳۱ - ۲۳۰.

۱۳- بنیامین binyâmîn: لقب سید خضر شاهوئی است که در قرن هشتم هجری می زیسته و در آئین یارسان به یکی از فرشتگان چهارگانه بشمار می رود و پایه پیروی نیز داشته است. (بزرگان یارسان ص ۲۵).

۱۴- نسخه خطی نامه سرانجام.

بنابه نامه سرانجام، نخستین پادشاهی که در جامه انسانی به تکامل رسیده و به مظهریت نایل گشته و نور و فروغ الهی در او تجلی کرده، هوشنگ شاه است. او آتش را بر مردم شناخت، وی روزی با گروهی از یارانش به گشت و گذار رفت و در بین راه ماری را در میان دو سنگ دید و با پرتاب سنگی به سویش، دودی از درونش برخاست و خس و خاشاک آتش گرفت و بدینسان آتش پدیدار شد. به فرمان شاه، مردان و زنان آنروز را در پیرامون آتش به پایکوبی و دست افشانی گذرانند و همه شاد و خرم شدند. ماری که باعث پیدایش آتش شد نمودار داود (۱۵) بود. آتشی که از میان دو سنگ برخاست نمودار فروغ رخسار بابایادگار (۱۶) بود. خداوندگار رنگرزا است و در کارگاه او رنگهای بسیار یافت می شود، این رنگها کین و زنگ درون را می برد و پاک می کند و به مظهریت می رساند. (۱۷)

در آوستا نیز هوشنگ شاه در شمار پارسایان و پاکانی است که به فرّه ایزدی نایل گشته. چنانکه آمده است: هوشنگ شاه پیشدادی

۱۵- داود dâwûd : لقب موسی سیاه است که یکی از فرشتگان چهارگانه بشمار می رود و در آئین یارسان پایه دلیلی داشته و وی را داود گووسوار kawû swâr نیز گویند. (بزرگان یارسان ص ۲۵).

۱۶- بابایادگار : لقب سیداحمد سرانه‌ئی است که در سده هفتم هجری می زیسته و جزو هفتن یا فرشتگان هفتگانه بشمار می رود و آرامگاهش درجائی بنام سرانه sarâna در کوه دالاهوی کرمانشاه واقع شده و زیارتگاه گروه یارسان است. (بزرگان یارسان ص ۲۷).

۱۷-

او یانه هوشنگ، او یانه هوشنگ	بارگه شام لوا او یانه هوشنگ
شام ویش هوشنگ بی دارای فروهنگ	آهر زرده بام او مدا پرننگ
داود او مار بی شام آورد و تنگ	دودش برآما جه دلی او سنگ
و فرمان شام میدان یکرنگ	پی شادی درون دان نه دفو چنگ
مولام رنگبازن او دارو صد رنگ	رنگش مورو نه زیل کین و ژنگ

(نسخه سرانجام «بارگه بارگه» پیرقابیل سمرقندی بند ۲).

در بالای کوه هرا به ایزدان ناهید و گوش و وایو و ارت فدیہ نیاز نموده و درخواست می کند که وی را بزرگترین شهریار روی زمین گردانند که وی را به دیوها و مردمان و جادوان و پری ها و کاوی ها و کرپا و پانها چیر سازند که همه دیوها از او به هراس افتاده رو به گریز گذارند که او به دیوهای مازندران و دروغ پرستان دیلم دست یافته همه را شکست دهد. ایزدان خواهشهای هوشنگ را اجابت نموده او را کامروا ساختند. در فروردین یشت در فقره ۱۳۷ به فروهریل پاکدین هوشنگ درود فرستاده می شود و در زامیاد یشت در فقره ۲۶ آمده است که مدت زمانی فرکیانی به هوشنگ پیشدادی متعلق بوده است. از مجموع این فقرات پی میبریم که او یکی از نامداران و پادشاهان و پارسایان بوده و از سلسله پیشدادیان است و در فقره ۲۸ از فصل ۱۵ بندهشن می خوانیم که ایرانیان از پشت هوشنگ می باشند در فقره ۳ از فصل ۳۴ همین کتاب مندرج است که پس از زن و شوهری ماشیه و ماشیوئی (نخستین پدر و مادر نوع بشر آدم و هوا) تا به وجود آمدن هوشنگ ۹۳ سال طول کشیده است. (۱۸)

در شاهنامه نیز هوشنگ شاه یکی از پادشاهان پارسا و دادگر یاد شده، چنانکه آمده است : که کیومرث پس از نیای خویش بر اورنگ نشست و به فرمان یزدان به داد و دهش پرداخت و جهان را آباد کرد و آتش را نیز آشکار ساخت و جهان را تابناک نمود. (۱۹)

۱۸- نک : یشت ها گزارش پورداود تهران ۱۳۴۶ ج ۱ ص ۱۷۸.

۱۹- جهاندار هوشنگ با رای و داد
چو بنشست بر جایگاه مہی
بفرمان یزدان پیروزگر
وزان پس جهان یکسر آباد کرد
بدانگه بدی آتش خوبرنگ
بجای نیا تاج بر سر نهاد
چنین گفت بر تخت شاهنشہی
به داد و دهش تنگ بسته کمر
همه روی گیتی پر از داد کرد
چو مرتازیان است محراب سنگ

و آن چنین بود که روزی باگروهی از یاران خود به سوی کوه می رفت. ناگاه از دور ماری سیاه رنگ و تیزتاز پدیدار شد. دو چشم سرخ بر سر داشت و از دهانش دود بر می خاست. هوشنگ سنگی برداشت و پیش رفت و آنرا با تمام نیرو و قدرتش به سوی مار پرتاب کرد. مار پیش از آنکه سنگ به وی برسد از جاجست و سنگ به سنگی دیگر خورد و هردو درهم شکستند و شراره های آتش به اطراف پخش شد و آتش کشف گشت. (۲۰) هوشنگ خداوند را ستایش کرد و گفت این فروغ ایزدی است. باید آنرا گرامی داشت. چون شب فرارسید آتشی بزرگ برپا کردند و به پاس فروغی که خداوند بر هوشنگ آشکار کرده بود جشن گرفتند و به پایکوبی و شادمانی پرداختند و آن جشن را سده نام نهادند. (۲۱)

کزو روشنی در جهان گسترد

گذر کرد با چند کس هم گروه
سیه رنگ و تیره تن و تیز تار
ز دود دهانش جهان تیره گون
گرفتش یکی سنگ و شد پیش جنگ
جهان سوز مار از جهانجو بجست
همان و همین سنگ بشکست خرد
دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ
پدید آمد آتش از آن سنگ باز

نیایش همی کرد و خواند آفرین
همین آتش آنگاه قبله نهاد
پرستید باید اگر بخردی
همان شاه در گرد او با گروه
سده نام آن جشن فرخنده کرد

→ به سنگ اندر آتش ازو شد پدید

(شاهنامه ج ۱ ص ۱۹).

۲۰- یکی روز شاه جهان سوی کوه
پدید آمد از دور چیزی دراز
دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون
نگه کرد هوشنگ با هوش و هنگ
به زور کیانی رهائید ز دست
برآمد به سنگ گران سنگ خرد
فروغی پدید آمد از هردو سنگ
نشد مار کشته و کیلن ز راز
(همان مأخذ شاهنامه ص ۲۰-۱۹).

۲۱- جهاندار پیش جهان آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد
بگفتا فروغیست این ایزدی
شب آد برافروخت آتش جوکوه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد
(همان مأخذ شاهنامه ص ۲۰-۱۹).

پادشاه دیگری که در نامه سرانجام از او یاد شده و در جامه و کالبد انسانی به تکامل رسیده و به مظهریت و پایه الوهیت نایل گشته، کیکاوس شاه است. در بارگه بارگه آمده است: که خداوندگار و فرشتگان هفتگانه اش به جهان آخشیجی فرود آمدند و گوهر خداوندگار در جامه و کالبد کیکاوس شاه تجلی کرد و روان فرشتگان آسمانی نیز در جامه پهلوانان آن روزگار مانند رستم و گئو و گودرز و بهرام و زواره تابید و خیمه و بارگاه ذات احدیت الهی در مازندران فرود آمد و مردم را به راه راست و خداشناسی دعوت کردند. (۲۲)

در آوستا، کیکاوس شاه یکی از پادشاهان بافروشکوه کیانی یاد شده، چنانکه آمده است: که او از سلاطین مقتدر و دارنده فرو و بخصوصه نیرومند بوده است و پس از قربانی کردن صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید خواهشش از فرشته آب این بوده که او را توانا ترین شهریار روی زمین بگرداند و او را به دیوها و مردمان و پری ها و کاری ها و کرپان ها چیرم سازد. ناهید او را کامروا ساخت. آسمان پیمائی کیکاوس هر چند که امروز چیزی راجع به این داستان در آوستا موجود نیست ولی به نظر می رسد که در آوستای عهد

بارگه شام وستن او مازندران
کیکائوس ویش بی پادشای سبحان
بروزدا بیان یورت هفتنان
ها گئو بی داود چرخچی جهان
رستم یکدست مصطفی داودان
زواره ویش بی یار زرده بان
چوارتن هفتنان چوگا بین عیان
مولام رنگبازن رنگ مدو جولان
میردم گرکن ویل نبو وی ران
نه راگه چفتی بیو و راستان
بی شک مزانو راگه دین حقسان

۲۲- او مازندران، او مازندران
یاران مکردی جنگ و قوران
سلطان یکرنگ خواجهای غلامان
رستم بی بنیام پیر شفاهان
گودرز پیرموسی نکته تیرنشان
بهرام بی رمزبار مهر رزمخوان
جهان بخش ایوت هام بقای خواجهان
باقی میردان بی رزم پهلوان
هر وختی رنگش او کردن بیان
جی هیار بازیه نبو سرگردان
و کوچ و کلام بزبو نه میدان

(نسخه خطی نامه سرانجام جزوه بارگه بارگه بند ۶۶ از پیرهاشم رژیوی).

ساسانیان به این مسئلہ اشارہ شدہ بود. یاقوت در معجم البلدان نقل می کند در کتاب قدیم ایرانیان موسوم به الانشاء (آوستا) که نزد آنان به منزله تورات یہودان و انجیل عیسویان است مذکور است کہ کیکاوس خواست به آسمان عروج کند اما وقتی کہ در پرواز از نظرها غایب شد خداوند به باد امر کرد کہ او را محافظت نکند آنگاہ کیکاوس از فراز آسمان پرتاب گشته در شہر سیراف (در خلیج فارس) فرود افتاد. (۲۳)

در شاهنامہ نیز کیکاوس شاہ یکی از پادشاہان بافرہ کیانی است کہ پس از پدرش براورنگت نشست و ہمہ گردنکشانش را بہ اطاعت خود در آورد و پس از فتح مازندران یکبار بہ فریب اہریمن بہ آسمان پرواز کرد و عقابہائی کہ تخت وی را می کشیدند او را در سرزمین آمل فرود آوردند. سرانجام کیکاوس از تاج و تخت کنارہ گیری کرد و نواہش کیخسرو پسر سیاوش را براورنگت و تخت ایران نشانید. (۲۴) در نامہ زلال زلال (۲۵) ہم آمدہ است : کہ پیر بنیامین آن صیاد الہی و شاہباز ازلی دام خود را گسترد و کیکاوس را بہ وسیلہ ملک

۲۳۔ نک : یشت ہا ج ۱ ص ۲۱۶-۲۱۵.

۲۴۔ چو بگرفت کاووس گاہ پدر
ہمہ پیش کاووس کہتر شدند
از آن پس عقاب دلاور چہار
نشست از بر تخت کاووس کی
پریدند بسیارو ماندند بساز
نگونسار گشتند از ابر سیاہ
سوی بیشہ شہر چین آمدند
(شاهنامہ ج ۲ ص ۲۲).

۲۵۔ زلال زلال zulâl zulâl : نام کتابی است منظوم دربارہٴ راہ و روشہای یارسان کہ بہ وسیلہ سید احمد بابایادگار و شاہ ابراہیم ایوت در قرن ہشتم ہجری بہ گویش گورانی سرودہ شدہ است. این دوتن جزو ہفتن یا فرشتگان ہفتگانہ (امشاسپندان) می باشند.

طاوس (۲۶) یا اهریمن به سوی آسمان فراخواند و جامه مظهریت را به تن او پوشاند. (۲۷)

افزون بر هوشنگ شاه و کیکاوس شاه که در جامه و کالبد انسانی به تکامل رسیده اند و نور الهی در آنان تجلی کرده و به پایه و مقام مظهریت نایل گشته اند، در نامه سرانجام نام عده ای دیگر از پادشاهان و سرداران و دلاوران که به این مقام رسیده اند ذکر شده است. این پادشاهان و دلاوران که با نور ذات الهی به رهبری و ارشاد مردم پرداخته اند عبارتند از: «جمشید، نوذر، داراب، ایرج، کیخسرو، لهراسب، گشتاسب، بهمن، همای، اردشیر بابکان، شاپور اول، شاپور دوم، بهرام گور، انوشیروان، هرمز، زال، رستم، آرش، زردشت» و گروهی از سرداران و بزرگان و علمای معروف اسلام که در جامه ها و کالبد های گوناگون در میان مردم ظاهر گشته اند. (۲۸)

مظهریت یافر نور پاک ایزدی است که آنرا در دل نیک اندیشان می اندازد و از این راه آنان را در کارها راهنمایی می کند. این فروغ ایزدی یافروشکوه خداداده دارای فروزه های استواری و پیروزی و برترکاری و بهی بخشی و درخشندگی و نیرومندی است و به دیگر نیروها برتری دارد. هر کس دارای فر ایزدی باشد از همه فروزه

۲۶- ملك طاوس : در آئین یارسان نام اهریمن است و بنا به پندار آنان کسانی که از فرمان خداوندگار سرپیچی کنند کیفر و پاداش آنان به دست اهریمن سپرده شده است و او برای گمراهان ناپاکی و پلیدی پدید می آورد، بنابراین ملك طاوس آفریننده بدی ها برای بداندیشان می باشد. (سرود های دینی یارسان ص ۷۵).

۲۷- دامشا تاوس، دامشا تاوس دامیار بنیامین دامشا تاوس
نیناتندش نه دام پیرقوس شابازش کردن خواجه کیکاوس
(نسخه خطی زلال زلال - از شاه ابراهیم ایوت).

۲۸- نسخه خطی نامه سرانجام - بارگه بارگه.

های آن بهره‌مند می‌شود یعنی در کارها استوار و نیرومند و پیروز می‌گردد و کارهایش فروزه‌برتری و بهی بخشی و درخشندگی پیدا می‌کند و برای جهان و جهانیان سودمند می‌افتد. پیامبران بزرگت با این فرخداداده بود که توانستند دین خود را گسترش دهند و مردم بی‌شمار را برای همیشه به‌آئین خود بگروانند. پادشاهان دادگرو کاردان، در پرتو این نیرو بود که در کشورداری و فرمانروائی کامیاب شدند و نام بلند و جاودانی از خود بجا گذاشتند. (۲۹)

مظهریت از عقاید دین مزدیسناست و از قدیم در میان ایرانیان رایج بوده و در آوستا به آن خورنگه Xvarnanga و در پهلوی خوره Xvarrah و در فارسی فروفره الهی یاد شده است. این واژه در اثر مجاورت یهودیان با ایرانیان در مغرب ایران و مهاجرت اقوامی از مغرب ایران به ارض موعود به‌آئین یهود نیز راه یافته و عنوان شخینا Shxînâ بخود گرفته است. شخینا نیروئی است الهی که ممکن به انسانی نیز برسد و او را به مقامات برتری برساند. همچنانکه ممکن است انسانی که از این نیرو برخوردار بوده به علت سوء رفتار و تکبر آنرا از کف بدهد. (۳۰)

بنا به زامیادیشست فر فروغی است ایزدی به دل هر که بتایب از همگنان برتری یابد، از پرتو این فروغ است که کسی به پادشاهی رسد و برازنده تاج و تخت گردد و آسایش گستر و دادگر شود و همواره کامیاب و پیروزمند باشد همچنین از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی آراسته شود و از سوی خداوند از برای

۲۹- نك : سوشیانت نوشته م. اورنگ تهران ۱۳۴۲ ص ۷۲.

۳۰- نك : یشت‌ها ج ۱ ص ۵۱۳ و همچنین نك : مقاله فرهادامیر سلیم تحت عنوان (فره) در مجموعه سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی تهران ۱۳۵۰ ص ۱۰۴.

راهنمائی مردمان برانگیخته گردد و به مقام پیمبری رسد و شایسته الهام ایزدی شود و به عبارت دیگر آنکه مؤید به تأیید ازلی است خواه پادشاه و خواه پارسا و خواه نیرومند و هنرپیشه و دارای فر ایزدی است. چون فر پرتو خدائی است ناگزیر باید آنرا فقط از آن شهریاری شمرد که یزدان پرست و پرهیزگار و دادگر و مهربان باشد و به همین جهت در اوستا ضحاک بی دادگر و افراسیاب ستمکار دارند فر خوانده نشده اند. (۳۱)

هرآن پادشاهی که از راه راستی برگشت و سر از فرمان بپیچد فر از او روی برتافت و تاج و تختش بباد رفت. جمشید تا زمانی کامکار بود که زبان به دروغ نیالوده بود یا بنا به مندرجات شاهنامه خودستائی نکرده بود همینکه دروغ بزبان راند فر از او بگسست و ضحاک ایران را دچار رستم نمود و بالاخره جمشید گرفتار و کشته شد، همچنین پس از آنکه کیکاوس به فریب اهریمن یادیو خشم به خیال آسمان پیمائی افتاد و نسبت به ساحت قدس دلیری و گستاخی نمود فر ایزدی از او جدا شد و ایران از وجود چنین پادشاه بی فروگنا هکاری گرفتار بدبختی و خواری و پریشانی و خشکسالی و قحطی گردید و بزرگان ایران چاره براین دیدند که نوه اش کیخسرو کسی که دارای فر ایزدی بوده به پادشاهی بگزینند. (۳۲)

در زامیادیشست می بینیم که فر نصیب ناموران و پادشاهان و پارسایان گردید و از پرتو آن رستگار و کامروا شدند. این فر همیشه از آن ایرانیان بوده و تا ظمهورشوشیانت و دامنه رستاخیز از ایران روی بر نخواهد تافت. چنانکه در فقرات ۲۵-۲۶ زامیادیشست از فر هوشنگ

۳۱- نك : یشت ها ج ۲ ص ۳۱۴.

۳۲- نك : همان مأخذ ص ۳۱۵.

نخستین پادشاه پیشدادی سخن رفته و پس از آن در فقرات ۲۷-۲۹ از تهمورث صحبت شده و پس از آن در فقرات ۳۰-۴۴ شرحی راجع به فر جمشید مندرج است که چگونه از پرتو فر کامیاب می بود و چگونه پس از دروغگوئی فر در سه بار از او روی گردانده در بار اول به مهر ایزد فروغ رسید و در بار دوم به فریدون شکست دهنده ضحاک روی آورد و در بار سوم به گرشاسب یل نامور رسید. (۳۳)

در برهان قاطع نیز آمده است : خوره یا فره نوری است از جانب خدای تعالی که برخلائق فایز می شود که بوسیله آن قادر شوند به ریاست و خرفتها و ضعتها و از این نور آنچه خاص است به پادشاهان بزرگ عالم و عادل تعلیق می گیرد. (۳۴) سهروردی نیز می گوید : خره یا فره نوری است که از ذات خداوندی ساطع می گردد و بدان مردم بر یکدیگر ریاست یابند و به معرفت آن هر يك بر عملی وضاعی متمکن گردد. (۳۵)

در نامه سرانجام و دیگر نوشته های یارسان، نام گروهی دیگر از پاکان یارسان که ذات خدا و نور الهی در آنان تظاهر کرده و به مقام مظهریت رسیده اند ذکر شده است. این عده به ترتیب از قرن دوم هجری تا اواخر قرن سیزدهم برای ارشاد و هدایت پیروان یارسان تجلی کرده اند و به امور جهان بیکران پرداخته اند. برای اینکه آدمی بتواند در این جهان با خداوندگار خود که نور کامل است در رابطه باشد، باید آنان را واسطه قرار دهد. زیر آنان مشیت

۳۳- نك : همان ماخذ ص ۳۱۶.

۳۴- نك : برهان قاطع تألیف ابن خلف تبریزی باهتمام محمدعباسی تهران ۱۳۴۴ ص ۴۵۷.

۳۵- نك : حكمة الاشراق تألیف شهاب الدین یحیی سهروردی تهران ۱۳۳۱ هجری ص ۲۶۱.

الهی و دستیاران خداوندگارند. (۳۶)

نخستین کسی که در اوائل اسلام در جامه انسانی به پایه مظهریت و یا مظهر الوهیت رسید و در جهان خاکی يك سلطنت روحانی تشکیل داد و پاسبانی آنرا شخصاً به عهده گرفت نامش بهلول (۳۷) است. بنا به نامه سرانجام بهلول در اوائل قرن دوم هجری در پیرامون کرمانشاه ظهور کرد و در سال ۲۱۹ هجری در تنگه گول (۳۸) جهان را وداع گفت. او با فرشتگان چهارگانه خود به ارشاد مردم پرداخت و راه و روش یارسان را گسترش داد و سپس با برخی از پیروان و یارانش به بغداد رهسپار شد و در آنجا به ترویج آئینش پرداخت و چون به امام جعفر صادق (۱۱۹ - ۱۸۵ هـ) و خاندان پیامبر دلبستگی داشت به کوفه رفت ولی دوباره به بغداد بازگشت و به ترویج اندیشه های خود سرگرم شد. (۳۹)

درویش نوروز سورانی که از سراینندگان و مفسران سرانجام در قرن سیزدهم هجری است، درباره بهلول می گوید : بهلول مظهر الوهیت و نور مطلق الهی است. ولی گروهی بی آگاه او را دیوانه می پندارند، چه کسی دیوانه را با چنین هوش و فروهنگ و دانشی

۳۶- نسخه خطی نامه سرانجام.

۳۷- قاضی نوراله شوشتری در مجالس المؤمنین می نویسد : که بهلول معاصر هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳ هـ) بوده و در زمره شاگردان حضرت جعفر صادق و از مفتیان و متقیان عصر خود بوده و به اشارت امام برای خلاص از گزند مخالفان سربه جنون و شیدائی برآورده است و از سخنانی که از وی نقل کرده اند کمال عقل و درایت و هوش و فطانت و آگاهی وی از نکات مناظره و الزام معاندان آشکارست. «کتاب بوستان سعدی با شرح محمد علی ناصح تهران ۱۳۵۴ ص ۵۲۳».

۳۸- تنگه گول rangagūl : نام کوهی است در دیه چشمه سفید که در شانزده کیلو متری اسلام آباد غرب واقع شده و آرامگاه بهلول در بالای آن کوه قرار گرفته که زیارتگاه گروه یارسان است.

۳۹- نسخه خطی نامه سرانجام.

دیده است که اسب دانش خود را در میدان چرخ گردون بتازاند. (۴۰)
 از بهلول و یارانش دو بیت هائی به گویش گورانی و عربی در
 نامه سرانجام بنام (دوره بهلول) بجای مانده است که دو بیت هائی او
 گویای راز درونی و اندیشه های وی درباره راه و روشهای یارسان
 می باشد. بنا به یکی از دو بیت هایش هدف اصلی او و یارانش احیای
 آئین ایران باستان بوده، چنانکه می گوید: بنا به گفته گروهی از
 یاران ما باید دیوانه و شیدا باشیم، بلی مادیوانه و شیدای ایرانیم
 و یک یک شهرها را می گردیم تا آئین ایران باستان را زنده کنیم. (۴۱)
 دومین مظهر الوهیت در آئین یارسان، باباسر هنگ دودانی است
 که بنا به نامه سرانجام در اوائل قرن چهارم هجری به ارشاد و راهنمایی
 گروه یارسان پرداخت، او بانوری که از سوی حق تعالی در او تجلی
 کرده بود توانست بابداندیشان به مبارزه پردازد و مردم را به راه
 راست فراخواند. بنا به یادداشت دست نویس کاکائی، باباسر هنگ
 فرزند ابراهیم دودانی بسال ۳۲۴ هجری در پیرامون کوه شاهو که
 در دوازده فرسنگی جنوب شهر سنندج می باشد، متولد شده و در
 همانجا سرورش ایزدی او را ارشاد کرده است. (۴۲)
 بنا به نامه سرانجام، باباسر هنگ در آغاز با شیوه درویشی

-
- ۴۰- بهلول ذاتیون ذات یکدانه
 کی دی دیوانه وی طور دانا بو
 (نسخه خطی دیوان نوروز).
 ۴۱- او واته یاران، او واته یاران
 هنی مگیلین یک یک شاران
 (نسخه خطی دوره بهلول).
 ۴۲- و سنه سیمد بیست و چوار هجری
 (نسخه خطی یادداشت کاکاردائی).
 ۴۳- نک: بزرگان یارسان ص ۷.

رفتار می کرد ولی سپس خود را نمودار فرء ایزدی خواند و گروه زیادی به او گرویدند و آئینش را پذیرفتند. زمان مردنش معلوم نیست ولی آرامگاهش در دیه تویله اورامان واقع شده و زیارتگاه صاحب دلان است. نام چندتن از یارانش عبارتند از : «بابارتاف، بابا قلم، بابا روم، بابا خونکار، بابا نو، بابا یرنج، بابا قیصر، بابا گرچک، بابا سرنج، بابا ابراهیم، بابا احمد» که اکثراً لرستانی بوده اند. از بابا سرهنگ و یارانش دوبیتی هایی درباره راه و روشهای یارسان بجای مانده که بنام «دوره بابا سرهنگ» معروف است. (۴۳)

بابا سرهنگ در یکی از دوبیتی هایش از «هفت امشاسپندان» یاد می کند و می گوید: هفت تنم در آسمانها سر دسته فرشتگانند که هر يك به کاری سرگرمند و هر يك دنبال کاری هستند و در آسمانها پراکنده اند. (۴۴) آئینش را هم نمودار آئین پیشین کردان (زردشتی) می خواند و می گوید: من که سرهنگ دودانم و هماره بادرویشان و غلامان همه جا را می گردم، کوششم برای احیای آئین پیشین کردان است. (۴۵)

سومین مظهر الوهیت در آئین یارسان شاه خوشین لرستانی ملقب به مبارك شاه است که بنا به نامه سرانجام، وی در سال ۴۰۶ هجری متولد و در هنگام کودکی در لرستان به تحصیل علوم پرداخته و سپس به همدان رفته و تحصیلات خود را به پایان رسانده است. در سی و

جه آسماندا هفتم سرخیلن
هریک پی کاری آواره و ویلن

از که نامن سرهنگ دودان
مکوشم پری آیین کردان

۴۴- هفتم سرخیلن ، هفتم سرخیلن
هر یک و رنگی نه گشت و گیلن
«نسخه خطی دوره بابا سرهنگ».

۴۵- سرهنگ دودان، سرهنگ دودان
چنی ایرمانان مگیلم هردان
(همان مأخذ)

دو سالگی به یافته کوه (۴۶) رفته و در آنجا نوری از سوی حق تعالی بر او فایز شده و به پایۀ مظهریت رسیده و به وسیلۀ آن نور به ارشاد عموم یارسان پرداخته است. در این زمان با عده‌ای از یارانش به همدان رفته و از باباطاهر همدانی دیدن کرده و در سال ۶۷۷ هجری در هنگام مسافرت به کرمانشاه در رودخانه گاماسب که در نزدیکی‌های هرسین است به شنا می‌پردازد و در آب فرو می‌رود و روانش به جهان جاودانی پرواز می‌کند. نام گروهی از یارانش که با او هم عقیده بوده‌اند بدینگونه است : «باباطاهر همدانی، بابا فقیه لرستانی، بابا بزرگ لرستانی، بابا حسن لرستانی، کاکاردا، قاضی نبی، خداداد، قرندی، هندوله، خویبار، حیدر، پیر خضر، شهریار، لزاغ ریحان». از او و یارانش دویستی‌هایی نغز و دلنشین درباره‌ی راه و روش‌های یارسان بجای مانده است که بنام «دورۀ شاخوشین» معروف است و خودش و یارانش سرودهای دینی و ذکر جلی را بانواختن آلات موسیقی بویژه بازدن تنبور می‌خوانده‌اند. (۴۷)

درنامۀ سرانجام بخش «بارگه بارگه» آمده است : که بارگه ذات احدیت الهی درخانۀ میرزا امان‌الہ فرمانروای لرستان فرود آمد. خداوندگار به لرستان برکت و فوزونی انداخت و در کالبد شاه‌خوشین که او را مبارک‌شاه هم می‌گفتند ظهور و تجلی کرد. کاکاردا و خداداد و سید فلک‌الدین و بابا فقیه و فاطمه‌لره و بابا بزرگ و کال‌نازار که از یاران شاه‌خوشین بشمار می‌رفتند به ارشاد گروه

۴۶- یافته کوه : کوهی است در خرم‌آباد لرستان که به علت سرخی آنرا منخل کوه نیز گویند.

۴۷- نک : برهان‌العق ص ۲۹-۲۸ و همچنین نک : سرودهای دینی یارسان ص ۱۷۸ و نک : تذکرۀ اعلیٰ ص ۴۴-۲۳ و نک : بزرگان یارسان ص ۱۲-۸.

یارسان می پرداختند. پیروان او خانه شیخ جاگیر (۴۸) را که مخالف یارسان بود بانیروی حقانی خراب کردند و برابر عہد و پیمان ازلی جامہ اورا دوختند و بہ آئین یارسان دعوتش کردند و او را از شک و تردید رستگار کردند. (۴۹)

چهارمین مظهر الوہیت در آئین یارسان باباناوس سرگتی است. برابر یادداشت کاکاردائی وی بسال ۴۷۷ هجری در روستا سرگت Sargat کہ نزدیک اورامان لہون کردستان می باشد متولد شد و در همانجا نشوونما یافته و بہ ارشاد مردم پرداختہ است. (۵۰) در سرودہای دینی یارسان آمدہ است : شاہ خوشین بہ یارانش می گوید : کہ در ہرجا این تنبور من بہ آواز درآمد من در آنجا آشکار می شوم. پس از سپری شدن روزگار خوشین، یارانش بہ جستجو می پردازند تا اینکه در زیر درختی از روستای سرگت، آواز تنبور را می شنوند،

۴۸- شیخ جاگیر از مشایخ معروف قرن پنجم و ششم ہجری است و از عمری طولانی برخوردار بودہ است. مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس دربارہ وی می نویسد : کہ شیخ ابوالوفا بر وی ثنا گفتہ است و طاقیہ خود را بدست شیخ علی ہیشتی برای وی فرستادہ است کہ من از خدای تعالی درخواستم کہ جاگیر را از جملہ مریدان من گرداند خدای تعالی وی را بہ من بخشید، و شیخ جاگیر در اصل از کردان بود و در صحراہای عراق یک روزہ در سامرہ متوطن شد و آنجا می بود تا سنہ ۵۹۰ ہجری از دنیا برفت و قبر وی ہم آنجاست. (نفحات الانس من حضرات القدس بہ تصحیح مہدی توحیدی پور تہران ۱۳۳۶ ص ۵۳۶).

۴۹- میرزا آمانہ ، میرزا آمانہ،
برکتش وست او لرستانہ،
ومبارکشا نامشان نیانہ،
خداداد، داود دست و چوگانہ،
فقہی، مصطفیٰ دست و کمانہ
بابا و زرگ ایوت ہم جفتشانہ
یانہ شیخ جگیر کردن ویرانہ،
بریشان جامہ سرشان بردنہ ویر
(نسخہ خطی سرانجام، بارگہ بارگہ بند ۴۲ - از پیردانیال دالاهوئی).

می‌دانند که زمان ظهور و تجلی فرا رسیده است. به پیرامون درخت می‌روند و در منزل شیرویه‌خان که ظاهراً دایه‌خزان مادرش می‌باشد او را بنام بابانااوس می‌یابند. چون دایه‌خزان مظهریت بابانااوس را می‌شنود علیه او قیام می‌کند. بابانااوس هم به او خشم می‌گیرد و نفرین و نکوهش می‌کند. (۵۱) در برهان الحق نیز آمده است: بابانااوس از اکراد ایل جاف (۵۲) کردستان بین قرن پنجم و ششم هجری بوجود آمد زمانی کوتاه بایارانی معدود وقت را گذرانید از دنیا رفت. اسامی چندتن از یارانش اینست: «قاضی نبی، حمزه، صالح، احمد، نعمت، قمری‌کوته، باباشمس، اندر، علی‌دلیوزا، خاتون‌گلی.» (۵۳)

در بارگه بارگه نیز آمده است: که بارگاه ذات احدیت الهی در منزل باباخنکار (۵۴) فرود آمد و ذات او در کالبد بابانااوس تجلی کرد. او عثمان جولاه را صاحب پایه نمود و او را بر عموم فرمانروا کرد و تخت و حکم به وی ارزانی داشت. درچله زمستان برای دایه‌خزان آن ضعیفه ماتمزده معجزه‌ای نمایاند و انگور برایش آماده کرد. وی راه و روش یارسان را تجدید نمود و همه مردم مانند پروانه

۵۰- نك : بزرگان یارسان ص ۱۷.

۵۱- نك : سرودهای دینی یارسان ص ۱۷۸.

۵۲- جاف Jāf: یکی از طوایف معروف کرد است که خودشانرا از اولاد خسرو پرویز سامانی (۵۹۰ - ۶۲۸ میلادی) می‌دانند. این طایفه در جوانرود و شهرزور و سلیمانیه سکونت دارند. و درگذشته از بانی‌خیلان bānixēlān ت حاد قزلرباط می‌رفتند. در بهار هم به شهرزور و نواحی سنندج می‌کوچیدند. آنان دو شعبه‌اند: جاف مرادی و جاف جوانرود. شعبه اول سی‌ودو تیره‌اند و شعبه دوم پانزده تیره‌اند. (تاریخ مردوخ ج ۱ ص ۵۸ و نسخه خطی شمال‌وزلال اثر فقیه عبدالپوره که‌ئی).

۵۳- نك : برهان‌الحق ص ۲۷.

۵۴- باباخنکار bābāxunkār: از یاران ویژه بابا سرهنگ دودانی است.

در پیرامون شمع رخسار او حلقه زدند و شرط. قانون او را اجرا کردند. (۵۵)

شاهخوشین در سرودهایش مردم را به پرستش حق تعالی که سرچشمه پاکی و نیکی و راستی است فرا می خواند و از آنان می خواهد که راه راستی را بپیمایند، و پاکی و راستی و بردباری و از بین بردن غرور و خودپسندی را قدم به قدم تا منزلگاه ابدی آخرت شعار خود سازند. (۵۶) پنجمین مظهر الوهیت در آئین یارسان، سلطان اسحاق برزنجهای است. سلطان اسحاق فرزند شیخ عیسی برزنجهای است و بنا به منابع موثق وی در قرن هفتم و هشتم هجری می زیسته است. (۵۷) در نامه سرانجام آمده است: یاران بابانا اوس پس از ناپدیدن او، به سرزمین اورامان می روند و به برزگری می پردازند. در این هنگام میان درویشان و فرمانروای آن سامان که صبورانه نام داشته جنگی در می گیرد. درویشان پیروزمی شوند و به خانه شیخ عیسی برزنجهای که از بزرگان آن دیار بوده می روند و سه تن از آنان به نامهای: «داود، بنیامین، پیرموسی» در خانه شیخ می مانند و در زیر فرمان او در می آیند. شیخ

۵۵- او یانه خنکار، او یانه خنکار
چارکی یویش نویسنه کردار
کردش و پادشا تخت حکم آثار
دوم میلش کرد آریز سالار
آوردش و جا شرط نامه پی یار
یاران بیدیه دور بکری حصار
بارگه شام وستن او یانه خنکار
عثمانه جولاش کرد و ذره دار
نه چله زمسان انگور کرد طیار
چوگا منیران نعلین پی اقرار
اما پردیور خواجای صاحبکار
شرط پردیور باوری و گفتار
بی بغض و منی نبوتان آزار

(نسخه خطی سرانجام - بارگه بارگه بند ۶۳ از پیرمحمود لرستانی).

۵۶- یارسان و را، یارسان و را
پاکی و راستی و نیستی و ردا
(نسخه خطی دوره شاهخوشین).
رای حق راسین برانان و را
قدم و قدم تا و منزلگا

۵۷- در این باره به مقاله نگارنده تحت عنوان (سلطان اسحاق) در شماره ۳ سال سیزدهم مجله بررسیهای تاریخی مراجعه شود.

عیسی با اینکه دارای زن و سه فرزند بوده، برابر پیشنهاد درویشها، دختر حسین بیگت جله را که از بزرگان جاف بوده خواستگاری می کند و او را نیز که دایراک نام داشته به همسری درمی آورد. خاتون دایراک پس از چندی آبستن می شود، بار بر زمین می نهد پسری می آورد که نامش را سلطان اسحاق می گذارند. درویشان بایینائی درونی، نشانه فرو شکوه خداوندی را در پیشانی کودک نوزاد درمی یابند و می دانند که او مظهر الوهیت و نمودار فروغ و فرّه ایزدی است و آینده درخشانی را در بر دارد. با این آگاهی درونی، به کودک خوش فرجام دلبستگی و علاقه پیدا می کنند و همیشه به او مهر می ورزند و گرامیش می دارند. سلطان اسحاق کم کم بزرگ می شود و نشانی های برجسته ای از خود نمایان می سازد که مایه شگفت شیخ عیسی می شود. شیخ عیسی از فرزندش می خواهد که به مکه بروند. با هم می روند و به خانه خدا می رسند. شیخ در فرزندش نشانی هائی از فروغ ایزدی می بیند و می خواهد به پایه بلندش گواهی بدهد ولی زبانش بسته می شود و در میان راه جهان را بدرود می گوید. سلطان اسحاق به زادگاهش بر می گردد و برنامه ریزی خود را آغاز می کند. سپس به دیه شیخان که در اورامان واقع شده می رود و آئین یارسان را تجدید می کند. (۵۸)

در نسخه دیگر سرانجام آمده است: روزی شیخ عیسی برزنجی ای که ستوربان کاروان بود به زیارت مکه می رفت. چون بسیار پیر و کهن سال بود کارهایش را بخوبی نمی توانست انجام دهد. کاروان شبانه راهی می شود و در بیابان بیمناکی در نزدیکی شهر حلوان (۵۹) او را رها

۵۸- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

۵۹- حلوان halwān: شهری بوده که قباد ساسانی (۴۸۸-۵۲۱ میلادی) آنرا بنیاد نهاده است. (البلدان ابن فقیه ص ۲۵) این شهر در بین قصر شیرین و کرند در

می‌کنند. بامدادان شیخ عیسی برای دوگانه گذاشتن از خواب بلند می‌شود و می‌بیند که کاروان نابکاری کرده و او را بجا گذاشته‌اند. آزرده دل به نیایش پروردگار مشغول می‌شود. اشک ناتوانی در میان موهای سفید و بلند ریشش جاری می‌شود. ناگهان پاره‌ابری از آسمان فرود می‌آید و به او می‌گوید که حاجی شده‌ای به خانه‌ات باز گرد. شیخ رهسپار خانه‌اش می‌شود، هنگامیکه به برزنجه می‌رسد سه درویش را به آستانه خانه خویش می‌بیند. شیخ به سوی آنان می‌رود و آنانرا به خانه فرا می‌خواند و گرامیشان می‌دارد. سه درویش، باهم به وی پیشنهاد می‌کنند که ازدواج نماید. شیخ به این بهانه که پیر است و آنقدر دارائی ندارد که بتواند ازدواج کند از پیشنهاد سه درویش سرپیچی می‌کند. اما درویشان سرانجام او را به ازدواج وادار می‌کنند. به شیخ می‌گویند که دختری را برگزین تا به خواستگاریش رویم. شیخ دختر حسین بیگ جله را که در برزنجه زندگی می‌کرد و فرمانروای آن سرزمین بود می‌گزیند. درویشان بخواستگاری می‌روند ولی حسین بیگ جله پیشنهاد آنانرا نمی‌پذیرد و چون برای خواست خود پافشاری می‌کنند فرمان می‌دهد تا آنانرا بکشند اما درویشان به قدرت خدا بر آنان چیره می‌شوند و ترس حسین بیگ را فرا می‌گیرد و به ازدواج دخترش تن در می‌دهد. شیخ عیسی با دایر اک خاتون دختر حسین بیگ ازدواج می‌کند، پس از گذشت زمانی زنش آبستن می‌گردد. زمان زادن فرامی‌رسد، می‌بیند که پاره‌ابری بمانند نور است. وقتی شیخ عیسی او را می‌بیند در می‌یابد که این نوزاد همان کسی است که در بیابان با او روبرو شده

→ محل کنونی سرپل ذهاب واقع شده (تاریخ مردوخ ج ۱ ص ۲) و نیز حلوان قلعه‌ای بوده در کوه‌های کردستان در نزدیکی کرکوک. (ایران قدیم پیرنیا ص ۷).

بود. می‌خواهد راز را بگشاید بنگاه زبان‌ش بسته می‌شود و می‌میرد. (۶۰)

در مقدمه شاهنامه حقیقت نیز آمده است: سلطان اسحاق که مقنن و مجدد آئین یارسان است در قرن هشتم هجری مناطق اورامان و جوانرود و گوران و کوه‌های دالاهو را که برای پیشرفت تبلیغ مرام خود مناسب‌تر دید برگزید و با گروهی از یاران کرد زادگاه خود برزنجه و دیه‌های شهرزور را پشت سر نهاد و در محلی از اورامان بنام پردیور «در حوالی دیه شیخان، در شمال رودخانه سیروان» رحل اقامت افکند. سلطان اسحاق نه تنها گروندگان زیادی در میان ایلات و مردم دیه‌ها یافت و اسرار یارسان را به عامه مردم بیشتری پیاموخت، بلکه به ایجاد هم‌آهنگی و مکتب واحدی در میان تمام مجامع اهل حق که تا آن زمان پراکنده و از هم بی‌خبر بودند توفیق یافت. از کارهای مهم او بنای «خاندانها» و «اتحاد و آداب و مراسم جوسر شکستن» و «در جمع یارسان نشستن» و «وظایف پیرو دلیل» و جز آن می‌باشد. (۶۱) از سلطان اسحاق و یارانش کتابها و نوشته‌های زیادی که به گویش گورانی به رشته نظم درآمده است بجای مانده، که مهمترین این نوشته‌ها نامه سرانجام می‌باشد. سلطان اسحاق در سرودهای خود مردم را به راه راست و پسندیده و پرهیز کردن از راهزنی و دزدی و دشنام و مهمان‌نوازی و داد و دهش و نوشیدن آب از چشمه راستی دعوت می‌کند تا در هر دو جهان رستگار و کامیاب و پیروز شوند. (۶۲)

۶۱- نک : شاهنامه حقیقت ص ۴۰۴.
اینه مواچم پری گردی عام
کرده پسندتان قبول موجه‌لام
رای راست بگیرن نه پوپه ایام
بنوشن یویو پری مزه و تام

۶۰- نسخه خطی سرانجام گلزاری
۶۲- پری گردی عام، پری گردی عام
اگر گوش‌کرن میاون و کام
پرهیز کون جهرازنی و دشنام
نه‌چمه راستی او نه دلی جام

ششمین مظهر الوهیت در آئین یارسان، شاه ویسقلی ملقب به قرمزی است. بنا به نوشته های یارسان، وی فرزند پیرقنبرشاهوئی است و در سال ۸۱۰ هجری در دیه درزیان شاهو پا به عرصه جهان نهاده است و مردم یارسان را به یگانگی و اتحاد فراخوانده و از پراکندگی آنان جلوگیری کرده است. (۶۳) در برهان الحق نیز آمده است: که شاه ویسقلی در منطقه شاهو قریه درزیان منزل کدخداقنبر درزیانی معروف به پیرقنبر شاهوی بوجود آمده و خاندانی بنام خاندان شاه مهمان برقرار داشت. اسامی چند تن از یارانش عبارتند از: پیرقنبر، کاکه عرب، کاکه رحمن، کاکه پیره، خاتون زربانو، که خاتون زربانو مادر شاه ویسقلی و خواهر پیرقنبر خوانده می شود. بنا بر روایات مختلف ظهور و تولدش از ۸۱۰ تا اوائل قرن یازدهم هجری گفته شده است. (۶۴)

از شاه ویسقلی و یارانش دوبیتی هایی به گویش گورانی بجای مانده است که بنام «دوره قرمزی» معروف است. قرمزی در یکی از دوبیتی هایش خود را مظهر کاوه آهنگر می خواند و از نژاد خود یاد می کند و می گوید: اصل و نژاد من کرد است. من آن شیرم که با دلاوران و گردان سلسله سپاه ضحاک را از هم گسستم. (۶۵) در دوبیتی دیگری مردم را به گرفتن سه روز، روزه فرامی خواند و می گوید:

→
میمان نوازی و دادگری جه زام
(نسخه خطی سرانجام)

۶۳- نك : بزرگان یارسان ص ۳۴

۶۴- نك : برهان الحق ص ۶۶-۶۵

بابوم کردنان اصلمن جه کرد
سلسله سپای ضحاک کردم هرد

۶۵- اصلمن جه کرد، اصلمن جه کرد
من او شیرنان چنی دسته گرد

(نسخه خطی دوره قرمزی)

هرکس سه روز روزه نگیرد، اگر روزی صد بار به خانه اش نور بپارد،
اورا قبول ندارم و به جمع نیاورید. (۶۶)

هفتمین مظهر الوهیت در آئین یارسان، آتش بیگک یا خان آتش
است. بنا به نامه سرانجام، آتش بیگک فرزند محمد بیگک در نزدیکی های
سده یازدهم هجری در لرستان متولد شده و پس از درگذشت پدرش
بجای او نشسته و به ارشاد مردم پرداخته و خاندانی بنام «خاندان
آتش بگی» تشکیل داده است. (۶۷) در برهان الحق نیز آمده است :
که آتش بگک به سه تن از برادرانش جمشید بگک و ابدال بگک و الماس-
بگک، خاندانی بنام «آتش بگی» پدید آورد و ذریه آنان جزء خاندان
مزبور بشمار می رود ولی مسند نشینی خاندان همیشه بسا ذریه
آتش بگک است زیرا آتش بگک مستقیماً از طرف محمد بگک مسند نشین
بوده است. (۶۸)

آتش بگک بانوری که از سوی خداوندگار براو فایز شده بود
به ارشاد و هدایت گروه یارسان پرداخت و آنانرا از پراکندگی نجات
داد. از او و یارانش سرودهایی درباره راه و روشهای یارسان بجای
مانده است که بنام «دوره آتش بگی» معروف است. (۶۹)

در تذکره اعلی هم آمده است : پادشاه جهان محمد بگک فرمود
پس از ناپدید شدنم روانم : به کالبد آتش بگک تجلی می کند و سپس
به قالب امامقلی می تابد و همگی باید روشها و دستورهای او را

هرکس نگیرو پری روی یاران
قبولم نین و جمش ناران

۶۶- پری روی یاران، پری روی یاران
ارروزی صدجار یانه ش نور باران

(همان مأخذ)

۶۷- نسخه خطی نامه سرانجام

۶۸- نک : برهان الحق ص ۶۶

۶۹- نسخه خطی خرده سرانجام

بپذیرید. پس از ناپدید شدن محمد بگ، نوری بر کالبد آتش بگ تابید و او به وسیله آن نور به رهبری گروه یارسان پرداخت. زمانی گذشت تا اینکه آتش بگ روزی با جمعی به شکار رفت و در میان راه ناگاه به شمشازی مبدل شد و به سوی آسمان پرواز کرد و از چشمها ناپدید شد. پس از او امامقلی برمسنند خاندان آتش بگی نشست. (۷۰) با آنچه گفته شد اعتقاد به جامه پوشی و مظهریت در نزد کردان یارسان یکی از اصول آئین کهن آریائی یعنی تناسخ هندوئیسم و فرقه مزدیسنا بوده است و رهبران یارسان با قبول برخی از عقاید اسلامی و تلفیق آنها با معتقدات کهن ایرانی و آریائی خاطره عهد تعالی ایران باستان را زنده نگه داشته اند.

۷۰- نک : تذکره اعلی باهتمام ایوانف تهران ۱۳۳۸ ص ۱۰۸-۱۰۶.

زردشت ازدیدگاه کردان یارسان «اهل حق»

در برخی از نوشته‌های آئینی یارسان بویژه نامه سرانجام (۱) به نام زردشت و آئین او برمی‌خوریم. «بارگه بارگه» که بخشی است از نامه سرانجام وسیله‌ای است بسیار سودمند از برای شناخت روحیات، عواطف و احساسات زردشت، سرودهایی است که تاحدودی می‌تواند وی را به مابشناساند. در همین بخش وی را چون پیامبری می‌یابیم که از سوی اهورامزدا برای راهنمایی و ارشاد مردم برگزیده شده و میان گروهی از مردم سخن می‌راند و از خیر و شر و نیک و بد گفتگو می‌کند و آنان را در گزینش راه خود آزاد می‌داند، او همچنان با گمراهان و بداندیشان می‌ستیزد و برای گسترش آئینش شب و روز می‌کوشد. (۲)

۱- سرانجام Saranjâm : نام کتاب دینی یارسان است که در قرن هشتم هجری بوسیله سلطان اسحاق و یارانش به گویش گورانی و کرمانجی جنوبی (کردی) به رشته نظم در آمده است. سرانجام دارای شش جزء یا بخش به نامهای (دوره هفتوانه) (بارگه بارگه) (کلیم و کول) (دوره چهل تن) (دوره عابدین) (خرده سرانجام) می‌باشد که بیشتر اشعار آن هجائی و درباره راه و روشهای یارسان است.

۲- میردان خواجام، میردان خواجام پری آزمایی میردان خواجام
زردشت پیدایی و فرمان شام اوستاش آورد پری خاص و هام

در بند دیگر همین بخش اورا می بینیم که به فرمان اهورامزدا برای دستگیری و راهنمایی مردم برگزیده شده و اهورامزدا را می ستاید و آتشکده ها را بنیاد می نماید تا پرتو و فروغ خداوندگار در آنها بتابد و به گسترش آئینش کمک کند. نیایش و دعای او در درگاه الهی مستجاب می شود و بارگاه ذات احدیت الهی در آتشکده ها فرود می آید. (۳)

در نامه زلال زلال (۴) نیز آمده است : که زردشت نبیره اسپیمان در زمان پادشاهی گشتاسب شاه کیانی پدیدار شد و مردم دسته دسته پیرامون او گرد آمدند و راه و روش او را برگزیدند و وی آتشکده ها را روشن کرد و همه جهانیان را به سوی یکتاپرستی و خداشناسی فراخواند. (۵)

واژه سپیمان که در نامه زلال زلال آمده است نام خانوادگی زردشت است و در گاتها و دیگر قطعات اوستا سپیتمه Spítma یا سپیتامه

چنی گمراهان ستیزا و کوچ مکوشا پری یاری شو و روچ
(بند ۹ بارگه بارگه سروده پیر راستگوی قره داغی - نسخه خطی سرانجام کاکائی)
۳- او آهرخانه ، او آهرخانه بارگه شام وستن او آهرخانه
زردشتش کیاست پری فرمانه برگزیده ش کرد نه دوی زمانه
(بند ۶۲ بارگه بارگه سروده پیر شهریار اورامی)

۴- زلال زلال Zulal zulal : نام کتابی است درباره راه و روشهای یارسان که به وسیله سید احمد بابایادگار و شاه ابراهیم ایوت در قرن هشتم هجری به گویش گورانی به رشته نظم در آمده است. این دو تن جزو هفتن یا هفتامشاسپندان بشمار می روند.

۵- زلال کوی زمان ، زلال کوی زمان یادگارنان زلال کوی زمان
چاگلاغلان جم بین جهلامان نامش گشتاسب بی شام و بی گمان
از او ناووس بیم روشن کردم مان کاکم زردشت بی پوره اسپیمان
(زال زلال سروده بابایادگار)

Spîtâma یاد شده و بنا به گفته هرتسفلد سپیتامه خانواده‌ای از ماد است که در «رگا» یا «ری» حکومت داشته‌اند. نام اخیر را در پهلوی و زبان پارسی اسپیتمان یا سپنتمان خوانده‌اند. ظاهراً معنای آن «از نژاد سفید» و یا «از خاندان سپید» می‌باشد، چه در جزو اول آن سپیته Spîta (سپیت، سپید) شکی نیست. (۶)

زرتشت بهرام‌پژدو نیز واژه «سپیتمه» را به شکل و پیکره «سپتمان» استعمال کرده است. (۷) معرب این کلمه را در تاریخ طبری (۸) «اسفیمان» و در مروج الذهب «اسپیمان» یاد کرده‌اند. (۹)

راجع به مادی بودن زردشت که از هرتسفلد نقل کردیم، پلینوس بزرگ نیز که در (۲۳ - ۷۹ ق - م) می‌زیسته در «تاریخ طبیعی» خود جزو سی‌ام بند ۲ او را به عنوان زردشت مادی یاد کرده. (۱۰) و جای هیچ تردیدی نیست که زردشت از سرزمین آذربایجان برخاسته و بیشتر مورخین نیز بر این عقیده‌اند که مولدوی از همین سرزمین بوده است چنانکه برخی زادگاه وی را «ری» دانسته‌اند. در رساله پهلوی (شهرستانهای ایران) بند ۶۰ آمده است: «شهرستان ری را ساخت زرتشت پسر سپتامن از آن شهرستان بود». و ری قدیم

۶- نگاه کنید به: مزدیسنا و ادب پارسی تألیف دکتر محمد معین تهران ۱۳۵۵ ص ۷۸.

۷- که او را نام زردشت سپتامن گزیده از همه خلکان و دامان روان شد دین پاک مزدیسنان ز پیغمبر زراتشت سپتامن (زراتشت نامه اثر زرتشت بهرام پژدو و باهتمام محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۳۸ ص ۷۳۵).

۸- نک: تاریخ الامم والملوک تألیف ابوجعفر محمد بن جریر الطبری لیدن ۱۹۰۱ ج ۱ ص ۲۹۳.

۹- نک: مروج الذهب تألیف ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده تهران ۱۳۴۵ ج ۱ ص ۱۹۳.

10- Plin, Histoire Naturelle, traduit par M.E. Littré. tome 2. Paris 1883, P. 322.

جزو ماد بزرگ بشمار می آید. (۱۱)

درباره مولد زردشت، ابن خردادبه که در سال دویست هجری می زیسته، می نویسد: که وی از ارومیه (ورمی) برخاسته و آنرا شهر زردشت یاد می کند. (۱۲) بلاذری نیز از شهر ارومیه یاد می کند و می گوید: ارومیه شهر باستانی است به گمان، مجوس پیغمبرشان زردشت از آنجا بوده. (۱۳) ابن الفقیه همدانی هم همان سخنان ابن خردادبه را یاد کرده (۱۴) حمزه اصفهانی که در ۲۷۰ هجری می زیسته از زردشت یاد می کند و او را از آذربایجان می داند و می نویسد: سی و پنج سال از شهر یاری گشتاسب گذشته و در پنجاه سالگی بود که زردشت پیدا شد و دین خود را به او آشکار ساخت و او هم آنرا پذیرفت. (۱۵)

در آنجمن آرای ناصری هم آمده است: که زردشت در شهر اردبیل و سبلان ظهور کرده و اصلش از شهری بوده در میانه مراغه و زنگان که (شینز) نام داشته، بهری آمده و از روی رو به تختگاه شاهنشاه لهراسب و گشتاسب نهاده که آنرا ایران شهر می نامیده اند. (۱۶) یاقوت حموی نیز، در بخش واژه شینز از آن سرزمین یاد می کند و

-
- ۱۱- نک: شهرستانهای ایران ترجمه صادق هدایت مهنامه مهر شماره ۷ سال سوم ص ۱۷۴.
۱۲- نک: المسالك والممالك تألیف عبیداله ابن خردادبه لیدن ۱۳۰۹ هـ ص ۱۲-۱۱۹.
۱۳- نک: فتوح البلدان تألیف احمد بن یحیی بن جابر البغدادی البلاذری مصر ۱۳۱۹ هـ ص ۲۳۸.
۱۴- نک: البلدان تألیف ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی ترجمه مسعود تهران ۱۳۴۹ ص ۱۲۷.
۱۵- نک: تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء تألیف حمزه بن الحسن الاصفهانی برلین ۱۳۴۹ هـ ص ۲۷.
۱۶- نک: انجمن آرای ناصری (فرهنگ لغت) تألیف رضاقلی هدایت تهران ۱۳۲۸ هـ (زردشت).

می گوید : چنانکه می گویند زردشت پیغمبر مجوس از آنجا بوده و شهرک آن سامان ارومیه می باشد. (۱۷)

شینز که هدایت و یاقوت از آن یاد کرده اند، تخت سلیمان کنونی در بخش افشار آذربایجان است که جای آتشکده آذرگشسب بوده و چند سال است باستان شناسان در آنجا سرگرم کاوش هستند و بهره گیری های سودمند کرده اند. از شینز که جای آتشکده آذرگشسب بوده، در بیشتر نوشته ها سخن رفته و ممکن است این نام به پیکره (شینز) یا (شید) به معنی فروغ و خورشید باشد چنانکه زکریا قزوینی که در قرن هفتم هجری می زیسته می نویسد: «زردشت از شینز بود، چندی از مردم کناره گرفت و در کوه سبلان بسر برد و از آنجا کتابی آورد نامزد به (بستا). (۱۸)

نویسندگان و مورخان کرد نیز منجمله امین زکی بگ (۱۹) و مردوخ (۲۰) و احسان نوری (۲۱) و گیومکریانی (۲۲) و دیگران زردشت را از دودمان کرد می خوانند و آوستاران نیز به گویش گورانی که یکی از گویش های کردی است می دانند و خودش را هم از نزدیکی های ارومیه و برخی هم از سردشت در نزدیکی مهاباد می پندارند. بنا به اسناد و مدارک فوق که نقل کردیم روشن شد که زردشت از دودمان ماد بوده و از سرزمین آذربایجان برخاسته است و کردان نیز

۱۷- نک : معجم البلدان تألیف یاقوت حموی باهتمام و ستيفلدلیپزیگ ۱۸۶۶ ج ۳ ص ۳۲۶.

۱۸- نک : آثار البلاد و اخبار العباد تألیف زکریا قزوینی باهتمام و ستيفلد کوتا ۱۸۴۸ ص ۲۶۷.

۱۹- نک : خلاصة تاریخ الكرد و کردستان تألیف محمد امین زکی بغداد ۱۹۶۱ ص ۲۸۷.

۲۰- نک : تاریخ مردوخ تألیف آیت اله مردوخ کردستانی تهران ۱۳۳۳ ص ۴۷.

۲۱- نک : تاریخ ریشه نژادی کرد نگارش احسان نوری تهران ۱۳۳۳ هـ ص ۷۸.

۲۲- نک : فهره نگاری مهاباد دانه رگیوموگریانی هه ولیر ۲۵۷۳ مادی ص ۳۵۵-۳۳۳.

شاخه بزرگی از مادها هستند. (۲۳)

راجع به زردشت در شاهنامه نیز آمده است : که گشتاسب چون تاج شاهی بر سر نهاد بجز ارجاسب سران کشورهای دیگر باج و خراج دادن را پذیرفتند و چون چندی از شاهی او گذشت زردشت به پیغمبری آشکار شد و گشتاسب را به کیش خود فراخواند. (۲۴) گشتاسب و سران و بزرگان و دانشوران و دانایان و دیگر ایرانیان آئین او را پذیرفتند و در هر سوی ایران آتشکده ها ساختند و موبدان و هیربدان به جهان پراکنده شدند تا آئین زردشت را به مردم بیاموزند (۲۵) چون این خبر به ارجاسب رسید آنرا بهانه رزم کرد و جنگ مذهبی ایرانیان و تورانیان پدید آمد و در آن لهراسب و هشتادتن از موبدان و زردشت را کشتند و آوستا را هم سوزاندند. (۲۶) حاج نعمت اله مکرری هم که از رهبران فرقه شاه هیاسی یارسان است همان گفته های فردوسی را یاد کرده، (۲۷) ولی در جای دیگر

۲۳- نک : کردشناسی نوشته م. اورنگ تهران ۱۳۴۶ ص ۱۰۳ - ۱۹.

۲۴- خجسته پی و نام اوزرد هشت به شاه جهان گفت پیغمبرم یکی مجمر آتش بیاورد باز (شاهنامه فردوسی باهتمام ژول مول تهران ۱۳۵۴ ج ۴ ص ۱۸۲).

۲۵- چو بشنید از او شاه به دین به سران و بزرگان و دانشوران همه سوی شاه زمین آمدند
ایضاً همان شاهنامه ص ۱۸۲

۲۶- وزانجا به بلخ اندر آمد سپاه ورا هیربد بود هشتاد مرد همه پیش آذر بکشتندشان زخونشان بمرد آتش زرد هشت
ایضاً همان شاهنامه ص ۲۲۷

۲۷- چو بگذشت لهراسب در روزگار شهنشاه گشتاسب شد از شمار

زردشت را نمودار سید محمد گوره سوار که از هفتوانه است یاد می کند و هر کدام بزرگان را نمودار یکی هفتوانه می پندارد، (۲۸) و در ذکر ظهور شاه خوشین که از رهبران قرن چهارم و پنجم هجری یارسان است سخن می راند و وی را مظهر زردشت و پیامبر خدا می خواند. (۲۹)

در بند دیگر نامه زلال زلال آمده است : که زردشت در استون ظهور کرده و مردم در پیرامون او گرد آمده اند و آئینش را پذیرفته اند و او استاد سخن و سخنانش چون زر و گوهر بوده و هر کس آئینش را پذیرفته باشد در دو جهان بی نیاز شده است. (۳۰)

یاقوت در معجم البلدان از برج و باروی استونا و ندر ناحیه دنباوند در ایالت ری گفتگو می کند و می گوید که عرب نتوانست آنرا به زودی فتح کند. این مرکز در عهد مهدی خلیفه عباسی بدست تازیان افتاد و به قول طبری فتح استوناوند به سال ۱۴۱ هجری صورت گرفت

→ در آن عهد زردشت شد راهبر روا کرد احکام آن دادگر
(شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت اله جیحون آبادی مکرری با اهتمام دکتر محمد مکرری تهران ۱۳۴۵ ص ۱۵ - ۱۶۶).

۲۸- زان پنج تن گویم اکنون نشان
اول بود زردشت محمد بگاہ
دگر بود گشتاسب عیسی به جام
دگر بود جاماسب سید مصطفی
که بودند زان دور از هفتوان
دگر بود لهراسب آن بسوالوفاء
بد اسفندیار میر فرخنده تمام
بدی هم در آن عهد نیکو لقاً

همان مأخذ شاهنامه حقیقت ص ۱۶۶

۲۹- به زردشت ظاهر شدم زان مقام رسول خدا بودم در آن ایام

همان مأخذ شاهنامه حقیقت ص ۲۹۴

۳۰- زلال کوی هامون، زلال کوی هامون
چاگا غلامان جم بین نه استون
خزانہ دار بیمان از نام هامون
یادگار من زلال کوی هامون
نامش زردشت بی شام اسای آلتون
کاکم یادگار نامش بی قارون

(زال زلال سروده شاد ابراهیم ایوت)

و مسمعان که موبدان موبد ری بوده بادود دختر خود اسیر گردید. (۳۱)
 ری مرکز مغان بود و آنان قومی بودند که از دیرباز روحانیت
 را به خود اختصاص داده بودند، پس از رواج دین زرتشت، این
 گروه نیز به آئین وی گرویدند و ریاست روحانی را همچنان حفظ
 کردند، تا بدانجا مغ مترادف زرتشتی گردید. تصور می‌رود بعدها
 برای ایجاد ارتباط بین زرتشت و مغان از مردم مغرب ایران است
 و گروه بسیار از محققان همین نظر را اختیار کرده‌اند. (۳۲)

گروه یارسان چون به تناسخ عقیده دارند از این رو در برخی
 سرودهای دینی آنان می‌بینیم که ابراهیم را همان زردشت و یانمودار
 زردشت خوانده‌اند چنانکه در نامه زلال زلال، ابراهیم نمودار زردشت
 یاد شده (۳۳) و در بند دیگر نیز شاه ابراهیم ایوت و بابایادگار مظهر
 زردشت و ابراهیم یاد شده‌اند که در روز رستاخیز مانند مرغ
 سحرخیز در بهشت نواخوانی می‌کنند. (۳۴)

ابراهیم را زردشت پنداشتن که اسهاسی ندارد در برخی از
 نوشته‌های دیگر ایرانی نیز آمده است. چنانکه اسدی طوسی در
 (گرشاسب‌نامه) در بخش «داستان گرشاسب باشاه طنجه» به این
 موضوع اشاره می‌کند و او را معاصر فریدون شاه می‌داند. (۳۵) خلط

۳۱- نك : گاتها، سرودهای مینوی پیغمبر ایران سپیتمان زرتشت گزارش پورداود
 تهران ۱۳۲۹ ص ۲۶-۲۵.

۳۲- نك : مزدیسنا و ادب پارسی ص ۸۱.

۳۳- کاکم ابراهیم دون زردشتن
 (زال زلال سروده بابایادگار)
 دون و دون اما ارواش نه کشتن

۳۴- هم ابراهیم و زردشتیم ایمه
 هم ای سروهم، او سریم ایمه
 (زال زلال سروده بابایادگار)
 نه هرکو مشیم نه گشتیم ایمه
 هم مرغ بیان محشریم ایمه

۳۵- پیمبر ابراهیم بود آن زمان
 بدش نام زردشت از آسمان

زردشت و ابراهیم در اذهان موجب آن شده که در برخی اشعار تصرفاتی نابجا به عمل آورند و برای اینکه زردشت را همان ابراهیم معرفی کنند از آن جمله در برخی از نسخه های شاهنامه دست برده اند و ابیاتی به نام فردوسی به آن افزوده اند. (۳۶)

پس از حمله اعراب به ایران، همچنانکه دین زرتشتی در برابر دین اسلام سر اطاعت فرود آورد، و زبان ایرانی بازبان تازی مخلوط گردید، و خط پهلوی از رواج افتاد، و رسوم و عادات مرز و بوم ایران دگرگون گشت، داستانهای ملی مانیز باقصه های سامیان آمیخته شد، پادشاهان و ناموران ایرانی با پیامبران بنی اسرائیل رابطه و خویشاوندی یافتند و بساهم تعصب عربی مورخین را بر آن داشت که پادشاهان و بزرگان و پیمبر باستانی ایران را پیرو دین بنی اسرائیل پندارند. (۳۷)

از سوی دیگر موبدان زرتشتی نیز، که خود منبع اخبار تاریخی و داستانی ایران باستان بودند، نظر به تعصب مسلمانان کوشش می کردند که پیروان مزدیسنا را هم، چنانکه پیغمبر اسلام فرموده بود در زمره «اهل کتاب» بشمار آورند، و بدین سبب ناگزیر پیامبر خود را به چندتن از انبیای بنی اسرائیل که مورد قبول سه فرقه یهود و نصاری و مسلمانان بودند، انتساب دادند. مورخان اسلامی که اخبار ایران را از موبدان می شنودند. آنها را حقیقت دانستند و در تواریخ

→ پیمبر ابراهیم بود آن زمان که بودی فریدون خدیو جهان
(گرشاسب نامه، از حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی توسی به تصحیح حبیب یغمائی
تهران ۱۳۱۷ ص ۴۴۱.)

۳۶- نهم پور زردشت پیشین بداوی ابراهیم ، پیغمبر راستگوی
کدامست زردشت ای نیکخوی؟ ابراهیم پیغمبر راستگوی

۳۷- نک : یشت ها گزارش پورداود تهران ۱۳۴۷ ج ۲ ص ۲۰۷.

خودمانند تاریخ طبری و ترجمه بلعمی و مروج الذهب و کامل ابن الاثیر
و غیره وارد کردند. بدیهی است که ضمناً نظر تعصب آمیز فرق دیگر
نیز در داستانها وارد شد. (۳۸)

برخی از مورخان منجمله مسعودی، ایرانیان را از اولاد اسحاق بن
ابراهیم خلیل می دانند و در تأیید قول خود اشعاری را از فرزندان
معد بن عدنان در یمن آورده که به مناسبت انتساب خود به ایرانیان،
بریمینیان افتخار کرده اند و گفته اند که ایرانیان از اولاد اسحاق بن
ابراهیم اند. (۳۹)

در زلال زلال نیز آمده است که : ابراهیم فرزند آذر برای گسترش
آئین یارسان بسی تلاش کرد تا از سوی خداوندگار به پیغمبری
برگزیده شد و مردم را بسوی یکتاپرستی فراخواند، او بت های
بت پرستان را شکست و اسماعیل که مظهر بابایادگار بود برای اینکه
مردم به او راغب گردند خودش را در راه حق تعالی قربانی کرد. (۴۰)
آنچه مسلم است ابراهیم پیغمبری^۱ است سامی که در شهر اور
از شهرهای کلدیه متولد شده و پس از موسی و شاید قبل از زردشت
و یا بعد از او می زیسته و هیچگونه رابطه ای با زردشت ندارد، زیرا
زردشت پیغمبری است از نژاد آریائی که برابر نوشته های پهلوی،
رشته نژادی او در پشت چهل و پنجم به کیومرث شاه می رسد و تولدش

۳۸- نك : مزدیسنا و ادب پارسی ص ۱۱۶.

۳۹- نك : التنبيه والاشراف تألیف ابوالحسن علی بن حسین المسعودی تصحیح اسماعیل
الصاوی مصر ۱۳۵۷ هـ ص ۹۶-۹۴.

۴۰- ابراهیم نه سر، ابراهیم نه سر
ابراهیم بیانم فرزندان آذر
کاکام یادگار، اسماعیل بیانی
بقای دوردین یاریم گفت نه سر
بتم شکست دابیم و پیغمبر
سرش بی و رای حق و قربانی
(زالال زلال سروده شاه ابراهیم ایوت)

نیز در آذربایجان بوده (۴۱) و نام اصلیش زرتوشتره به معنی (دارنده شتر) است و چنانکه گفتیم این داستانها ساخته و پرداخته برخی از متعصبان مذهبی و بعضی موبدان زردشتی برای جلب نظر مسلمانان بوده است. (۴۲)

در مورد نام کتاب دینی زردشت که اکنون اوستا خوانده می شود، در سرودهای دینی یارسان (آوستا) یاد شده. چنانکه در زلال زلال آمده است : که آوستا اصل کتاب دینی یارسان می باشد برای زردشت (مظهر بنیامین) (۴۳) از سوی خداوندگار فرود آمده. او پیامبر خداوندگار بوده و ذاتش از باده احدیت الهی سرمست گردید. (۴۴) سرایندگان کرد هم نامه زردشت را آوستا یاد کرده اند چنانکه ملاولدخان گوران که معاصر نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) بوده در کتاب خود (شیرین و فرهاد) در بخش (پیمان بستن خسرو و فرهاد) از زبان خسرو برای فرهاد به نامه دینکرد و آوستا و آئین جم و کیش شاهان ایران سوگند یاد می کند. (۴۵)

۴۱- نک : کردشناسی ص ۷۶.

۴۲- نک : مزینا و ادب پارسی ص ۷۷.

۴۳- بنیامین Binyâmîn : از یاران ویژه سلطان اسحاق و از فرشتگان چهارگانه و جزو هفتن یا هفت امشاسپندان بشمار می رود. نام او را سیدخضرشاهوئی نوشته اند و بنیامین لقب اوست. آرامگاهش در شهر کرند زیارتگاه گروه یارسان است. (نامه سرانجام)

۴۴- زلال آوستا ، زلال آوستا اصل دفترن زلال آوستا
بنیام زردشتن دفتر و دستا ذاتش جه باده شهنشا مستا
(زلال زلال سروده شاه ابراهیم ایوت)

۴۵- و نامه دینکرت و آوستا کم و آیین جم و کیش شاکم

(شیرین و فرهاد اثر ملاولدخان گوران باهتمام حزنئی مکریانی - بغداد ۱۹۴۶ ص ۶.

در ادبیات فارسی نام کتاب زردشت اویستا (۴۶) و ابستاق (۴۷) و ابستا (۴۸) و بستا (۴۹) و آبستا (۵۰) و آوستا (۵۱) و اکنون اوستا (۵۲) ذکر می‌شود. عده‌ای آنرا به معنی پایه و بنیان و گروهی به معنی پناه و کمک گرفته‌اند. دالا که از پارسیان هند است احتمال می‌دهد که آوستا از مصدر Vid به معنی دانستن مشتق شده و مراد از آن «معرفت» و «خردمندی» است. (۵۳)

اورنگ نیز گفته‌های دالا را تأیید می‌کند و می‌گوید: آوستا از مصدر (وید) به معنی دانستن و دانش است زیرا در بخش واژه (وید) به واژه (آوید) که به همان معنی است برمی‌خوریم. یعنی پیشاوند (آ) در جلو واژه (وید) آمده و معنی آنرا رساتر و استوارتر می‌سازد، در بخش واژه (آوید)، شاخه‌های (آویستم) و (آویستو) را می‌بینیم که به معنی دانش است. از اینها که بگذریم، در بخش واژه (آ) از فرهنگ باستانی، واژه (آویستی) را می‌بینیم که به معنی دانش می‌باشد. (۵۴)

سه اصل زردشت یعنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک که

-
- ۴۶- نك : بیان‌الادیان تألیف ابوالمعالی محمدحسینی علوی باهتمام هاشم‌رضی تهران ۱۳۴۲ ص ۱۷.
- ۴۷- نك : التنبيه والاشراف ص ۸۰.
- ۴۸- نك : برهان قاطع تألیف ابن‌خلف تبریزی باهتمام محمدعباسی تهران ۱۳۴۴ ص ۶۱.
- ۴۹- نك : مروج الذهب تألیف ابوالحسن المسعودی پاریس ۱۸۷۷ ج ۲ ص ۱۲۴.
- ۵۰- نك : مجمل التواریخ والقصص به تصحیح ملك الشعرای بهار تهران ۱۳۱۸ ص ۱۱-۳۲.
- ۵۱- نك : تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا (مشیرالدوله) تهران ۱۳۴۴ ج ۱ ص ۲۲۰.
- ۵۲- نك : لغت‌نامه‌های فارسی و کتابهای نویسندگان معاصر.
- ۵۳- نك : مزدیسنا و ادب پارسی ص ۱۷۰.
- ۵۴- نك : مقاله آویستا - م. اورنگ در مجله ارمنان شماره هفتم سال ۱۳۴۸ ص ۳۵۳.

پایه و اساس دین مزدیسنی یازردشتی بشما می‌رود، در آئین یارسان هم این سه اصل فریضه‌ای است که هریارسانی ملزم به رعایت و بکار بستن آن است. چنانکه قاصد که از سرایندگان سدهٔ سیزدهم هجری یارسان است به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: ای یاران شبی زردشت را به خواب دیدم که اشک از چشمانم سرازیر شد زیرا او از ما ناخشنود بود. این بود که روانم به پیشگاه خداوندگار شتافت و برای پایهٔ دین فرمود: پندار و گفتار و کردار عموم یارسان باید نیک باشد و آن راه و روشی که به رضای رمزبار و بابایادگار پی‌ریزی کردیم از یاد نبرید. (۵۵)

اما در متن نامهٔ سرانجام آئین یارسان چهار رکن یاد شده چنانکه از زبان شاه‌خوشین لرستانی (۴۰۶ - ۴۶۷ هجری) می‌گوید ای گروه یارسان راه حق رفتن راستی است و باید راه راستی را بپیمائید. پاکی و راستی و نیستی وردا را گام به گام تا منزلگاه ابدی آخرت شمار خود سازید. (۵۶)

در مورد دو واژه «نیستی» و «ردا» که ذکر شد تفسیر آن در برهان الحق چنین آمده است: نیستی یعنی نیست و نابود کردن کبر و غرور و خودپسندی و خودخواهی و هوی و هوس نفسانی و طغیان شهوانی و تمام رذائل اخلاقی از خودش و به طور مطلق تسلیم مقدرات

شوی دیم و خو زردشت وزاری
پی ارکان دین تمام طیاری
و رضای رمزبار یار یسادگاری
مبو خاص مبو و ردای بساری

۵۵- یاران وزاری، یاران وزاری
یاوام و حضور شا و سواری
واتش بواچه تو و غمباری
کردار و پندار، گفتار یاری
(نسخه خطی دیوان قاصد)

رای راس‌راسین برانان و را
قدم و قدم تا و منزلگا

۵۶- یارسان ورا، یارسان ورا
پاکی و راستی و نیستی و ردای
(نسخه خطی سرانجام کاکائی)

شود غیر از رضای خدا چیزی نخواهد و به عبارت آخری از خود بی خود و فنا فی الله گردد و به اصطلاح عرفا و حکماء بعد از طی مرحله رضا به مقام تسلیم که آخرین مرحله عرفانی است رسیده باشد. «ردا» نیز به معنی خدمت و کمک و فداکاری بی ریا نسبت به مخلوق خدا است. (۵۷)

در برخی از نوشته های تاریخی و ادبی، زردشت را «وخشور سیمیار» یعنی پیغمبر رمزگوی ذکر کرده اند و برای این عقیده بوده اند که زردشت سخنانش را به رمز می گفته که بعداً برای مردم تفسیر کرده اند. با اینکه سخنان زردشت بنا به استناد آوستا همگی روشن و آشکار است و هیچگونه رمزوراز در آن بکار نرفته، معیناً گروه یارسان بنا به استناد نسخه های خطی او را «دانای سیمیار» یعنی دانای رمزگو می پندارند و عقیده دارند که گفته های او رمزمانند است. چنانکه قاصد به این موضوع اشاره می کند و می گوید: امروز دانای سیمیار را به خواب دیدم که بازپرده (۵۸) و روچیار (۵۹) نشسته بود و کلام ایزدی را برای آن پاکان می خواند. من چون خسته و افسرده بودم، مرا فرا خواند و گفت: تو مانند (قاصد) به سرزمین خود بشتاب و به یاران پاک نهاد سرپوش بگو که هنگام تجلی گذشته است و اینک وعده اقرار و خروش یاران است که باید به راه و روش خود پایند باشید. (۶۰)

۵۷- نک: برهان الحق ص ۲۳-۲۲.

۵۸- زرده zarda: لقب سیداحمد بابایادگار است.

۵۹- روچیار Rochyâr: لقب شاه ابراهیم ایوت است.

۶۰- دانای سیمیار، دانای سیمیار
دیم نشتن چنی زرده و روچیار
موانو واتۀ او یار هشیار،
آرو دیم وخو دانای سیمیار
موانو واتۀ و تخته و کوچ یار
پری عبدالان پاک جم تیار

گروه یارسان اکنون نیز سخنان بزرگان آئین خود را رمز و راز می‌دانند و چنین می‌پندارند که آئینشان دارای رازهای ناگفتنی است نباید آنرا بنمایانند و برای همین است که آنها را به کسان دیگر نشان نمی‌دهند و از دیگران پنهان می‌دارند. (۶۱)

واژه سیمیار در فارسی به معنی رمزگو می‌باشد چنانکه هدایت می‌نویسد: عقیده فارسیان ایران آنست که زردشت پیغمبر بزرگوار و حکیم ریاضت‌شمار بوده و بروی نامه آسمانی نازل شده، چنانکه پیش از او بر اول پیغمبر عجم مه‌آباد که او را آذر هوشنگ نیز گویند و زردشت را و خورشور سیمیاری گویند یعنی پیغمبر رمزگوی و کتاب‌زند و پازند (۶۲) به او منسوب است. (۶۳) در برهان قاطع نیز آمده است: که سیمیار به معنی اشاره‌کننده و رمزگوینده باشد یعنی شخصی که چیزها را به ایما و اشاره خاطر نشان کند. (۶۴)

در کتاب «دبستان المذاهب» هم زردشت دانای سیمیار خوانده شده یعنی دانائی که رازها را بگوید و آنها را روشن سازد. (۶۵) زیرا زردشت بسیاری از رازهای دینی و دانشی را نمایان ساخته و بسیاری از ریزه‌کاریهای هنری جهان آفرینش را به مردم نشان

→
من چون ملول و خسته بیم ز کام تو وینه قاصد بشو و دیار واده ویردن وخت اقرارن
واتش ای بنده پاک روزگار وچه و یاران سر پوش عیار خروش یاران نه، بر تا بارن
(نسخه خطی دیوان قاصد)

- ۶۱- نك : تذکره اعلی به اصلاح ایوانف تهران ۱۳۳۸ هجری ص ۲۱.
۶۲- هدایت در این موضوع تحت تأثیر کتاب دستاتیر واقع شده و بی‌شک این قول قابل اعتنا نیست، ضمناً کتاب زند تفسیری است بر آوستا و پازند تفسیر برزند است.
۶۳- نك : انجمن‌آرای ناصری (ب) در حرف چهارم.
۶۴- نك : برهان قاطع ص ۶۸۸.
۶۵- نك : دبستان المذاهب تألیف محسن فانی کشمیری بمبئی ۱۲۶۲ هجری ص ۱۱

داده و برنامه آشکار و روشن برای جهانیان آورده است. هنگامیکه در سرودهای آوستا باریک می‌شویم، می‌بینیم به راستی همین جور است. یعنی پرده از روی رازهای راه و روش زندگی و خداپرستی برداشته و برنامه آسان و آشکاری پی‌ریزی کرده است که راهنمای خوب زیستن و زندگی را با خوشی و خرمی گذراندن می‌باشد. آنچنان خوشی و خرمی که در پرتو کار و کوشش باشد و دوستی و آشتی همگانی را دربرگیرد. (۶۶)

پیرشهریار اورامی فرزند جاماسب نیز که از پیروان سده چهارم هجری است و چنانکه از نامش هم پیداست و شکی نیست که زردشتی بوده کتابی از او به نام (معرفت پیرشهریار) باقی است. این کتاب مرکب از چند بند مسجع است که ترجیع آنها بیتی است و تکرار می‌شود که در آن بیت می‌گوید: به گفتار پیر شهریار گوش کن و به نوشته دانای سیمیار (زردشت) هوش خود را بسپار. (۶۷) و در سخنان پیر شهریار اشارات بسیار راجع به حفظ آئین قدیم بوده است. (۶۸)

در شاهنامه و برخی از نوشته‌های تاریخی به درخت سروکاشمر یا سروکشمیر که بوسیله زردشت کاشته شده است اشاره شده و دقیقی در «پیداشدن زردشت و پذیرفتن گشتاسب دین او» می‌گوید: گشتاسب به سبب گرویدن به دین زردشت درخت سروی که زردشت از بهشت آورده بود در کشمر کاشت و بنابه فرمان او همه تاجداران

۶۶- نک: کردشناسی ص ۹۰

۶۷- گوشت جه واته پیر شالیاربو هوشت جه کیاسته زانای سیمیاربو

۶۸- نک: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسعی تهران ۱۳۱۶ ص ۱۲۱.

به سوی آن سرو روی نهاد. (۶۹) ذوالفقار سراینده سده سیزدهم یارسان نیز به این موضوع اشاره می کند و می گوید : زردشت درخت سروی در کاشمر کاشت و شاخ و برگهای این سرو چنان رشد کرد و بزرگ شد که سراسر دشت و کوه و بیابان را پوشاند و در لابلای شاخه های فراوان این درخت پرندگان و مرغان آشیانه داشتند و گردهم می آمدند، زردشت گفت این درخت چون برای نشستن مرغان افسانه گو بارور و سودمند است هرگاه کسی ریشه آنرا ببرد بی گمان ریشه و بن زندگی خود را باطبر بریده است. (۷۰)

بیمهقی نیز در تاریخ خود تحت عنوان « قصه سرو دیه کاشمر و سرو دیه فریومد » درباره کاشتن درخت سرو کاشمر می گوید : زردشت که صاحب المجوس بود دو طالع اختیار کرد، و فرمود تا بدان دو طالع دو درخت سرو بکشتند، یکی در دیه کاشمر طریشیت، یکی در دیه فریومد. و در کتاب ثمار القلوب خواجه ابومنصور ثعالبی چنین آرد که این دو درخت گشتاسب ملک فرمود تا بکشتند. المتوکل علی الله جعفر بن المعتصم خلیفه را این درخت وصف کردند، و او بنای جعفریه آغاز کرده بود، نامه نوشت به عامل نیشابور خواجه ابو الطیب و به امیر طاهر بن عبدالله که باید آن درخت ببرند و برگردون نهند و به بغداد فرستند و جمله شاخهای آن در نمد دوزند و بفرستند تا درودگران

به پیش در آذر اندر بکشت
سوی سرو کاشمر نهادند روی

زردشت که نیا سولی نه کاشمر
بی و جمخانه موروان شمر
پری نشینه موروان سمر
ریشه ویش بریو جه بن و طبر

۶۹- یکی سرو آزاده بود از بهشت
همه تاجداران به فرمان اوی

ایضاً همان شاهنامه ص ۱۸۳

۷۰- سولی نه کاشمر، سولی نه کاشمر
پوشناشت و کش و کو و کمر
واتش ای سوله چون داروئمر
هرکسی ریشهش بر بارو و بر

(نسخه خطی دیوان ذوالفقار)

در بغداد آن درخت راست بازنهند و شاخها به میخ به هم بازبندند چنانکه هیچ شاخ و فرع از آن درخت ضایع نشود تاوی آن ببینند آنگاه در بنا بکار برند، پس گبرکان جمله جمع شدند و خواجه ابوالطیب را گفتند ما پنجاه هزار دینار زر نیشابوری خزانه خلیفه را خدمت کنیم، درخواه تا ازین بریدن درخت درگذرد، چه هزار سال زیادت است تا این درخت کشته اند، و این در سنه اثنین و ثلاثین و ماتین بود، و از آن وقت که این درخت کشته بودند تا بدین وقت هزار و چهارصد و پنج سال بود، و گفتند که قلع و قطع این مبارک نیاید و بدین انتفاع دست ندهد، پس عامل نیشابور گفت: متوکل نه از آن خلفا و ملوک بود که فرمان وی بروی رد توان کرد، پس خواجه ابوالطیب امیر عتاب بن ورقاء الشاعر الشیبانی را و او از فرزندان عمرو بن کلثوم الشاعر بود بدین عمل نصب کرد، و استادی درودگر بود در نیشابور که مثل او نبود، او را حسین نجار گفتندی، مدتی روزگار صرف کردند تا اره آن بساختند و اسباب آن مهیا کردند و استداره ساق این درخت چنانکه در کتب آورده اند مساحت بیست و هفت تازیانه بوده است هر تازیانه رشی و ربعی بذراع شاه، و گفته اند در سایه آن درخت زیادت از ده هزار گوسفند قرار گرفت، و وقتی که آدم نبودی و گوسپند و شبان نبودی، و حوش و سباع آنجا آرام گرفتندی، و چندان مرغ گوناگون بر آن شاخها مأوی داشتند که اعداد ایشان کسی در ضبط و حساب نتواند آورد. چون بیوفتاد در آن حدود زمین بلرزید و کاریزها و بناهای بسیار خلل کرد، و نماز شام انواع و اصناف مرغان بیاورند چندانکه آسمان پوشیده گشت و به انواع اصوات خویش نوحه و زاری می کردند بروجهی که مردمان از آن تعجب کردند، و گوسپندان که در ظلال آن آرام گرفتندی همچنان ناله و زاری آغاز

کردند. پانصد هزار درم صرف افتاد در وجوه آن تا اصل آن درخت از کاشمر به جعفریه بردند، و شاخها و فروع آن بر هزار و سیصد اشتراک نهادند، آن روز که به يك منزلی جعفریه رسید آن شب غلامان متوکل را بکشتند، و آن اصل سروندید و از آن برخوردار نیافت. قال علی بن الجهم فی قصیده السرویسری والمنیه. و این بود شب چهارشنبه لثلاث خلون من شوال سنه اثنتین و ثلاثین و ماتین، باغ ترکی باجماعتی از غلامان به اشارت منتصر قصد متوکل کردند، و متوکل در مجلس لاهو نشسته بود... و آن بریک منزلی جعفریه بماند تا عهدهی نزدیک، و در آن سال والی نیشابور که آن فرمود، ابوالطیب طاهر و هر که در آن سعی کرده بود جمله پیش از حولان حول هلاک شدند، درودگر و آهنگر و شاگردان و اصحاب نظاره و ناقلان آن چوب هیچکس نماند، و این از اتفاقات عجیبه است.» (۷۱)

در برهان قاطع نیز آمده است: «کاشمر نام قریه‌ای است از ولایت ترشیز من اعمال خراسان، گویند زردشت دو درخت سرو به طالع سعد نشانده بود یکی را در همین قریه و دیگری را در قریه فارمد و متوکل عباسی به هنگام عمارت جعفریه سامره حکمی به طاهر بن عبدالله که حاکم خراسان بود نوشت که آن درخت را قطع نماید و تنه آن درخت را برگردونها نهاد و شاخ‌های آنرا به شتران بار کردند به بغداد بفرستد، جمعی از مجوس پنجاه هزار دینار می‌دادند قبول نکرد و آن درخت را انداخت، و به وقت افتادن آن درخت زمین چنان که از جمله قرای طوس است من اعمال خراسان، و زعم مجوس آنست که زردشت دو شاخ سرو از بهشت آورد و در این دو موضع کاشت

۷۱- نک: تاریخ بیهق تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی تصحیح و تعلیقات از دکتر بهمنیار بامقدمه میرزا محمد قزوینی تهران ۱۳۱۷ ص ۲۸۱.

به لرزه درآمد که کاریزها و بناهای آن حدود خلل عظیم راه یافت، گویند از عمر آن درخت یک هزار و چهارصد و پنجاه سال گذشته بود و دورتنه آن درخت بیست و هشت تازیانه بود و در سایه آن درخت زیاده از دوهزار گاو و گوسفند قرار می گرفتند، و جانوران مختلف الانواع زیاده از حد و حصر در آن آشیان داشتند، چنانکه به وقت افتادن آن درخت از بسیاری جانوران روی آفتاب پوشیده گشت و هوا تاریک شد و شاخهای آنرا بر هزار و سیصد شتر بار کرده بودند و خرج تنه آن درخت تا به بغداد پانصد هزار درم شد و چون به يك منزلی جعفریه رسید همان شب متوکل عباسی را غلامان او پاره پاره کردند.» (۷۲)

بزرگان و رهبران یارسان در قرن دوم و سوم هجری برای احیای آئین کهن ایران و حفظ سنت و رسوم نیاکان خود به تلاش افتاده اند و در برابر بیگانگان و متجاوزین مقاومت کرده اند و برای نشر دعوت خویش گهگاه خود را به دیوانگی زده اند و دیوانه وار زیسته اند، زیرا کيفر اینگونه اشخاص در آن زمان مرگ بود. در این باره می توان از عمرو بن لُهب معروف به بهلول معاصر هارون الرشید عباسی (۱۹۳-۱۷۰ هجری) نام برد که بنا به نامه سرانجام برای زنده کردن آئین ایران باستان به تلاش افتاده و او نخستین کسی بوده که در قرن دوم هجری آئین یارسان را میان گروهی از مردم لرستان و کرمانشاه و خاندن شایع کرده چنانکه در یکی از دوبیتی های خود می گوید :

«بنا بگفته عده ای ما باید دیوانه باشیم در صورتیکه ما يك يك شهرها را می گردیم تا آئین ایران باستان را در میان مردم گسترش دهیم و آنرا زنده کنیم.» (۷۳)

۷۲- برهان قاطع ص ۸۷۵.

۷۳- او واته یاران، او واته یاران ایام دیوانین او واته یاران

نهضت‌های گروه یارسان در قرن چهارم هجری شدت یافت و عاملی که به این نهضت‌ها کمک کرد ستم کارگزاران خلفای عباسی در شهرزور بود زیرا آنان اینگونه افراد را زندیق می‌نامیدند و به بی‌دینی و کفر متهمشان می‌کردند و جلو عده‌ای از مردم به‌دار می‌آویختند چنانکه بابا سرهنگ دودانی (... - ۳۲۴ هـ) به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: «ای گروه یارسان همگی آماده شوید تا بادشمنان خود بجنگیم و حق امامان و پیشوایانمان را از آنها بگیریم و مرهم به زخم‌هایمان بزنیم.» (۷۴) و در دوبیتی دیگر می‌گوید: «من که نامم سرهنگ دودان است بایندگان خود همه‌جا را می‌گردم و تا جان در تن دارم برای آئین پیشین کردن می‌کوشم.» (۷۵)

هنی مگیلین یک‌یک شاران تا زنده کریم آئین ایران
(نسخه خطی سرانجام کاکائی «دوره بهلول»)

۷۴- پی آمانتان ، پی آمانتان گرد آماده بان پی آمانتان
از ملهم منم نه زامانتان مرسوم و حق امامان
(نسخه خطی سرانجام کاکائی «دوره بابا سرهنگ»)

۷۵- سرهنگ دودان، سرهنگ دودان از که نامم سرهنگ دودان
چنی ایرمانان مگیلم هردان مکوشم پری آئین کردن
(نسخه خطی سرانجام کاکائی)

فرشتگان هفتگانه در آئین کردان یارسان (اهل حق)

فرشتگان هفتگانه که از معتقدات دینی ایرانیان قدیم بوده، امروز پس از گذشت سده‌ها از پیدایش اسلام و مسلمان شدن بیشتر مردم ایران، باز در گوشه و کنار این مرزوبوم بویژه در برخی از سرزمین‌های کردنشین (کرمانشاه، کرند، قصر شیرین، صحنه، زهاب، ماهیدشت، دلفان، پشتکوه، گروس، افشار، ماکو، میاندوآب، خانقین، مندلی، همدان) اعتقاد به هفت فرشته در دلها زنده مانده است. (۱)

این هفت فرشته در آئین کردان یارسان هفتن Haftan نامیده می‌شود و نمودار هفت فرشته بزرگ هستند که بنا به نامه سرانجام از گوهر خدا آفریده شده‌اند و پاسبانی آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و باد و هوا و زمین و آب و گیاه و آتش و فلزات و غیره به آنان سپرده شده است. چون این موجودات و عناصر به هفتن سپرده شده‌است، آنان مقدس می‌باشند و به شکرانه و سپاس این نعمتها بر

۱- در این باره نگاه کنید به : شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت‌اله جیحون آبادی مکرری به اهتمام دکتر محمد مکرری تهران ۱۳۴۴ ص ۴ و نک : مقاله دکتر حشمت‌اله طبیبی در مجله بررسیهای تاریخی سال ششم شماره ۳ ص ۴۱ و نک : برهان الحق نوشته نورعلی الهی تهران ۱۳۴۳ ص ۴۱.

هر فرد یارسانی بایسته است نام خداوندگار و هفتن را هر روز بر زبان بیاورد و در راه آنان نذرونیاز و شکرانه بدهد. هفتن در اعصار گذشته هم در پیگیر پیغمبران و پادشاهان تاییده و به جهان آمده اند تا مردم را به سوی خداپرستی و راه و روش زندگی راهنمایی کنند. (۲)

هفتن که از آن یاد کردیم شباهت زیادی به امشاسپندان یا هفت امشاسپندان در کیش زردشت دارد، زیرا فروزه ها و صفت هائی که در سرانجام برای هفتن یاد شده همان فروزه هائی است که در آوستا برای هفت امشاسپندان آمده است. بخشی از آوستا هم بنام هفتن یشت آمده است و مقصود از هفتن در آوستا همان فرشتگان هفتگانه است. (۳)

امشاسپندان شش فرشته بزرگ هستند بنام بهمن و اردی بهشت و شهر یور و سپندارمذ و خرداد و امرداد که برابر فرگرد ۱۹ و نیداد، در سپهر برین یعنی آنجائی که بارگاه خود اهورامزدا است در روی تخت زرین جای دارند. در فروردین یشت می خوانیم که اهورامزدا در ترکیب زیبای امشاسپندان تجلی می کند. این شش فرشته که در آوستا به نامهای و هومنه Vohumana مظهر اندیشه نیک و خرد و دانائی و اشاو هیشته Ashvahishta مظهر راستی و درستی و خستری و ئیری Xshathra vairya مظهر نیرو و سلطنت آسمانی و سپنته آرمئیتی Spenta armaiti مظهر فروتنی و عشق و محبت و هئورتات Haurvatât مظهر کامرانی و تندرستی و امرتات Ameretat مظهر جاودانی و بی

۲- نسخه خطی نامه سرانجام کاکائی.

۳- نک: فرهنگ نامهای اوستا تألیف هاشم رضی تهران ۱۳۶۶ ص ۲۳۳ و نک: یشت ها ج ۱ ص ۸۶.

مرگی می باشد که به امور جهان بی کران می پردازند و هر يك وظیفه ای بر عهده دارند تا چرخ زمان را آنطور که اهورا مزدامی خواهد علیرغم کوششی که اهریمن با یارانش در گسترش بدی ها در جهان انجام می دهد بگردش در آورند. (۴)

چیزی که در امشاسپندان بخصوصه جالب دقت است آن هفتن بودن آنان است عددی که از زمانهای بسیار قدیم در میان اقوام آریائی و سامی مقدس بوده است. در مملکت بابل بخصوصه عدد هفت دارای اهمیت بوده غالباً در تاریخ و آئین آن سرزمین به این عدد برمی خوریم، بعدها قوم یهود نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعة سیاره بابل ترتیب داده و فرمانفرمائی هر يك از روزهای هفته را به یکی از آنها برگذار کرده اند: رفائیل بجای خورشید جبرائیل بجای ماه شمائیل بجای مریخ میکائیل بجای تیر یا عطارد، زدکائیل بجای برجیس انائیل بجای ناهید سباتئیل یا کفزائیل بجای زحل. (۵)

هفتن که در آئین یارسان هفت فرشته پاك می باشند در قرن هشتم هجری با ظهور سلطان اسحاق در پیکره هفت تن از پاكان تجلی کرده اند، نام این هفت تن بدینسان می باشد: «۱- سید خضر ملقب به پیر بنیامین ۲- موسی سیاه ملقب به پیر داود ۳- ملارکن الدین دمشقی ملقب به پیر موسی ۴- خاتون دایراک ملقب به رمزبار ۵- مصطفی داودان ۶- شاه ابراهیم ملقب به ملك طیار و ایوت ۷- سید احمد ملقب به بابا یادگار». در میان این فرشتگان بنیامین که به پیر بنیامین نیز معروف است سر دسته آنان به شمار می رود، خروس که در هنگام سپیده بامداد

۴- نك: مزدیسنا و ادب پارسی تألیف دکتر محمد معین تهران ۱۳۳۸ ص ۲۲۷.
۵- نك: یشتها گزارش پورداود تهران ۱۳۴۶ ص ۷۵-۵۴.

بابانگ خویش دیو تاریکی را می‌راند و مردم را برای برخاستن و پرستش و کشت و کار فرا می‌خواند و یژة بنیامین است و برای همین است که در میان برخی از اهل حق‌ها گوشت خروس را نمی‌خورند و آنرا مایة فزونی و برکت می‌دانند. (۶)

در نامه‌ها و نوشته‌های پهلوی امشاسپندان را شش فرشته بزرگ می‌بینیم که در رأس آنها اهورامزدا جای دارد که هفت تن می‌گردند. درخت مورد که همیشه سبز و خرم است به اهورامزدا تعلق دارد. از میان گلها یاسمین سفید و گل مرزنگوش و ریحان و بیدمشک و گل سوسن و گل چمبک هر کدام به یکی از امشاسپندان بستگی دارند. نامه‌های امشاسپندان در نامه‌های پهلوی همان نامهائی است که از آوستا یاد کردیم. (۷)

وظایفی که در نامه‌های پهلوی برای امشاسپندان ذکر شده بی‌شبهات به وظایف هفتن در نامه‌های آئین یارسان نیست، چنانکه ذوالفقار سراینده سده سیزدهم هجری دریکی از قصایدش که آنرا در هفت بند سروده است در این باره چنین می‌گوید: شبی در خواب هفت گوهر دیدم که پاک و مقدس و باارج بودند، در میان آنان نخست پیر بنیامین فرشته خورشید را دیدم، او گرداننده زمان و دشت و کوه است، او استاد راستی و فروشکوه است، او شفیع یاران در روز محشر است، او یار و یاور همه بشر است. (۸)

۶- نسخه خطی سرانجام کاکائی

۷- نک : امشاسپندان نوشته اورنگ تهران ۱۳۴۴ ص ۵۸.

۸- هفت گوهرم دی، هفت گوهرم دی
 يك شو نه خاودا هفت گوهرم دی
 بنیامین پیر خواند ورم دی
 اوسای راستی و شکو و فرم دی
 یار و یاور گرد بشرم دی

(نسخه خطی دیوان ذوالفقار بند ۱)

شبى ديگر در خواب هفت لعل ديدم، يکى از اين لعلهاى با ارزش داود بود که من جمال او را ديدم، آن فرشته شريف که دارائى جهان از آن اوست، نگهبانى و پاسباني ابدالان (۹) هم به او واگذار شده، او بسان آتش همه جا را روشن مى کند و مانند نسيم در همه جامى وزد، اى ياران من هفت خواص خوب پاکدل را ديدم! (۱۰)

من امروز در خواب رمز بار را ديدم که در مقابلش بسي گوهر وزر و دينار بود و مانند انبار انباشته شده بود و از آنها نگهبانى مى کرد، او دستگير ياران و شهر ياران و داروى بيماران است. او صاحب رمز و رضاي يار است، من در نزد وي زر و گوهر باخروار ديدم. (۱۱)

باز شبى در خواب پير موسى را ديدم، او مظهر دانائى و فروتنى بود و صاحب کمال و دشت و بر، و دفتر دار با فروشکوهى بود، در دفتر او براى همه ياران شادى ثبت شده بود، او شعله ذات حق و نور اختر الهى بود، او براستى رموز ديوان حق و سروش غيبى و هنرور و سرور بود. (۱۲)

۹- ابدال abdâl : مردم صالح و نیکوکار و پرهیزگار را گویند. (برهان قاطع)

۱۰- من هفت لالم دى، من هفت لالم دى	شوى نه خاودا من هفت لالم دى
لال قيمتى پير کمالم دى	داود دليل ساي جمال دى
فرشته شريف صاحب مال دى	نگهبان زام گرد عبدالم دى
شماله آهرباي شمال دى	هفت خواص خاص زيل زلام دى

(نسخه خطى ديوان ذوالفقار بند ۲)

۱۱- رمزيارم دى، رمز يارم دى	آرونه خاودا رمز يارم دى
گوهر و زر و هم دينارم دى	رنگارنگ درهم کوي انبارم دى
دستگير يار و شهر يارم دى	داروى درده دار هم بيمارم دى
خاوند رمز و رضاي يارم دى	گوهر جهلاى او و خروارم دى

(نسخه خطى ديوان ذوالفقار بند ۳)

۱۲- قلم زرم دى، قلم زرم دى	شوى نه خاودا قلم زرم دى
----------------------------	-------------------------

ای یاران من امروز در خواب هفت سفره و خوان دیدم،!
چشمه پاک و جوی روان و فانوس همه شبها را دیدم، استاد جمخانه
سر پنهان و مرغ ازلی یعنی شاه دودان را دیدم، مایه زندگی و فرو
شکوه زمان و گرداننده چالاک جهان و جهانیان را دیدم. (۱۳)

باز شبی در خواب شاه ابراهیم روچیار، آن نگهبان باغچه
خوشبوی یار و زمزمه پرندگان گلزار الهی را دیدم، آن یار نازدار
خوش گفتار را در میان چمن و مرغزاری دیدم که نگهبانی آنها را
به عهده داشت. (۱۴)

شبی دیگر در خواب بابایادگار زرده بام را دیدم، شاه صاحب
کونین و شفیع یاران را دیدم که مایه کام و خوشی بود، شاه سرانه (۱۵)
خاص و عام و جمشید جم قدر را دیدم که می در جامش بود، برآستی

دفتردار که می خواند فرم دی
و شعی گرد یاران نه دفرم دی
سروش غیبی هم سرورم دی

دانای پر کمال دشت و برم دی
شعله‌ی ذات حق سوی اخترم دی
رموز دیوان هنرورم دی

(نسخه خطی دیوان ذوالفقار بند ۴)

آرونه خاودامن هفت خوانم دی
فانوس و فتر گردشوانم دی
مرغ ازلی شادودانم دی
چرخچی چالاک گرد جهانم دی

۱۳- یاران خوانم دی، یاران خوانم دی
چشمه انظهور جوی روانم دی
اوسای جمخانه سر پنهانم دی
مایه زندگی و فر زمانم دی

(نسخه خطی دیوان ذوالفقار بند ۵)

شوی نه خاودا روچیارم دی
شا ابراهیم شاسوارم دی
زمزمه طیور گرد گلزارم دی
اویار نازار و ش گفتارم دی

۱۴- روچیارم دی، روچیارم دی
نه نه ایوت و شا طیارم دی
خواند باغچه‌ی و شبوی یارم دی
چمن و مرغ و مرغزارم دی

(نسخه خطی دیوان ذوالفقار بند ۶)

۱۵- سرانه sarâna : نام دیمه‌ی است در حوالی کرمانشاه که اکنون بنام بابایادگار
معروف است.

من یار صبح وشام و سر حلقه یاران صاحب نام را دیدم. (۱۶)
 صفت‌هایی برای هفتن که از هفت بند ذوالفقار نقل کردیم
 مشابه صفاتی است که در گاتاها برای هفت امشاسپندان ذکر شده
 که هر کدام به سرپرستی قسمتی از آفرینش نیک منسوبند و اینک
 به نقل آن می‌پردازیم :

- ۱- بهمن : فرشته بهمن نخستین آفریده اهورامزداست، در
 عالم روحانی مظهر اندیشه نیک و خرد و دانائی خداوند است انسان
 را از خرد و کاردانی بهره‌مند می‌سازد و به اهورامزدا نزدیک می‌کند.
 خروس که از مرغکان مقدس بشمار می‌رود و در سپیده دم با بانگ
 خویش دیو تاریکی و ظلمت را می‌راند و مردم را برای برخاستن
 و عبادت و کشت و کار فرا می‌خواند، ویژه بهمن است. نگاهداری و
 پرورش همه جانداران و مخلوقات سودمند با این فرشته می‌باشد. (۱۷)
- ۲- اردی بهشت : فرشته اردی بهشت در عالم روحانی مظهر
 راستی و درستی و تقدس و پاکی و پارسائی خداوند است و در عالم
 مادی نگهبانی کلیه آتشهای روی زمین بدو سپرده شده است دومین
 ماه بهار و سومین روز ماه نامزد است به اردی بهشت. ایزد آذر و
 ایزد سروش و ایزد بهرام از همکاران او هستند، به قول بندهش گل
 مرزنگوش مخصوص اوست. (۱۸)
- ۳- شهریور : فرشته شهریور در عالم روحانی نماینده سلطنت

۱۶- زرده بامدی، زرده بام دی	یک شونه خاودا زرده بام دی
یسادگارشای هردو زام دی	ناز ناز رواج مایه کام دی
اوشای سرانه خاص و عام دی	جمشدم قدر می نه جام دی
یار هردو سر صبح وشام دی	سر حلقه یاران صاحب نام دی

(نسخه خطی دیوان ذوالفقار بند ۷)

۱۷- نک : یشت‌ها ج ۱ ص ۸۸

۱۸- نک : همان مأخذ ص ۹۱

ایزدی و فر و اقتدار خداوند است و درجهان مادی پاسبان فلزات است، از اوست فرو فیروزی پادشاهان دادگر چون نگهبانی فلزات با اوست از این رو او را دستگیر فقراء و فرشته رحمت و مروت خواندند. شهر یور آزرد و دلتنگ می شود از کسی که سیم و زر را بد بکار اندازد یا بگذارد که زنگ زند. به قول بندهش ریحان مختص به شهر یور است. ایزد مهر و ایزد آسمان و ایزد انیران از یاران و همکاران شهر یور شمرده می شوند. (۱۹)

۴- سپندارمذ : فرشته سپندارمذ در عالم معنوی مظهر محبت و بردباری و تواضع اهورامزداست و درجهان مادی فرشته ایست موکل زمین به این مناسبت آنرا مؤنث دانسته دختر اهورامزدا خوانده اند سپندارمذ موظف است که همواره زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگهدارد، هر که به کشت و کار پردازد و خاکی را آباد کند خوشنودی سفندارمذ را فراهم کرده است کلیه خوشنودی و آسایش در روی زمین سپرده به دست او است مانند خود زمین این فرشته شکیبا و بردبار است بخصوصه مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است. ایزد آبان و ایزد دین و ایزد ارد، از همکاران او هستند. (۲۰)

۵- خورداد: فرشته خورداد مظهر کمال و رسائی و صحت است و نگهبانی آبها به او سپرده شده است. خورداد که از واژه هروتات و هرو Haurva مشتق شده است به معنی کامل و تمام و بی نقص و بی عیب می باشد و یکی از ماههای سال به این فرشته سپرده شده است. ایزد

۱۹- همان مأخذ ص ۹۲

۲۰- همان مأخذ ص ۹۳

تیر وایزد فروردین وایزد باد از همکاران او هستند. (۲۱)

۶- امرداد : فرشته امرداد که مظهر کمال و دوام اهورامزدا

است در جهان دیگر جزای اعمال نیکوکاران است. اهورامزدا جاودانی
این فرشته را به کسی می بخشد که در دنیا گفتار و کردارش بر طبق
آئین مقدس بوده است و در عالم مادی پرستاری و نگهبانی گیاه و
روئیدنی ها با او است. ایزد رشن و ایزد اشتاد و ایزد زامیاد از همکاران
وی هستند. (۲۲)

بنا به نامه سرانجام، هفتن در دوره های مختلف در تن پاکان و
پیغمبران حلول کرده اند و مردم را به سوی پرستش خدای بزرگ
فرا خوانده اند، و این فرشتگان که نور مطلق خداوندگارند واسطه ای
هستند میان خداوندگار و آنچه در کون و وجود می گذرد کلیه آنها
به دستگیری این فرشتگان صورت می پذیرد. آنان اجرا کنندگان اراده
خداوند و گردانندگان امور جهانند. (۲۳)

بابالره لرستانی که از سراینندگان سده دوم و سوم هجری می-
باشد به هفتن اشاره می کند و می گوید: هفت تن از یاران، جمی (۲۴)،
برگزار کردیم تا به راز و نیاز بپردازیم، من در آن جم به آرزوی خود
رسیدم و شکار خود را در کمین خود یافتم، این شکار که رهبری جم
مارا به عهده گرفته بود بهلول (۲۵) نام داشت. (۲۶)

۲۱- همان مأخذ ص ۹۵

۲۲- همان مأخذ ص ۹۵

۲۳- نسخه خطی نامه سرانجام کاکائی.

۲۴- جم Jam : مأخوذ از کلمه عربی جمع که به معنی اجتماع یا محل اجتماع اهل
حق که با مراسم خاص برگزار می شود. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۲۰۰)
جم محل مخصوص عبادت اهل حق را گویند، جمخانه نیز گفته می شود. (برهان
الحق ص ۲۵).

۲۵- بهلول Buhlul : عمرو بن لهب ملقب به بهلول بنا به نامه سرانجام در نیمه سده

بابا سر هنگ دودانی (۳۲۴ - ... ه) نیز که از رهبران یارسان است به هفتن یا فرشتگان هفتگانه اشاره می کند و می گوید : هفتنم در آسمانها سر دسته فرشتگانند که هر یک به کاری سرگرمند و هر یک دنبال کاری هستند و در آسمانها پراکنده اند. (۲۷)

کردان یارسان علاوه بر هفتن به هفت تن دیگر عقیده دارند که آنها را هفتوانه Haftawâna گویند. بنا به نامه سرانجام، خداوندگار پس از اینکه گروهی از فرشتگان را از گوهر خود می آفریند، با یکی از فرشتگان هفتگانه خود بنام (بنیامین) هفت طبقات آسمان را به نامهای : (لوح صدف)، (لوح عقیق)، (لوح گوهر)، (لوح در)، (لوح یاقوت)، (لوح مرجان)، (لوح الست) می گردد و هر طبقه ئی که سیر می کند فرشتگان آسمانی گرد هم می آیند و جشنی معنوی برپا می کنند تا خداوندگار و فرشته مقرب او به میانشان بروند، و چون نیاز درویشان برآورده می شد یکی از حاضرین خود را قربانی (۲۸) می کرد و بنا به فرمان سهرجم (۲۹) خلیفه (۳۰) قربانی را در میان حاضرین می نهاد و بهره های قربانی را مساوی تقسیم

→
دوم هجری در پیرامون کرمانشاه متولد و در سال ۲۱۹ هجری در تنگه گول Tangagül اسلام آباد غرب رخت از جهان بر بست، وی نخستین کسی است که در آغاز اسلام آئین یارسان را پدید آورد (نامه سرانجام).

۲۶- و هفتینه وه ، و هفتینه وه جمیمان نیان و هفتینه وه
شکاریم آورد نه کمینه وه بهلول گوره ما و امینه وه

(ماهنامه لهجه ها شماره ۲ خرداد ۱۳۵۷ مقاله بهلول نگارنده ص ۴۶)

۲۷- هفتم سرخیلن، هفتم سرخیلن جه آسمان دا هفتم سرخیلن
هریک ورنگی نه گشت وگیلن هر یک پی کاری آواره و ویلن

(مهنما هوخ شماره ۷ سال بیست و ششم مهرماه ۱۳۵۴ ص ۲۰ مقاله نگارنده)

۲۸- قربانی : آنچه در راه خدا نذر کنند و در عبادتگاه به قانون اهل حق دعا خوانده

می کرد. خداوندگار پس از گشت و گذار در هفت طبقات آسمان، بنا به خواهش فرشتگان در زیر آفتاب عالمتاب جلسه ویژه‌ئی بنام جم تشکیل داد و پس از بجای آوردن آداب و رسوم جم و سربریدن قربانی به پایه و مقام خداوندگاری خود از آنان پیمان و اقرار می‌گیرد و به آنان وعده ظهور و تجلی می‌دهد و پیمان می‌گیرد که پس از ظهور در عالم بشریت به او ایمان بیاورند، آنان نیز پیمان می‌بندند، و پس از آن خداوندگار از نور و فروغ خود هفتوا نه را می‌آفریند و وعده می‌دهد که آنان را در هنگام تجلی در جهان برای دستگیری بندگان خود به ظهور برساند و چون هزارها سال از پیمان ازلی می‌گذرد خداوندگار در پیکره سلطان اسحاق (۳۱) در دیه شیخان اورامان ظهور می‌کند و فرشتگان ازلی خود را در پیکره و قالب بشری

→

و مصرف شود. زیرا در مکانی که جلوه ذات حق بتابد و نور قدرت و وحدتش حاضر و ناظر باشد و با ارکان و آداب صحیح و خواندن ادعیه مخصوص آن نذر انجام یابد بدیهی است مقدس بلکه در استجابت حاجات مؤثر خواهد بود. (برهان الحق ص ۲۶)

۲۹- سرجم Sarjam : کسی را گویند که دعای نذر و نیازها را بخواند و پس از انجام مراسم دعاخوانی لختی از آنرا برای تبرک بخورد و سپس اجازه تقسیم و خوردن نذر را بدهد. قسمت اول قربانی را نیز سرجم می‌نامند. (نامه سرانجام)

۳۰- خلیفه Xalifa : از منصب داران مذهبی اهل حق که یکی از وظایف او تقسیم بالتساوی و عادلانه نذور است که بعداً خادم آنها را میان حاضرین توزیع می‌کند. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۱۲۰) خلیفه کسی است که نذر را در جمخانه میان حاضرین مساوی قسمت کند. (نامه سرانجام)

۳۱- بنابه نامه سرانجام سلطان اسحاق فرزند شیخ عیسی برزنجه‌ای در سال ۱۵۰۰ هجری در دیه برزنجه کردستان عراق متولد شده. پس از درگذشت پدرش چون برادرانش رابطه خوبی با وی نداشتند، وی ناچار شد بدیه شیخان اورامان مهاجرت کند و زندگیش را در آنجا بسر برد. سلطان اسحاق با استفاده از ذخائر معنوی ایران باستان و عقاید مردم شهر زور و اورامان ائین یارسان را پدید آورد و او راز یارسان را به مردم آن دیار آموخت و در بنیانگذاری هم آهنگی نیز میان مردم اهل حق پیروزی به دست آورد. امیر تیمور گورکائی (۷۷۱-۸۰۷ ه) هم از دانش او بهره‌ور شده است. (بزرگان یارسان ص ۱۹)

به ظهور می رساند. (۳۲)

این هفت فرشته که به نام «هفتوانه» خوانده می شود در قرن هشتم هجری در پیکره هفت تن از یاران و یثرة سلطان اسحاق ظهور کرده اند و عبارتند از : «سید محمد گوره سوار، سید ابوالوفاء، سید باویسی، میرسور، سید مصطفی، شیخ شهاب الدین، سید حبیب شاه». بنا به خلاصه نامه سرانجام، مدار گردش عالم هفتن است که مغز آنها خداوند است، اشیاء واجناس پاك و روحانیت نیز از طرف هفتن اند. در مقابل اینها هفتوانه قرار دارد که خبث و کینه و عادات بد متعلق به آنهاست و آنان و خلیفه دارند که در راهنمایی و دستگیری مردم بکوشند. امور اشیاء مادی هم از طرف هفتوانه است. (۳۳)

هفتن و هفتوانه از سایر فرشتگان مقرب تر و مقدم تر می باشند و به همین جهت نگهداری آسمانها به هفتن و زمینها به هفتوانه سپرده شده و به تعداد آنها خلق گردیده اند. (۳۴) در میان هفتوانه که سید محمد گوره سوار سردسته آنها بشمار می رود مظهر تمام لذات دنیوی است، زمین از نور و فروغ وی به کام رسید. (۳۵)

در «دوره هفتوانه» که جزوی است از نامه سرانجام، آمده است: که خداوندگار هرچه فرمان داده است ما باید آنرا اجرا کنیم و

۳۲- نسخه خطی نامه سرانجام کاکائی

۳۳- نسخه خطی نامه سرانجام

۳۴- بناگشت هفتارض و هفت آسمان
زمین گشت بر صورت هفتوان
به روی زمین هفتوان آرمید

۳۴- به اعداد آن هفتن و هفتوان
که هفت تن به معناست هفت آسمان
شما هفت بر هفت تن بسپرید

(شاهنامه حقیقت ص ۷۰)

نه یانه ازل یورتمن جامه
نورش وست و خاک، خاک بی و کامه

۳۵- یورتمن جامه، یورتمن جامه
سید محمد مایه گرد تامه

(دوره هفتوانه بند ۵۳ سروده سید باویسی)

سپاسگزار باشیم زیرا او آفریننده همه موجودات است. آفریدگان او همه خوب، همه زیبا، همه فرخنده، همه خجسته می باشند زیرا او بندگان خود را نیک آفریده و از نیک بد نخیزد و نارسائی ببار نیاید. این همه بدیها که در جهان آخشیجی مشاهده می شود، از نارسائی ها پیدا می شود. بدی ها، بدبختی ها، نابسامانی ها، بیماری ها، سیه روزی ها، همه اینها ساخته و پرداخته دستهای نابکار آدمیزاد است. آدمیزاد از راه نابکاری، بداندیشی، ستمگری، گرسنگی، ویرانی، زبونی، بیماری را پدید می آورد. آنگاه خود در چنگال پندارها و کردارهای زشت خویشتن گرفتار می شود و بر بیچارگی خود گریه سر می دهد و زاری می کند. خداوندگار هستی بخش، هفتوانه را از فروغ خود برای دستگیری گروه یارسان آفریده است تا آنان ما را از بدی ها، بداندیشی ها، پلیدی ها پاک گردانند و به سرحد کمال مطلوب برسانند. زیرا شرور در جهان آخشیجی تنها ویژه انسانهاست. انسان با اصلاح خود می تواند با شرور پیکار کند و همه را از بیخ و بن بر کند و به اوج کمال برسد. پس ما باید شرط و پیمان هفتوانه را بپذیریم و از راه و روششان پیروی کنیم و آنان را چون نگین، نقش انگشتی ایمان و عقیده خود سازیم. زیرا با ایمان راسخ آنان را به دستگیری خود پذیرفته ایم و باید در نگهداری شرطشان کوشا باشیم و به آن عمل کنیم تا در دو جهان سرافراز و کامیاب گردیم. (۳۶)

بنا به نامه سرانجام، هر یک از روزهای هفته به یکی از هفتوانه منسوب است: شنبه سید ابوالوفاء، یکشنبه میرسور، دوشنبه سید مصطفی، سهشنبه سید شهاب الدین، چهارشنبه سید باویمی، پنجشنبه

۳۶- نسخه خطی دوره هفتوانه

سید حبیب شاه جمعه سید محمد گوره سوار. (۳۷) هفت اورنگ نیز
 که هفت ستاره اند و تازیان آنرا بنات النعش می نامند هر یک متعلق
 به یکی از هفتوانه اند و پاسبانی نگهبانی ستارگان مزبور را به عهده
 دارند. (۳۸)

با آنچه گفته شد اعتقاد به (هفتن) و (هفتوانه) که از معتقدات
 کهن ایرانیان بوده در نزد کردان یارسان بیش از سایر طوایف
 ایرانی حفظ و نگهداری شده و هر فرد یارسانی موظف است که برای
 ارضاء آنان نذرو نیاز بدهد، زیرا آنان فرشتگانی مقدس و خیر
 خواهی اند که در تن آدمیان تجلی می کنند، زیرا از آدمیان والاتر
 و نیرومندترند و به مناسبت نیرومندی و والاتری سزاوار نذر و
 نیازند و تنها با نذرو نیاز موجبات خوشنودی آنان فراهم می شود ارضاء و
 خوشنودی آنان باعث می شود که باران به زمین بیارد و دانه ها بروید
 و بار بدهد و جانداران از گزند محفوظ بمانند و فزون شوند. (۳۹)

۴

۳۷- نک : تذکره اعلی به اصلاح ایوانف تهران ۱۳۳۸ ص ۱۵۱.

۳۸- بو هفتوانه هر هفت ظریفن هر هفت پاسوان قطب شریفن
 (ترانه عامیانه)

۳۹- نسخه خطی نامه سرانجام کاکائی

شهرزور و رابطه آن با عقاید یارسان (اهل حق)

شهرزور از نظر مذهبی رابطه مستحکمی با عقاید یارسان دارد. بنابه نامه سرانجام خداوندگار در باطن آدمیزاد بینشی به ودیعه گذاشته تا او را از خوبی و بدی کردارش آگاه سازد اگر آدمی به آواز این نیرو گوش فرا ندهد و از نیکی روی گردانیده و به سوی زشتی گراید و به گناهی آلوده گردد آسیبی به این نیرو نخواهد رسید و به همان پاکی ازلی خود به جهان مینوی برمی گردد و در سر پل پردیور (۱) کردار خوب و بد وی نمایان خواهد شد. انسان از بدو خلقت تا روز قیامت هزارویک جامه (۲) عوض می کند و در هنگام

۱- پردیور Pirdiwar : ازدوتیکه (پرد Pird) به معنی پل و (ایور iwar) به معنی این سو پیوند یافته که رویم رفته به معنی این سوی پل می باشد و مقصود از آن پلی است که سلطان اسحاق در قرن هشتم هجری بر روی رودخانه سیروان در شهرزور بنا نموده و در این سوی پل مجمع یاران و پیروان سلطان اسحاق منعقد گردیده و در آنجا پیمان یارسان را تجدید کرده اند و باهم بیعت بسته اند که بدان بیابس پردیوری biyâbasî pridiwarî گویند. بنابه نامه سرانجام یارسان در گذشتگان پس از عوض کردن هزارویک پیکره از این پل خواهند گذشت و به جاودانی ها پیوسته خواهند شد.

۲- جامه jâma : به معنی لباس است ولی در اصطلاح یارسان نمودار مظهریت و حلول روح و ذات حق در پیکره ها و جسدهای خاکی است. بنابه نامه سرانجام چنانچه بدن، بدن کاملی باشد حق تعالی و فرشتگان مقرب در او تجلی می کنند و او را به سرحد کمال می رسانند.

عوض کردن هزارویکمین جامه روان او پس از گذشتن از پردیور
در شهرزور به جاودانی ها می پیوندد و فرشتگان به استقبال او می-
آیند. (۳)

در نامه سرانجام اضافه شده است که فروشکوه و سازش و آرامش
و تمام خوشی های زندگانی و غذاهای فراوان و گیاهان معطر و انواع
گلها و درختان متنوع و خانه های مستحکم و اسبان خوب و گله های
بی شمار و زنان و دختران شوخ و شنگ با انواع آرایشها و کوههای
پراز سیم و زر و جامه های گرانبها در شهرزور نصیب مردانی می-
شود که خداوندگار از او خوشنود باشد و هزارویکمین جامه رابه
پاکی و پارسائی گذرانده باشد. (۴)

در بند ۲۸ «بارگه بارگه» نیز آمده است : که بارگاه ذات احدیت
الهی در شهرزور فرود آمد، پس یاران باید همدیگر را با کردار
نیک بسنجند و به دنبال پیر (۵) و دلیل (۶) بیفتند، زیرا هفتوانه (۷)
مانند شمع و قندیل روشن و تابناکند و چون سکه های قدیمی رواج
دارند. (۸)

۳- نسخه خطی نامه سرانجام کاکائی

۴- نسخه خطی سرانجام کاکائی

۵- پیر Pir : پس از مقام مظهریت حق، اعلی مقام اهل حق است که شاه و
مریدان در جمع به وی سر می سپارند و آن مقام جبرائیل یا پیر بنیامین و مظاهر
اوست. (شاهنامه حقیقت ج ۲ ص ۹۹) پیر به اصطلاح اهل حق کسی است که
با اجازه پادشاه کسانی را که توسط دلیل هدایت و دستگیری شده اند ارشاد و
به شاه حقیقت برساند. (برهان الحق ص ۵)

۶- دلیل dalil : راهنما و مقتدا را گویند ولی به اصطلاح اهل حق کسی است با
اجازه پادشاه و پیرواردین به مسلک اهل حق را هدایت و دستگیری نموده و سپس
به پیر بسپارد. (برهان الحق ص ۴۹)

۷- هفتوانه haftawana : نمودار هفت تن از یاران ویژه سلطان اسحاق می باشند
که نگهدارنده راز و سر و دستگیری پیروان یارسان اند. (نامه سرانجام)

۸- او شارزولی، او شارزولی بارگه شام و ستن او شارزولی

در بند ۵ «بارگه بارگه» باز آمده است : که بارگاه ذات احدیت الهی در شهرزور فرود آمد و خداوندگار بندگان خود را در آن دیار حشر و نشر می کند و تیغ او از گاو تا ماهی برنده است و او در آنجا بندهای را راه می دهد و می پذیرد که راه و روش یارسان را بجای آورد و در جهان خاکی دل و درونش را با فروغ ایزدی پاک و روشن کند تا به او مهر ورزد. (۹)

در «دوره عابدین» که بخشی از نامه سرانجام است آمده است : روز موعود در شهرزور خواهد بود و کسانی که در جهان خاکی کردارشان نیک باشد به باده مینوی آن دیار دست خواهند یافت و به آرزوی درونی خود خواهند رسید و به جاودانی ها خواهند پیوست. (۱۰)

در نامه سرانجام نام برخی از شهرهای شهرزور ذکر شده، چنانکه در بخش (دوره عابدین) آمده است : هر کس باید برای خود

میردان بتنیون کرده قولی بگندی و شون پیر و دلیلی
ها هفتوانن شمع و قندیلی سکه قدیمین والا منسدیلی

(نسخه بارگه بارگه از نامه سرانجام سروده پیرخلیل موصلی)

۹- سواربارگایی، سواربارگایی از و فدات بام سوار بارگایی
چوگا قوتت ورد چیگا زیایی شام و شارزور بارگت آمایی
ها و دستوه ذوالفقار شایی تیغت مورو نه گاو تا مایی
وگوی غلامان تو بدر رای یاران جفت یاری یاران و جایی
او دل یکتر بیدان جلایی پادشام میو او سر صلاایی

(نسخه خطی بارگه بارگه از نامه سرانجام سروده پیرنالی موردین)

۱۰ به پی و ته سرهنجامم له شارزوره هنجامم
یارم لهوی ادا کامم له باده پر اکا جامم
ساریش اکا ریش وزامم تا بگمه همی و دامم
من عابدینی هورامم دلداری جوانی خواجامم

(نسخه خطی دوره عابدین از نامه سرانجام سروده عابدین جاف)

یاری جستجو کند تا در روز موعود در شهرزور به باده ابدی دست یابد، زیرا زندگی بدون یار ناخوشایند است. در آن دیار چند شهر وجود دارد که متعلق به یار است، اگر بنده‌ای در جهان خاکی به نیکی گراید، در جهان مینوی در آنجا به گشت و گذار می‌پردازد، خداوندگار شهرهای (کرکو)، (موردین)، (زاو)، (شارباژیر)، (چیز)، (پاله)، (خار)، (پاتیر)، (سراو)، (سازان)، (باژیر) (۱۱) را برای یاران هوشیار خود ساخت تا در آنها آنها بیارامند. (۱۲)

شهرزور که قبل از اسلام شامل شهرهای اربیل و شهر بازار و آراپخا (کرکوک) و شیز و دزدان و پاتیر (زهاب) و زاموا و دینور و نهاوند و همدان بوده، چند قرن بعد از اسلام بنام «الجبال» و سپس بنام «بلادالپهلویین» معروف شده است و در هزاره سوم قبل از میلاد حکام لولوبی در زمان نارام سین (۲۲۰۱ - ۲۱۷۷) در آن دیار حکومت می‌کردند و مقرر فرمانروائی آنان در تنگه قراداغ شهرزور که امروز معبر پاگان خوانده می‌شود، بود. لولوبی‌ها در جنوب شهرزور با سپاه بابلی مصاف دادند و نارام سین آن قوم را

۱۱- این نامها در قرن هشتم هجری بر برخی از شهرهای شهرزور اطلاق می‌شده که تعدادی از آنها منجمله (موردین) و (پاله-پهله) و (خارخار) و (سراو) و (سازان) و (زاب) اکنون جزو روستاهای کرمانشاه و سنندج و افشار می‌باشد و شهرهای (کرکو) و (چیز) و (پاتیر) و (شارباژیر) هم امروز بنام (کرکوک) و (تخت سلیمان) و (زهاب) و (شارباژیر) معروف‌اند.

۱۲- یاران جیگم گلی خوشه
چونکه بی‌یار دل پرورشه
له وی چند شارزور تیاره
گرخاس بی لهم روژیاره
موردین و زاو و شارباژیر
سراو و سازان و باژیر
تویش بویاری تی بکوشه
له شارزور می بنوشه
او شارانه گشتای یاره
شاری کرکو له تو دیاره
چیز و پاله و خار و پاتیر
خنکار داینا بویار اژیر
(نسخه خطی دوره عابدین سروده عابدین جاف)

شکستی فاحش داد و بیادگار این فتح شرحی در دامنه آن تنگه حجاری کرد. (۱۳)

طایفه لولوبی کماکان در دشت حاصلخیز شهرزور اقامت داشتند و پس از تسخیر شهرزور ولایت لولوبی را زاموا یا مازاموا خواندند و در جنوب شرقی دریاچه ارومیه ولایت مانائی گسترده بود. (۱۴) گوتی ها نیز در شمال و مشرق شهرزور فرمانروائی می کردند و آنان بر بابل تسلط پیدا کردند و سلطنت آنانرا به پایان آوردند. گوتی ها چون بر نارا امسین غالب آمدند و به فتح خود اطمینان حاصل کرده چند سال بعد شروع به مهاجمه نمودند نخست همسایه جنوبی خود یعنی لولوبی را ضربتی هولناک زدند ولی در شهرزور نایستاده فروتر رفتند. در این وقت پادشاه آگادشار کالی شاری نام داشت که نوه نارا امسین بود (۲۷۱۱ - ۲۶۸۸ ق.م). (۱۵)

تیگلات پیلسر سوم (۷۴۶ - ۷۲۸) ولایت شهرزور را به اطاعت درآورد و شهرهای آنرا آباد کرد و حاکمی از مردم آن دیار برآن گمارد و در سالهای بعد که عشایر کوچکی را از کوهستان زاگروس به شامات کوچ می دادند حاکم شهرزور حضور داشت و شرکت می نمود. (۱۶) اهالی شهرزور در زمان دیا اکوی مانائی شورش کردند ولی مجدداً مجبور به اطاعت آشور شدند. (۱۷)

۱۳- نك : میژووی نه ده بی کوردی نووسراوی : علاءالدین سجادی بغداد ۱۹۵۲ ص ۲۹.

۱۴- نك : کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تالیف رشید یاسمی تهران ۱۳۱۶ ص ۴۶.

۱۵- نك : ایران از آغاز تا اسلام ترجمه دکتر محمد معین تهران ۱۳۳۶ ص ۸۸ و همچنین نك : میژووی نه ده بی کوردی ص ۳۰.

۱۶- کرد و پیوستگی نژادی ص ۵۲

۱۷- نك : همان مأخذ ص ۵۵

شهر زور بنا به گفته یاقوت خره و بخش وسیعی است در جبال بین اربل و همدان و مردم آن کردند و احتمالاً به دوره ساسانیان می-رسد. (۱۸) انجمن آرای ناصری می نویسد : شهر زور شهری است معروف از اقلیم چهارم کردستان میان اربل و همدان نزدیک به بابل از بناهای زور پسر ضحاک می باشد. (۱۹) در دایرة المعارف اسلامی نیز آمده است که دودمان حسنویه کرد در سالهای ۴۰۰ تا ۴۳۲ در شهر زور حکومت می کردند و در سال ۶۱۳ هجری قمری زلزله های شدیدی شهر زور را ویران کرد و کردان مقیم این ناحیه هنگام حمله هلاکو به بغداد به سوی مصر و شام کوچ کردند و امیر تیمور گورکانی در سال ۸۳ هجری این ناحیه را به آتش کشید. (۲۰) ابن حوقل نیز می گوید : شهر زور شهرکی است، کردها بر آن و بر نواحی نزدیک آن تا نزدیک عراق استیلا یافته اند. در این شهر نه حاکمی هست و نه مأمور مالیات، و به واسطه سرسبزی و خرمی و خوبی جایگاه و فراوانی نعمت و ارزانی و بسیاری خیرات و برکات مردم این شهر در نهایت فراخی روزی و خرمی و خوشی و حال و توانگری می باشد. (۲۱)

در باره وجه تسمیه شهر زور عده ای تصور می کنند که در آن دیار کسی زورمند و نیرومند باشد حق با اوست، هر کس را که زور بیشتری بوده حکومت می نموده است. (۲۲) بعضی نیز معتقدند که

۱۸- نك : معجم البلدان تأليف الشيخ شهاب الدين أبي عبد الله ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي ج ۳ ص ۲۴۰.

۱۹- نك : انجمن آرای ناصری (فرهنگ لغت) تأليف رضا قلي هدایت تهران ۱۳۲۸ قمری (ش).

۲۰- دایرة المعارف الاسلاميه تأليف گروهی از خاورشناسان - مصر ۱۹۳۳.

۲۱- نك : صورة الارض تأليف ابن حوقل القسم الثاني ليدن ۱۹۳۹ ص ۳۶۹.

۲۲- نك : تاريخ اردلان اثر مستوره کردستاني باهتمام ناصر آزادپور سنندج ۱۹۴۶ ص ۵۲.

این شهر از بناهای زور پسر ضحاک است. (۲۳) وعده‌ای براین عقیده‌اند که این ناحیه را قباد پسر فیروز ساسانی (۵۳۱ - ۵۷۹ م) ساخته است. (۲۴) ولی چنانکه گفتیم این دیار در هزاره سوم پایگاه لولوبی‌ها و گوتی‌ها بوده و در آن زمان زاموا گفته می‌شد. (۲۵)

ابن خردادبه شهرزور را جزء بلاد الفهلویین یا شهرستانهای پهلوی زبانان یاد کرده است، این نام تا چند قرن بعد از اسلام در جنب نام عربی «الجبال» در مصادر دیده می‌شود، بعدها نام «اورامان» شهرت یافت، و در دوران بسیار متاخری نام مزبور در شکل «اورامان» بر بخش کوچکی اطلاق می‌گردیده است. ابن خردادبه شهرستانهای بلاد الفهلویون را بدین تفصیل یاد کرده است: «شهرستان ری، اصفهان، همدان، دینور، نهاوند، مهرجانقذف، ماسیدان، قزوین». و در این تقسیمات شهرزور جزء شهرستان دینور می‌باشد. (۲۶)

ابوالفداء نیز از شهرزور به تفصیل سخن رانده و آنرا از بلاد «ناحیه الجبال» دانسته است، و گویا در زمان او در سال ۷۵۰ هجری، دیگر نام «الجبال» روی در فراموشی داشته و این منطقه به «عراق عجم» در نزد عامه مردم شهرت یافته است. (۲۷) مسعر بن مهمل نیز می‌گوید: شهرزور عبارت از مجموعه شهرها و دیه‌های بسیار است و شهر مرکزی آنرا در این زمان (زمان مسعر) : «نیم ازرای»

۲۳- نك : انجمن آرای ناصری (ش)

۲۴- نك : البلدان تألیف ابوبكر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی ترجمه مسعود تهران ۱۳۴۷ ص ۱۲.

۲۵- نك : كرد و پیوستگی نژادی ص ۲۷-۴۶.

۲۶- نك : فلسفه در ایران باستان تألیف سید محمد کاظم امام - تهران ۱۳۵۳ ص ۵۳.

۲۷- نك : تقویم البلدان تألیف عمادالدین اسماعیل ابن شاهنشاه ابوالفداء پاریس ۱۹۴۱ ص ۴۱۴.

می گویند، این شهر دیوار استواری دارد که پهنای آن هشت ذرع می باشد. و در شهرستانهای شهرزور شهر دیگری می باشد بنام «شیز» و میانه این دو شهر، شهر کوچکی هست بنام دزدان، در اندرون این شهر دریاچه هست که آب آن از شهر بیرون می رود، پهنای دیوار باروی این شهر نیز به اندازه ای است که سواری برفراز آن می تواند تاخت کند. بیشتر مردم شهرزور کرد می باشند. از ناحیه شهرزور آن اندازه از دانشمندان، فقها، قضاة، اعیان و بزرگان برخاسته که از شمار بیرون است. (۲۸)

حمداله مستوفی قزوینی که در قرن نهم هجری می زیسته می نویسد: شهرزور از اقلیم چهارم است، طولش از جزایر خالدا فاک و عرض از خط استوالدک، قصبه آنرا دراول «نیم از راه» گفته اند، یعنی: نیم راه مداین تا آتشکده آذربایجان، قبادبن فیروز سامانی ساخت. (۲۹)

بارتولد خاورشناس روسی درباره شهرزور با استفاده از منابع مختلف می نویسد: راهی که به شهرزور می رفت در نزدیکی قصر شیرین از جاده عام جدامی شد. ایرانیان شهرزور را (نیم راه) هم می گفتند، زیرا نیمه راه میان مداین پای تخت قدیم ایران و «شیز» آتشکده بزرگ آذرآبادگان که امروز در جنوب آذربایجان خرابه های آن به تخت سلیمان معروفست واقع شده بود. (۳۰)

۲۸- نک : معجم البلدان تألیف یاقوت حموی باهتمام وستنفلدلیپرگک ۱۸۷۳ ج ۳ ص ۳۴۱.

۲۹- نک : نزهة القلوب تألیف حمدالله مستوفی قزوینی باهتمام لسترنج لیدن ۱۹۱۵ ص ۶۱-۶۲.

۳۰- نک : نک : تذکرة جغرافیائی تاریخی ایران تألیف بارتولد تهران ۱۳۴۳ ص ۲۶-۲۶۰.

شینز که ابن مهلهل آنرا یکی از شهرهای شهرزور دانسته در جایی بنام تخت سلیمان در سی کیلومتری تکاب افشار آذربایجان واقع شده و یاقوت به نقل از سفرنامه ابن مهلهل می نویسد: شینز در کوه در میان مراغه و زنجان به نزدیکی شهرزور و دینور واقع است، در آن کوه معادن طلا و نقره و جیوه و سرب و زرنیخ و جمست موجود است. دیوارهای شهر دریاچه عمیقی را احاطه کرده است. در شینز آتشکده ای برپاست که نزد اهالی بسیار مقدس است و تمام آتشدانهای مقدس زرتشتیان مشرق و مغرب از همین آتش برافروخته می شود در بالای گنبد آن هلال نقره نصب است که طلسمی تصور می شود چندین تن از امراء خواستند که آنرا بکنند اما موفق نشدند بخصوصه چیزی که در این جا جالب دقت است این است که این آتش مدت هفتصد سال است که مشتعل است نه خاکستری از آن می ماند و نه خاموش می شود می گویند که این شهر را پادشاه هرمز از سنگ و آجر بنا نهاد این آتشکده و عمارات بلند و باشکوه اطراف آن را او برپا ساخت. (۳۱)

آتشکده آذرگشسب که یکی از آتشکده های معروف ایران باستان است در این شهر بوده و خرابه های آن هنوز هم نمایان است. جکسن می گوید: این آتشکده در جایی برپا بود، که اکنون خرابه های تخت سلیمان معروف هست و فاصله آن از ارومیه (ورمی) و همدان یکی است. پادشاهان ساسانی در ایام سختی به زیارت این معبد می شتافتند. وزیر و مال و ملک و غلام در آنجا نذر می کردند. و هرام پنجم منگمهای قیمتی و تاجی را، که از خاقان و زنش گرفته بود، به این آتشکده فرستاد. خسرو اول نیز این عطا را نمود. خسرو دوم نذر کرد، که

۳۱- نک : یشت ها گزارش پورداود ج ۲ تهران ۱۳۴۶ ص ۲۵۱.

اگر موفق به مغلوب نمودن و هرام چوبین بشود، زینت‌های زروهدیه-
 های سیم به آتشکده آذرگشسب بفرستد و به وعده خویش وفا کرد.
 مسعودی ویرانه‌های آن معبد را وصف می‌کند و می‌گوید: در شهر
 شیز آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون هست، که کرات سماوی
 و ماه و ستارگان و عوالم بروبحرو اراضی مسکون و نباتات و حیوانات
 و سایر عجایب را نشان می‌دهد. شاهنشاهان آتشکده در این شهر
 داشتند که در عهد همه سلسله‌های ایران مقدس و محترم بود و
 پادشاهان ایران هنگام رسیدن به پادشاهی باکمال احترام پیاده
 به زیارت این معبد می‌رفتند و نذرها می‌کردند و هدیه و خواسته
 بسیار به آنجا می‌بردند. (۳۲)

شهرزور که در گذشته دارای شهرها و بخشها و روستاهای
 بی‌شماری بوده اکنون در میان عامه مردم بر بخش کوچکی از دینور
 و اورامان و کرمانشاه و کردستان عراق آن سوی مرز اطلاق می‌گردد.
 شمس سامی در قاموس اعلام می‌نویسد: شهرزور یکی از شهرستان-
 های سه‌گانه استان موصل بشمار می‌رود، و در جانب شرقی دجله
 به شکل هلالی از شمال به جنوب واقع شده است. از سوی شمال غرب
 به خود شهر موصل، و از طرف شمال شرق باستان وان، و از جانب
 خاور به سلیمانیه و از سوی جنوب به بغداد محدود است. دجله از
 سوی باختر شهرزور، و زاب اعلی در طرف شمال، و دیاله در جانب
 جنوبی آن جریان دارد. زاب اسفل از شهرستانهای سلیمانیه وارد
 شهرزور شده، از شمال شرق به سوی جنوب غرب جریان می‌یابد، و
 آنرا قطع می‌کند. يك نهر دیگری بنام شط الاعظم، در قسمت جنوبی

۳۲- نك : ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفیسور آرتور کریستن سن ترجمه
 رشید یاسمی تهران ۱۳۵۱ ص ۱۸۹-۱۹۰.

شهرزور، از شمال به جنوب جریان یافته، بمانند دیگرانهار آن سامان به دجله منتهی می گردد. (۳۳)

شهرزور سرزمینی است کوهستانی، و قره طاغ، جبل عالی، کوشک طاغ، جبل حمزین، قره کوشک از کوههایی است که در آن سامان ممتد. هوایش معتدل و خاکش منبت می باشد، و کرکوک عاصمه آن بشمار می رود. بطور کلی دارای یک هزار و صد و پنجاه ده و هشتاد و نه هزار جمعیت است. قسمت عمده مردم شهرزور کرد می باشد، و تعدادی از نفوس آن عرب و ترک و نیز گروهی کلدانی و یهودی است. از محصولاتش: گندم، جو، برنج و توتون را می توان شمرد، و نیز دارای باغهای میوه بسیار، مخصوصاً درختان لیموی آن جلب توجه می کند. کانهای نفت به کثرت وجود دارد، و استخراج می گردد. آبهای معدنی نیز در این سرزمین فراوانست. از مصنوعاتش اسلحه سرد، و از منسوجاتش گلیم و بعضی پارچه های نخی شهرت دارد، اغنام و احشام آن فراوانست. خطه شهرزور در دوران خلافت عباسیان نیز شهرت داشته است، و در مدارس بغداد و شام فقهای آن نامبردار بوده اند. معروفست که در عهد قدیم شهری بنام شهرزور وجود داشته است، که اینک سرزمین مورد بحث نیز بنام آن خوانده می شود، ولی در این ایام هیچگونه نشانه ای حتی از آثار مغروبه آن مشهود نمی باشد. (۳۴)

شهر شهرزور بنابه گفته معمرین قسمت جنوب غربی آن در زیر آب سد دربندی خان واقع در سلیمانیه عراق فرو رفته است و فعلاً هیچگونه آثاری از آن بجا نمانده است. ولی ریج که در سال

۳۳- نک : قاموس الاعلام تالیف شمس سامی استانبول ۱۳۰۸ هجری ج ۳ ص ۲۲۰۲-۲۲۰۳.

۳۴- نک : همان مأخذ ص ۲۲۰۴.

۱۸۲۰ به آن دیار رفته در سفرنامه خود از آثار و بناهای شهرزور یاد کرده و آنها را به زمان ساسانیان نسبت داده است. (۳۵)

استاد دکتر محمد صدیق مفتی زاده در یادداشت‌های خود درباره شهرزور می نویسد: محوطه کنونی جلگه شهرزور که از جنوب به دامنه رشته کوه بامو Bamo و از غرب به دامنه رشته کوه‌های قره داغ و از شمال به دامنه رشته کوه‌های شاربازیر و از شرق به دامنه کوه شاهو محدود است، طبق آثار موجود باستانی جایگاه شهر بزرگی بوده که تا آغاز حمله اعراب قسمتی از آن شهر آباد بوده است. در وجه تسمیه این شهر احتمال دارد از (شاری زور) آمده باشد که به معنی (شهر انبوه و پر جمعیت) و یا شهری که مرکز قدرت و حکومت بوده است. ضمناً چنانکه سینه به سینه روایت شده این شهر بناشده زور پسر ضحاک است. این دیار بنابه مدارك تاریخی از سوی شرق به اورامان و از سوی غرب به مریوان و از سوی شمال به اربیل و از سوی جنوب به دجله محدود بوده است. (۳۶)

از متن اشعار پوست پاره کهنه‌ئی که نود سال پیش در روستای هزارمیرد استان سلیمانیة عراق بدست آمده چنین استنباط می شود که در آغاز پیدایش اسلام، اعراب به شهرزور تاخته اند و مردم آن دیار در مقابل آنان قتل‌عام کرده و دست به دفاع و حمله زده اند که در نتیجه عده زیادی از آنان کشته شده اند. در این پوست پاره چهار بیت شعر به خط پهلوی نوشته شده و برابر داوری دانشمندان وابسته به همان آغاز اسلام و یورش اعراب به ایران است. (۳۷) در

۳۵- نك : رحلة ریچ فی العراق عام ۱۸۲۰ ترجمة بهاء الدین نوری بغداد ۱۹۵۱ ص ۵۷.

۳۶- یادداشت‌های خطی دکتر صدیق مفتی زاده (استاد دانشگاه).

۳۷- نك : کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی اوص ۱۲۰-۱۱۹ و نك : تاریخ مردوخ

این سرودها آمده است: آتشکده ها ویران شدند و آتشها خاموش گشتند، بزرگ بزرگان خود را نهان کرد، ستمکاری تازیان باخاک ویران کرد، روستاها را تاشهرزور، زنان و دختران به بردگی رفتند، آزاد مردان به روی خون غلطیدند، کیش و روش زرتشت بی کس ماند، اهورامزدا به هیچکس مهر نورزید. (۳۸)

بنابه مدارك تاريخی، شهرزور در اوائل اسلام سرزمینی آباد و سرسبز و خرم بوده و مردمانش گله ها و احشام زیادی داشته اند، پادشاه این دیار که فرخ نام داشته پیرو آئین زردشت بوده و در (مجین) یکی از شهرهای شهرزور فرمانروائی می کرده، وی دارای دژی استوار و سپاهی بی شمار بوده و اکثر مردم از فرمان او اطاعت می کردند. در سال ۲۰ هجری گروهی از سپاهیان عرب به فرماندهی خالد بن ولید به شهر زور می تازند و برای تصرف آن دیار مدتها تلاش می کنند. فرخ شاه که محوطه (رستم) و نقاط دیگر را از دست می دهد و در شهر مرجین حصار می گیرد و با دلاوری و رشادت بسیار دفاع می کند و در برابر تازیان پایداری و استقامت نشان می دهد. و با اینکه گروهی از سوی اباعبیده جراح به کمک سپاهیان اسلام می شتابند باز مردم شهرزور سرسختانه در مقابل تازیان پایداری می کنند و آنان را به ستوه می آورند. سرانجام فرخ شاه کشته می شود و مسلمانان پیروز می شوند و مردم را مسلمان می کنند. مورخین نوشته اند مردم دیگر

→ تالیف آیت اله مردوخ کردستانی تهران ۱۳۳۳ ص ۵۰ و همچنین در: میژووی نه ده بی کوردی ص ۱۳۰.

۲۸- هورمزگان رمان آثران کژان
زورکار ارب کرده خاپور
شن و کنیکان ودیل بشینا
روشت زردشتره مانوه بی کس
ویشان شاردوه گوره کورکان
کناوپالهیی هتا شارزور
میرد آزا تلی و روی هوینا
بزیکا نیکا هورمز و هیوچ کس

شهرها و روستاهای شهرزور منجمله (سیناجان) و (شیدر) و
(شارستین) و (گرمکان) برای جلوگیری از کشت و کشتار و خونریزی
و ویرانی و خرابی شهر بدون جنگ و کشت و کشتار تسلیم شدند و
اسلام آوردند. (۳۹)

۳۹- نك : كوردستان و نایینی ئیسلام دانه‌ری ملارؤف سلیم حویزی بغداد ۱۹۰۷
ص ۸۸.

راز آفرینش در نزد کردان یارسان (اهل حق)

مسأله تکوین و راز آفرینش و مسأله نخستین فرمانروا و نخستین انسان و مشیه و مشیانه که از عقاید دینی ایرانیان قدیم است در نزد کردان یارسان بسیار حایز اهمیت می باشد. هرچند در این باره در برخی از کتابها اشاراتی مختصر شده است، اما باین وصف این اشارات آگاهیهای بسنده ای به ما نمی دهند و اطلاعات ما در این مورد اغلب با روایات نامه سرانجام و متون قدیم گورانی حاصل می شود. نگارنده برخود لازم دانست که در باره تاثیر جلوه ای از جلوه های ادیان کهن ایرانی که هم اکنون در حیات دینی طوایف گوران (۱) می تابد به گفتگو پردازد تا پژوهندگان و پویندگان آئین های باستانی ایرانی از آن بهره مند گردند. (۲)

۱- گوران. Gorân : نام طایفه ای است که در غرب کرمانشاه سکونت دارند و دارای شش تیره به نامهای : «قلخانی، بی بیانی، نیریژی، گهواره، کانی زنجیری، ریزه و» می باشند. مرکز آنان گهواره است و همگی به گویش گورانی که یکی از گویشهای کردی است گفتگو می کنند و پیرو آئین یارسان (اهل حق) می باشند. این عده همه جا به رعیتی و کشاورزی اشتغال دارند. (تاریخ مردوخ ج ۱ ص ۱۰۸).

۲- برای آگاهی بیشتر در این مورد رجوع کنید به : تذکره اعلی باهتمام ایوانف تهران ۱۳۳۸ ص ۴ و همچنین نک : سروده های دینی یارسان ترجمه ماشاءاله ←

کردان یارسان که به تناسخ اعتقاد دارند معتقدند که آدمی از آغاز آفرینش تا روز پسین هزار و یک پیکره عوض می کند و عقاید آنان در خصوص آفرینش و مسأله تکوین نیز مبتنی بر همین عقاید است. چنانکه در نامه سرانجام که نامه دینی یارسان می باشد آمده است: « خدا در درون دری بود و از در بیرون آمد و به فرمان او در پاشیده شد و از پاشیدگی آن دودی برخاست و آسمان و زمین و ستارگان و ماه و خورشید و شب و روز پدید آمد، و چون سراسر جهان آب بود، آبها را در یکجا گرد آورد و دریا و خشکی را از هم جدا کرد و بر روی زمین روئیدنیها و درختهای گوناگون رویاند و در دریا ماهیها و جانداران متنوع آفرید، پس از آن از کف دریا گوهری بماساند و تخت خویش را پدید آورد و نام خود را خداوندگار نهاد. (۳) سپس بخشی از روان جاودانی خود را جدا کرد و فرشتگان و بندگان را با نیروی خود به نامهای هفتن و چهلتن و چهلچهلتن و هفتوانه و هفت خلیفه و بیست و هزار غلام و بیون غلام را از آن آفرید. پاسبانی زمین و آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و باد و هوا و آب و گیاه و آتش و فلزات را به هفتن سپرد و نگهبانی بندگان دیگر خود را هم به هفتوانه داد، پس از آن خداوندگار با یکی از هفتتن هفت طبقات آسمان را به نامهای: «لوح صدف، لوح عقیق، لوح گوهر، لوح در، لوح یاقوت، لوح مرجان، لوح الست» گشت و هر طبقه ئی را که سیر می کرد فرشتگان آسمانی گردهم می آمدند و جشنی

→
سوری تهران ۱۳۴۴ ص ۲۲ و نک: شاهنامه حقیقت اثر حاج نعمت اله مکرری
باهتمام دکتر محمد مکرری تهران ۱۳۴۵ ص ۳۴.
و نک:

L'esoterisme kurde. par. M. Mokri. Paris. 1966. P. 9

۳- نسخه خطی خرده سرانجام (بخش اول)

معنوی برپا می کردند تا خداوندگار و فرشته مقرب او به میانشان بروند، و چون نیاز درویشان برآورده می شد یکی از حاضرین خود را قربانی می کرد و قربانی را میان حاضرین تقسیم می کردند. (۴) پس از این گشت و گذار معنوی خداوندگار به هفتن دستور داد مشتی خاک از زمین بیاورند تا آدمی را بیافرینند، هفتن بنا به فرمان خدا به زمین رفتند و دیدند که خاک زارزار می گرید و می گوید: زنهار تاب و توان آدمی شدن را ندارم. هفتن به سوی خداوند بازگشتند و چگونگی را برایش بازگو کردند، خدا به فرشته مرگ اشاره کرد که بی درنگ مشتی خاک از زمین بیاورد، فرشته مرگ به زمین رفت و اندکی مهر نورزید و مشتی خاک به پیشگاه خداوندگار آورد و در جلو او نهاد. (۵)

هفتن به فرمان خدا آن مشتی خاک را خمیر کردند و با سه عناصر دیگر یعنی آب و باد و آتش آن را آمیخته کردند و آنگاه خداوندگار آدم را از روی راستی و درستی و نیاز به پیکره خود آفرید و بدینسان خلقت عالم و انسان درشش دوره انجام شد و پس از آفریده شدن آدم در دنباله آن که آغاز روز نوروز بود، خداوندگار بر تخت و اورنگ خداوندگاری جای گرفت و هفتن و چهل تن و بیور هزار غلام و بیون غلام در پیشگاه او بزمی آراستند و برای آرامش و شادمانی خود آن روز را جشن گرفتند. (۶)

خداوندگار خواست که گوهر خود را در پیکره آدمی مهیمن کند و زمانها و قرن ها گذشت تا اینکه گوهر خود را در قالب علی علیه السلام

۴- نسخه خطی خرده سرانجام (بخش دوم)

۵- همان ماخذ (بخش سوم)

۶- همان ماخذ (بخش چهارم)

آمیخته کرد و دین اسلام را پدید آورد و هفتن و هفتوانه و دیگر فرشتگان را در پیکره‌های گوناگون هم پدیدار کرد، پس از آن گوهر خداداد کالبد بهلول و بابا سرهنگ و شاه خوشین لرستانی و بابا ناووس تابید و در سده هشتم هجری در تن سلطان اسحاق تجلی کرد و اسرار آئین یارسان را آشکار ساخت. (۷)

آفرینش و خلقت عالم و انسان بنا به مندرجات آوستانی در شش مرحله انجام شده است که آنرا گاهنبار یا گاهانبار گویند. در خرده آوستا قطعه‌ای است به نام (آفرینگان گاهنبار) که درباره هنگام آداب و رسوم جشن‌های شش گاهان بارمی باشد، این قطعه آوستائی به همراه ادعیه‌ای دیگر نیز خوانده می‌شود. (۸)

نام این شش گاهانبار به ترتیب چنین یاد شده: یکم میدیوزرم: که به معنی میان بهار است و یادآور هنگامی از بهار که روی زمین سبز و خرم و نخستین گاهان بار و روز آغاز آفرینش است و برابر گاه شماری باستانی در پانزدهم اردی بهشت ماه می باشد. در این هنگام آسمان آفریده شده است. دوم میدیوشم: که به معنی میان تابستان است و هنگام درو گیاه را می‌رساند، این گاهان بار در پانزدهم تیر ماه می باشد و در این روز آب آفریده شده است. سوم پتیش همیه: که به معنی دانه آور و یادآور هنگام خرم و دانه به دست آوردن است و این گاهان بار در پانزدهم تیر ماه می باشد و در این روز زمین آفریده شده، چهارم ایاترم: این گاهان بار در پایان مهر ماه می باشد و هنگام آفریده شدن روئیدنی‌ها می باشد. پنجم مئیدیا ئیری: که در بیستم دی ماه می باشد و در این هنگام جانوران آفریده شده‌اند، این

۷- همان مأخذ (بخش پنجم)

۸- نك : فرهنگ نامهای آوستا تألیف هاشم رضی تهران ۱۳۴۶ ص ۱۱۲۱.

گاهان بار بنام سرده نیز یاد شده که به معنی باران‌زا، یا هنگام فرود آمدن باران یا هنگام سرما است و باز هم میانه‌های دی ماه را می‌رساند که برف‌های سخت و سنگین می‌بارد و هوا سرد می‌شود. ششم همس-پت مدم: این گاهان بار که پایان دوره آفرینش است، برابر شدن شب و روز و نمودار فرارسیدن نوروز و آغاز بهار است که شب و روز در آن هنگام برابر می‌شود و در این گاهان بار آدمیزاد آفریده شده و دنباله آن آغاز جشن نوروز می‌باشد. (۹)

در برهان قاطع نیز آمده است. که گاهنبارها شش روزی است که خدای تعالی عالم را در آن آفرید و مجوس در کتاب زندازردشت نقل می‌کنند که حق سبحانه و تعالی عالم را در شش گاه آفرید و اول هرگاهی نامی دارد و در اول هرگاهی جشنی سازند، و گاه گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد و آن خور روز باشد که روز پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است. گویند که یزدان از این روز تا چهل روز آفرینش آسمانها را به اتمام رسانید، و گاه گاهنبار دوم میدیوسمه نام دارد و آن خور روز است که یازدهم تیر ماه قدیم باشد. گویند که یزدان از این روز تا شصت روز آفرینش آب را تمام کرد، و گاه گاهنبار سیم پیتی سیم نام دارد و آن آشتاروز است که بیست و سیم شهریور ماه قدیم باشد. (۱۰)

گویند که یزدان از این روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را به اتمام رسانید، و گاه گاهنبار چهارم ایاتهریم نام دارد و آن

۹- نک: جشن نوروز «جشن آفرینش آدمیان» نوشته: م. ازرنک تهران ۱۳۵۱ ص ۱۹-۲۴ و همچنین نک: نوروز در میان کردها گردآورده نگارنده تهران ۱۳۵۰ ص ۱۱-۵.

۱۰- نک: برهان قاطع تألیف ابن‌خلف تبریزی باهتمام محمد عباسی تهران ۱۳۴۴ ص ۹۷۲.

آشتاروز است که بیست و ششم مهرماه قدیم باشد و گویند یزدان از این روز تا سی روز آفرینش نبات و اشجار و رستنیها را به اتمام رسانید، و گاه گاهنبار پنجم میدیاریم نام دارد و آن مهرروز است که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد. گویند که یزدان از این روز تا هشتاد روز حیوانات را بیافرید و حیوانات چرنده و پرنده دوصد و هشتاد و دو نوع است از این جمله يك سد و هفتاد و دو چرنده و يك صد و ده نوع دیگر پرنده، و گاه گاهنبار شش هسپتمه دیم نام دارد و آن اهنود روز است که روز اول خمسه مسترقه قدیم باشد. گویند که یزدان از این روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم علیه السلام کرد و مبادی این ایام پرتقدیری است که خمسه مسترقه را در آخر بهمن ماه افزایند و بهمن ماه را سی و پنج گیرند. (۱۱)

در تورات نیز آمده است: که خدا در آغاز آسمانها و زمین را آفرید، زمین تهی و ناآباد بود، تاریکی روی دریاها را گرفته بود، خدا گفت روشنائی بشود، روشنائی شد، روشنائی را از تاریکی جدا کرد، خدا روشنائی را روز نامید و تاریکی را شب، شام بود و بامداد بود روز نخست. خدا گفت سپهری باشد در میان آبها تا آنها را از هم جدا سازد. خدا سپهر را ساخت و آبهای زیر سپهر را از آبهای بالای آن جدا کرد. خدا سپهر را آسمان نامید. شام بود و بامداد بود روز دوم. خدا گفت آبهای زیر آسمان در یکجا گرد آیند و خشکی نمایان گردد. چنین شد. خدا خشکی را زمین نامید و گردآوری شده آبها را دریا نام گذاشت. خدا گفت زمین روئیدنیها را برویاند، گیاهی که تخم بیاورد، درخت میوه ای که میوه بدهد. زمین روئیدنیها را برویاند، گیاه تخمدار تخم آورد، درخت میوه هم میوه داد، شام بود

۱۱- نك : همان مأخذ برهان قاطع ص ۹۷۳.

و بامداد بود روز سوم. (۱۲)

خدا گفت آفتاب و ماه در آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و نشانی‌ها باشند برای زمانها و روزها و سالها. خدا آفتاب و ماه آفرید. آفتاب را برای فرمانروائی روز و ماه را برای فرمانروائی شب و ستارگان. خدا آن دورا در آن گذاشت تا بر زمین روشنائی دهند. شام بود و بامداد بود. روز چهارم. خدا گفت آبها از انبوه جانداران پر شود و پرندگان بالای زمین بر آسمان پرواز کنند. پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را که آبها از آنها پر شد و همه پرندگان بالدار را، خدا دید که نیکوست. خدا آنها را افزایش داده گفت بار و روزیاد شوید و آبهای دریا را پر سازید و پرندگان در زمین زیاد بشوند. شام بود و بامداد روز پنجم. (۱۳)

خدا همه گونه جانوران را در زمین بیافرید. سپس گفت: آدم را به پیکره خودمان و همانند خودمان بسازیم تا بر زمین و به همه جاندارانی که در آن هستند فرمانروائی کند. پس خدا آدم را به پیکره خود و همانند خود بیافرید. ایشان را نرو ماده آفرید. خدا آنان را فزونی و برکت بخشید و گفت: بار و روزیاد شوید و زمین را پر سازید و در آن فرمانروائی کنید. خدا گفت همانا همه گیاهان تخم‌داری که بر روی زمین است و همه درختانی که در آنها میوه درخت تخم‌دار است به شما دادم تا برایتان خوراک باشد. خدا هر چه ساخته بود دید بسیار نیکوست. شام بود و بامداد بود روز ششم. (۱۴)

در قرآن پاک نیز در شش جا به شش روز آفرینش بر می‌خوریم. (۱۵)

-
- ۱۲- نك : تورات، سفر پیدایش، باب اول، آیات ۱ تا ۱۴.
۱۳- نك تورات، سفر پیدایش، باب اول، آیات ۱۴ تا ۲۴.
۱۴- نك : تورات، سفر پیدایش، باب اول، آیات ۲۴ تا ۳۱.
۱۵- قرآن، سوره یونس آیه ۳ و سوره هود آیه ۸ و سوره های فرقان و سجده و قاف.

چنانکه در سورة اعراف خداوند می فرماید: پروردگار شما آنچنان خدائی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، و سپس بر تخت جای گرفت. (۱۶)

در باره آفرینش آدم که روایتی از سرانجام نقل کردیم باروایات اسلامی تطبیق می کند، چنانکه در تفسیر طبری آمده است که: خدای تعالی به زمین الهام فرمود که از تو خلقی به وجود خواهم آورد که بعضی از ایشان فرمان مرا خواهند برد و اهل بهشت خواهند بود و بعضی هم نافرمانی خواهند کرد و مستحق آتش خواهند شد. آنگاه جبرئیل و میکائیل به ترتیب مأمور شدند تا مشتی خاک از زمین را برای آفرینش آدم بردارند، اما زمین، از آتش هراسان شد و در برابر ایشان به خدا پناهنده گردید تا سرانجام، مأموریت به ملك الموت اعطا شد. وی در مقابل استغاثه زمین گفت: معاذالله که من از فرمان حق سرباز زنم. ملك الموت از قسمتهای مختلف زمین مشتی خاک فراهم کرد و اختلاف صورت و رنگ آدمیان ناشی از اختلاف جنس خام آدم است. آنگاه خاک با آب آمیخته شد و آب این گل نیز مخلوطی از آبهای شور و شیرین و تلخ بود و اختلاف اخلاق و ادیان را موجب گردید. (۱۷)

در برخی از سرودهای نامه سر انجام، آدم یا نخستین انسان تر بنام مشیه Mashya و نخستین انسان ماده بنام مشیانه Mashyâna ذکر شده است چنانکه شاه خوشین لرستانی (۶۰۶-۶۱۷ هـ) که چهارمین مظهر الوهیت در آئین یارسان بشمار می رود، در این باره در یکی از دو بیت هایش به یکی از پیروان خود بنام پیرشهریار

۱۶- قرآن، سورة اعراف، آیه ۵۲-
۱۷- نک: تفسیر الطبری ج ۱ ص ۱۵۶.

می گوید: ای پیر شهریار پاک، سو گند به قلعه کنگاور که اینک باخاک
یکسان شده، ما از میان در درژرفای دریا پدیدار شدیم، و چون
مشیه را آفریدیم خود نیز در پیکره او ظهور کردیم. (۱۸) در بند
دیگر با یکی از مریدانش بنام خاتون می به گفتگو می پردازد و می-
گوید: ای خاتون می پاکیزه، من راستی را به تو دادم و شرط و
پیمان ازلی را به پیرردا دادم و نام مشیانه مرا به میان دری در دریا
برد. (۱۹)

سید محمد گوره سوار که در قرن هشتم هجری می زیسته و جزو
هفت ایزدان محافظ یا «هفتوانه» در آئین یارسان بشمار می رود در
سرودهایش به این موضوع اشاره می کند و می گوید: در روزگاران
پیش از آفرینش من پیکره ام سیمرغ (۲۰) بود، و نور و فروغ من تا
سرزمین چین روشنی بخشید، و من جدونیای مردم جهان بودم،
مشیاو مشیانه جامه و پیکره من بود و در این زمان هم پرده دار میان
خداوندگار و بنده ام و سکه ام رواج دارد. (۲۱)

۱۸- از چنی تومن شهریار بی گرد قلای کنگاور آنه بی و گرد
در نه تای دریا ایمه برآورد نامکهی مشیه ایمه برد او فرد

(نسخه خطی سرانجام، دوره شاهخوشین)

۱۹- ای می بی گرد، ای می بی گرد راستیم دا و تو ای می بی گرد
راستیم داو تو شرطمردا برد نام مشیانه ایمه برد او فرد

(نسخه خطی سرانجام، دوره شاه خوشین)

۲۰- سیمرغ: در اصطلاح یارسان کاملترین وجود بشری و عارفان کامل که به
نور ذات خداوندی متجلی شده اند گویند. (نامه سرانجام)

۲۱- یورتمن عنقا، یورتمن عنقا نه یانسه ازل یورتمن عنقا
نه قالب چین نوراژ مجیا جدو عالمی ازنان بییا
جامه ازبیا مشیانه و مشیا ایگانش نی پرده سکه ام بی روا

(نسخه خطی سرانجام، دوره هفتوان)

خلاصه مندرجات بندهشن درباره مشیه و مشیانه چنین است:

کیومرث نخستین بشر را اهورامزدا بیافرید، او مدت سی سال تنها در کوهساران بسر برد، در هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شده به واسطه پرتو خورشید تصفیه گردید و در میان خاک محفوظ بماند. پس از چهل سال از آن نطفه گیاهی به شکل ساقه ریواس به هم پیچیده در مهرماه و مهرروز هنگام جشن مهرگان از زمین بروئیدند، پس از آن از شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه یکدیگر بودند یکی نرموسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه. پس از پنجاه سال آن دو باهمدیگر ازدواج کردند و پس از نه ماه از آنان یک جفت نرو ماده پایه عرصه ظهور نهاد، اهورامزدا به مشیه و مشیانه کشتن گندم را آموخت و ایشان را به وسایل کشت و وزر آشنا کرد، علاوه بر این ایزدان مشیه و مشیانه به تهیه پوشاک و پرورش ستوران و بنای خانه و درودگری و زراعت نیز توفیق یافتند. این‌ها همه از ایشان به فرزندان به ارث رسید. (۲۲)

پیر شهریار اورامی که در سده چهارم و پنجم هجری می زیسته به این موضوع نیز اشاره می کند و می گوید: ای یاران، پادشاهم (شاهخوشین) از دانه ریواس پیدا شد و مشیه و مشیانه هم از خوشه گندم بیرون آمدند تا مردان گیاهی را آزمایش کنند. (۲۳)

پیدایش آدمی از گیاهان و مأخذ و منشأ گیاهی در روایات آفرینش که در دو بیت پیر شهریار به آن اشاره شده است، میان هند و اروپائیان

۲۲- نک : یشت‌ها گزارش پورداود تهران ۱۳۴۷ ج ۲ ص ۴۴ و همچنین نک : فرهنگ نامهای آوستا ص ۳۴۱.

۲۳- یاران جه ریواس، یاران جه ریواس پادشاه پیدایی جه دانه ریواس
مشیه و مشیانه بر آمان جه واس پری آزمایی میردان رواس
(نسخه خطی سرانجام، دوره شاهخوشین)

سابقه داشته است و این عقیده اکنون نیز در میان برخی از اقوام هندی رایج می باشد. (۲۴)

خان الماس سراینده قرن سیزدهم هجری یارسان اشعاری در وصف آفرینش دارد که بی گمان اقتباسی است از سرانجام و نقل آن خالی از لطف نیست. وی می گوید: آن زمان که هیچ چیز و افلاک و عرش و فرش نبود، سراسر جهان دریا بود، مولایم دری بود، در ته دریا، از دریرون آمد و جهان را مهیا کرد. (۲۵) نام خود را خداوندگار نهاد و عرش و کرسی و فرش را آفرید، سپس هفتاد هزار سال یکه و تنها بر روی آب دریا چوگان بازی کرد. (۲۶) نخست فرشتگان چهارگانه را آفرید، آنگاه آسمان و زمین را پدید آورد و از سر قدرت خود جهان را به وجود آورد، و هفت طبقه زمین را بر پشت ماهی محکم و استوار کرد. (۲۷) خداوند بزرگ از سر قدرت خویش، آخشایچ های چهارگانه را به نظر آورد و پس از گذشت مدت زمانی ذرات جهان را خلق کرد. (۲۸) ملك الموت بنا به فرمان خداوندگار مشتی خاک از

24- WINDISCHMANN : Zoroastrische studien. P. 216.

- | | |
|---|---|
| ۲۵- اوسا که نه لوح نه ثریا بی
مولا و در بی در و ته دریا | نه عرش و نه فرش جهان دریایی
و در بر آما جهان گرد مهیا |
| (سرودهای دینی یارسان ص ۷۳-۷۴) | |
| ۲۶- ناویش نیا و خاوندکار
هفتاد هزار سال تک و تنیا و فرد | عرش و کرسی و فرش اوسا د اقرار
و روی دلیاوه چوگان بازیش کرد |
| (همان مأخذ سرودهای دینی یارسان ص ۷۴) | |
| ۲۷- اول ایجاد کرچوار ملك هرچوار
جه سر قدرت درست کرد عالم | آسمان و زمین اوسا د اقرار
هفت طبق و پشت ماهی گرد محکم |
| ۲۸- و سر قدرت خالق کبیر
مدت عهدی بی و مابین ویرد | چوار جسه هرچوار آورد در نظر
ذرات عالم و خیال آورد |

زمین آورد و فرشتگان با چہار عناصر خمیر او را ساختند و بہ شکل مولایم پیکرہ اش را درست کردند. (۲۹)

واژہ در کہ در نامہ سرانجام و سرودہای خانالماس بہ آن اشارہ شدہ است، گنج پنہان بودن خدا را پیش از آفرینش جہان بہ یاد می آورد چنانکہ در حدیث قدسی از آن یادمی کند و از زبان خدامی-گوید: من گنج پنہان بودم، پس دوست داشتم کہ شناختہ شوم سپس مردم را آفریدم تا شناختہ شوم. اما بنا بہ گفتہ این تیمیمہ این حدیث سندی ندارد و تنہا زبانزد صوفیان و درویشان است. (۳۰) پس معلوم می شود کہ این حدیث ریشہ ایرانی دارد و در میان صوفیان و درویشان رایج شدہ است چنانکہ باباطاہر ہمدانی نیز در یکی از دوبیتی ہایش بہ این موضوع اشارہ می کند و می گوید: آنجا کہ من در دیدم، ہنوز دریانبودای یار، آنجا کہ من آفتاب خداوندی را دیدم، ہنوز جہان پیدا نبود ای یار، من از آن روز کہ بہ دامن تودست زدم، در گردونت پروپائی نبود ای یار. (۳۱)

خاتون سید حبیب شاہ کہ در سدہ ہشتم ہجری می زیستہ و از محارم سلطان اسحاق (مجدد آئین یارسان) بشمار می رود (۳۲) در پارہ ئی

۲۹- و فرمان شاعر رائیل لوا
و چوار عناصر خمیرش ساختن
چنی مشتی خاک جہ زمین آما
و شکل مولام قالبش ساختن
(نسخہ خطی دیوان خانالماس)

۳۰- «کنت کنزاً مخفیاً، فاحبت ان اعرف، فخلقت الخلق لکی اعرف» (احادیث مثنوی بہ جمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر تہران ۱۳۴۷ ص ۲۹).

۳۱- یا کم دردی ہنی دریا نبی یار
من از آن روبہ دامن تہ زد دست
یا کم خوردید کمان پیدا نبی یار
دگردونت پروپایی نبی یار

(سرودہای باباطاہر ہمدانی پیراستہ اورنگ تہران ۱۳۵۰ ص ۱۴۲)

۳۲- برہان الحق تألیف نور علی الہی بکوشش دکتر تقی تفضلی تہران ۱۳۳۳ ص ۴۶.

از سرودهایش سید محمد گوره سوار را مظهر آدم و خود را نمودار
فرزندش اندر می خواند و می گوید: در روزگاران پیش از آفرینش
پیکره ما مشهور بود، خداوندگار به سید محمد فرمان داد که ذاتش
به قالب آدمی رود، خاک برای آدمی شدن شیون و زاری کرد، و من
نخست برای بند کردن ذات در قالب بشری نغمه خوانی می کردم، ولی
سپس روانم در پیکره یکی از فرزندان اودمید و نامم اندر بود،
روانم در پیکره ها و قالبهای زیادی تجلی کرد و از همه چیز آگاهی
یافت. (۳۳)

واژه اندر که در سروده سید حبیب شاه به آن اشاره شده است
در آوستا ایندر Indar و اندر Andra و در ریگ و داهم اندر Andar
آمده است. در آوستا اندر در شمار دیوان و یاران اهریمن شده، چنانکه
در وندیداد از زبان زردشت چنین می گوید: من دیواندرا بیرون
می اندازم، از این خانه، از این برزن، از این بخش، از این کشور،
و از تن هر مرد و زنی که از جسد مرده ناپاک شده و از تن رئیس خانه،
رئیس برزن، رئیس بخش، رئیس کشور، و از تن همه مردمان نیک.
دیوها از این سو و آن سو در جست و خیزند. اندیشه دیوها به این سمت
و آن سمت نگران است. این دیوان عبارتند از اهریمن پرمرگ دیو
و دیوها دیواندرا. (۳۴)

اما در ریگ و داهم، اندر خدای جو و آسمان، موکل باران، پادشاه

۳۳- یورتمن مشهوری، یورتمن مشهوری محمد اول دریاش دستوری مظهری روی خاک گردشین نابشر از فرزندش بیم هم نامم اندر	نه یانه ازل یورتمن مشهوری ذاتش شی نه خاک بشر مظهری از بیم نغمه خوان پی قالب بندر دون و دون امام پی ورد هور
---	---

(نسخه خطی نامه سرانجام، دوره هفتاد و نه)

۳۴- نک : فرهنگ نامهای آوستا ج ۱ ص ۲۴۸.

خدایان، خدای آسمان نیلگون، خدای خدایان، جنگ کننده بادیوان، سازنده همه چیزها، خدای مخصوص اقوام آریائی یاد شده است. اندر دارای گرژی است که صاعقه در آن جای دارد و با آن گرز دیوهای تاریکی و خشکی را مغلوب می کند. (۳۵) در این قسمت با اساطیر آوستائی قابل مقایسه است. بویژه با تیشتری ایزد باران آور، بزرگترین کاری که ایندیره انجام می دهد، همان نبردهای او با ابرهاست که چون آنان از ریزش باران خودداری کنند، به صورت غرش رعد و شرار برق بر آنها حمله کرده و باران فرو می بارد. رقیب وی دیوی است بنام اهی Ahî که باری از او زخمی می شود. میل مفرطش به عصاره سوم Sōma که مسکراست و اعمال جنسی از مشخصات اوست و اصولاً در اغلب مشتقاتی که از این کلمه یعنی اندره درست می شود، يك معنی و مفهوم جنسی وجود دارد. (۳۶)

بایا بزرگ لرستانی که در سده چهارم و پنجم هجری می زیسته در یکی از دوبیتی هایش راجع به آفرینش مشیه و مشیانه عقاید مانویان را بیاد می آورد و می گوید: هنگامیکه روشنی و تاریکی با هم می جنگیدند، مشیه و مشیانه از فروغ خداوندگار، يك رنگ و يك رخت به وجود آمدند. (۳۷)

مانویان عقیده داشتند که در آغاز جهان نبود، تنها دو عنصر بود، عنصر روشنائی و عنصر تاریکی. عنصر روشنائی زیبا و

۳۵- نك : گزیده سرودهای ریگ ودا ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی تهران ۱۳۴۸ ص ۴۰۶.

۳۶- نك : فرهنگ نامهای آوستا ج ۱ ص ۲۵۰.

۳۶- اروچنی و تار، روچنی و تار او روستیزان روچنی و تار مشیه و مشیانه چه پرشه یاری يك رنگ و يك رخت برشین و دیاری

(نسخه خطی نامه سرانجام، دور، شاه خوشین)

نیکوکار و دانا بود، و عنصر تاریکی زشت و بدکار و نادان. قلمرو روشنائی در شمال بود و پایان نداشت. قلمرو تاریکی در جنوب بود و به قلمرو روشنائی می پیوست. شهریار جهان روشنائی «زروان» بود و برجهانی از فروغ و صفا و آرامش حکم می راند. در این جهان مرگ و بیماری و تیره گی و ستیزه نبود، همه نیکی و روشنی بود. در جهان تاریکی «آز» دیو بدخو و بدنهاد، فرمانروائی داشت. قلمرو آز به دیوان پلید و بدکار و ستیزه جو آکنده بود. این دو عنصر جدا می زیستند و جهان روشنائی از آسیب دیوان جهان تاریکی در امان بود، تا آنگاه که حادثه ای روی داد: يك روز «آزا» در ضمن حرکات دیو آسای خود به جهان روشنائی برخورد، جهانی دید روشن و زیبا و آراسته. خیره شده دل در نور بست و در صدد برآمد تا جهان روشنائی را تسخیر کند و گوهر نور را در برگیرد. پس با گروهی از دیوان به جهان روشنائی حمله برد. زروان، شهریار جهان روشنائی، آماده جدال نبود. برای نبرد با دیوان تاریکی و بازداشتن آنان دو خدای دیگر از خود پدید آورد. از آن دو «هرمزد» را که خداوندی جنگ آزما بود برای راندن دیوان فرستاد. (۳۸)

هرمزد پنج عنصر نورانی: آب و باد و آتش و نسیم و نور را سلاح جنگ کرد. آب و باد و نور و نسیم را به خود پوشید و آتش را چون تیغ در دست گرفت و به نبرد دیوان شتافت. اما از بدکنش زورمند بود و یاران فراوان داشت. آز در نبرد چیره شد و هرمزد شکست دید. آز و دیو ماده دیگر پنج عنصر نورانی را که به جای فرزندان هرمزد و در حکم سلاح وی بودند بلعیدند، سپس از باد و ماده همبستر

۳۸- نك : داستانهای ایران باستان نگارش احسان یارشاطر تهران ۱۳۵۱ ص ۶۹-۷۰ و همچنین نك : مانی و تعلیمات او اثر دیدن گرن ترجمه نزهت صفائی اصفهانی تهران ۱۳۵۵ ص ۷۷.

شد و آدم به وجود آمد و پس از آن حوا، هرمزد شکسته و بی یاور در قعر جهان تاریکی مدهوش افتاد. پس از زمانی هرمزد به خود آمد و از مادر خود که یکی از خدایان و آفریده زروان بود یاری خواست. خروش هرمزد جای گرفت و آنگاه زروان برای رهایی هرمزد خدایان دیگر از خود پدید آورد. «مهرایزد» که نیرومندترین این خدایان بود به مرز جهان تاریکی روان شد و وی را نداد داد. چون از هرمزد پاسخ رسید، برای پیکار با دیوان پنج فرزند از خود پدید آورد که نبرده ترین آنان ویس بد بود. ویس بد دیوان را شکست داد و آنان را در آسمانها به زنجیر کشید. و آنگاه آسمانها و کوهها را از پوست و استخوان آنان پدید آورد. دیوانی که ویس بد مغلوب کرد هنوز پاره ای از عناصر روشنائی را در دل خود پنهان داشتند، برای آنکه ذرات نور را از وجود ایشان بیرون کشد تدبیری اندیشید. چنان کرد تا از دیوان موجودهای دیگر پدیدار شوند. از تخمه دیوان نر در زمین پنج درخت روئید. درختان و گیاهان دیگر همه از این پنج درخت پدید آمدند. از تخمه دیوان ماده پنج جانور پدید آمد. جانوران این عالم از دویا و چارپا و پرنده و خزنده آبی از آنان به وجود آمدند. در هر یک از گیاه و حیوان شراره ای از گوهر نور پنهان است. این همان نوری است که دیوان پس از مغلوب ساختن هرمزد بلعیده بودند و اینک از وجود آنان به گیاه و حیوان انتقال یافته است. (۳۹)

بنابه سرودهای سده چهارم هجری نامه سرانجام، عالم ما از آمیزش روشنائی و تاریکی به وجود آمده و این دو عنصر همیشه باهم در ستیز و نبردند تا اینکه نیکی بر بدی و روشنائی بر تاریکی چیره می گردند و آنگاه نیک از بد و روشنائی از تاریکی جدایی شوند

۳۹- نك : داستانهای ایران باستان ص ۷۴ و نك : مانی و تعلیمات او ص ۷۸.

و به صورت نخستین بازمی گردند و در نتیجه ارزش و پایه نیکی بر بدی و روشنائی بر تاریکی بر همه نمایان می شود. (۴۰)

شاه نعمت الله جیحون آبادی مکرری که از رهبران فرقه شاه هیاسی قرن سیزدهم هجری یارسان است در باب آفرینش آدم پس از نقل روایت خلقت آدم، به وصف آفریدگان نورانی و ظلمانی نیز اشاره می کند و می گوید: اگر روشنائی و تاریکی، و بدی و نیکی برابر شوند دیگر روشنائی و تاریکی و نیکی بدی یکسان خواهند شد و فرقی باهم نخواهند داشت. از نیکان، زمانه روشن می شود و از تاریکی، جهان تاریک می شود. اگر شب نباشد ارزش و پایه روز آشکار نمی شود، و اگر بدی نباشد نیکی معلوم نمی گردد. هنگامیکه دو عنصر نیکی و بدی در مقابل هم قرار گیرند و آزمایش شوند، به نیکان بهره نیکی و به بدان بهره بدی و زشتی خواهد رسید. (۴۱)

با آنچه گفته شد راز آفرینش در نزد کردان یارسان ریشه و منشأ ایرانی و آریائی دارد، چنانکه مشاهده شد تاثیر ادیان زرتشتی و مانوی و عقاید ادیان سامی نیز در آن به خوبی نمایان و آشکار است. ضمناً یادآور می شود که شیخ امیرزوله ئی (از رهبران قرن سیزدهم هجری یارسان) درباره راز آفرینش و مسأله تکوین قصیده ای دارد که به

۴۰- نسخه خطی نامه سرانجام، دوره شاه خوشین.

۴۱- که چون نور و ظلمت برابر بود ز نیکان زمانه منور شود اگر شب نباشد چگونه ایام که گر بد نباشد به روی جهان چو نیک و بدان می شوند امتحان به خوبان ابد خوب گردد معیان	بدونیک دایم به همسر بود ز ظلمت جهان حال بدتر شود معین شود قدر او زین مقام چگونه معین شود نیکوان بهرگونه در دهر از این و آن به بدها همیشه زبده نشان
---	---

(شاهنامه حقیقت ص ۱۱۰)

نام پنجاه و دو کلمه شیخ امیر معروف می باشد. (۴۲) امیدواریم در آینده این قصیده را با شرح و تفسیر و حواشی ترجمه و در اختیار پژوهندگان ارجمند بگذاریم.

۴۲- برای اطلاع از این متن به بیژن و منیجه دکتان محمد مکرری پاریس ۱۳۴۵ مراجعه شود.

ایل بگی جاف بزرگترین پیشگو در جهان سرایندگی ادب کردی

سراینده‌ای، که سروده‌هایش را در زمان حیات خود افسانه می‌پنداشتند، گفته‌هایش امروز حقایقی است که با چشم می‌بینیم. وی از اوضاع اجتماعی و اختراعاتی که در آن روزگار وجود نداشته در قالب شعرهای خود خبر داده است، البته بعضی از این پیشگوئی‌ها به صراحت و برخی دیگر از طریق کنایه صورت گرفته است در حالیکه این سخنان در زمان زندگی وی جز خیالپردازی چیز دیگری تلقی نمی‌شده است.

ایل بگی در سال ۸۹۸ هجری در شهر زورمتولد شد و منتسب به ایل جاف است و به قولی مسلک یارسان را برگزیده است، از این رو بیشتر اقوام و دوستانش با او دشمن گردیده‌اند و در پی قتل او بر آمده‌اند. وی برای حفظ جان خود ناچار شد به سرزمین اورامان که جای محفوظی بوده و در آن زمان اکثر پیروان یارسان در آن محل می‌زیستند مهاجرت کند و بقیه زندگی خود را در آنجا بگذراند. وی در سال ۹۶۱ هجری در ۶۳ سالگی زندگی را بدرود گفته است. (۱)

۱- نگاه کنید به : بزرگان یارسان گردآورده نگارنده تهران ۱۳۵۲ ص ۳۵ و همچنین نك : میژووی نه‌ده بی کوردی نووسراوی علام‌الدین سجادی بغداد ۱۹۵۲ ص ۵۲۵.

موضوعی که قابل توجه است اینکه گویش گورانی در نزد گروه یارسان بسی مقدس است و پیشتر آثار نظم و نثر آنان به این گویش نوشته شده است البته افرادی که به این شیوه آشنا نبوده‌اند آثار خود را با شیوه کردی مادری خود می‌نوشتند، از جمله آنان ایل‌بگی بوده که باگونه‌ای از گویش کرمانجی جنوبی (جافی) اشعار خود را سروده است.

ایل‌بگی در اشعارش پیدایش نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هـ) و پیدایش قاجاریان (۱۲۰۹-۱۳۴۴ هـ) و پیدایش پهلوی (۱۳۴۵-۱۳۶۱ هـ) و فساد و ظلم و ستم آن دوره را هم پیش‌بینی کرده است و از نابسامانی‌ها و آشوب‌ها و هرج و مرج‌های دوره قاجاریان و همچنین از آزادی زنان و هشیاری و زیرکی آنان در کارهای اجتماعی نیز سخن به میان آورده است.

ولی در اینکه متن پیشگوئی‌های ایل‌بگی که در نسخه‌های خطی و چاپی موجود است دست نخورده باشد، جای تردید است. زیرا نگارنده چندین نسخه خطی که با تاریخهای متفاوت نوشته شده است بدست آورده‌ام در بعضی موارد جزئی باهم اختلاف دارند ولی شکی نیست که اصل کلی پیشگوئی منسوب به ایل‌بگی بوده است.

پیشگوئی از زمان بسیار قدیم در میان ایرانیان رایج بوده و بخشی از ادبیات دینی زرتشتی را هم پیشگوئی تشکیل می‌دهد، منجمله (زند و وهومن یسن) و بخشی از کتاب دینکرد و بندهشن و زرتشت‌نامه و جاماسب‌نامه نیز راجع به پیشگوئی است.

در برخی از کتابهای اسلامی نیز مانند (بحار الانوار) و (مظاهر الانوار) و (حلیة المتقین) و (نجم الثاقب) و (تبصرة العوام) پیشگوئی-هائی در باره آینده می‌بینیم که بیشتر آنها را به پیغمبر اکرم

صلی الله علیه وسلم وائمه اطهار علیهم السلام و عرفای دین نسبت داده اند. در آئین های دیگر نیز مانند کلیمی و مسیحی پیشگوئی هائی دارند و گاهی هم مشاهده می شود که تفسیر کنندگان آنها را با اوضاع زمان خود تطبیق داده و تعبیر کرده اند.

از سرودهای ایل بگی نسخه های متعددی در نزد نگارنده وجود دارد که صحیح ترین آنها نسخه ای است در سال ۱۲۷۱ هجری قمری نوشته شده است و ما برخی از سرودهای ایل بگی را از همین نسخه برایتان برگزیده ایم. ضمناً یاد آور می شود که شادروان (ادیب الممالک فراهانی) هنگامیکه در کرمانشاه بوده، زمانی به میان گروه یارسان (اهل حق) رفته است و برخی از پیشگوئی های ایل بگی را بدست آورده و آنها را با اشعار نغز و پرمغز به فارسی در آورده است که ما در زیر نویس ترجمه فارسی سرودها آنها را نقل می کنیم. در پایان باید بیفزائیم که در ترجمه سرودهای ایل بگی سعی شده است حتی المقدور بطور تحت اللفظی ترجمه و به فارسی ساده برگردانده شود که امید است مورد پسند عموم پژوهندگان و پویندگان ایرانی قرار گیرد.

من به قهولی گوران ده‌کهم
 قسه له ژیر هه‌وران ده‌کهم
 هه‌مووی له بو سوران ده‌کهم
 ئیطاءه‌تی ده‌وران ده‌کهم
 هه‌ر وا بووه‌و هه‌ر وا ده‌بی

min ba quwlî gorân dakam
 qisa la zhêr hawrân dakam
 hamûî la bo sorân dakam
 itâatî dawrân dakam
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی من به قول گوران رفتار می‌کنم
 و سخن از زیر ابرها می‌گویم
 همه‌اش را برای مردم سوران می‌گویم
 و اطاعت دوران را می‌کنم
 این چنین بود است و چنین خواهد شد.

آرم از قول بزرگان مهربون از زیر ابر	طاعت عالم کنم تا بشکنم بازار جبر
گرم کردم در تماشای پلنگ و شیروپر	منع نتوانم نمود از مردم بی‌تاب و صبر
اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان	

نه وسا ئه دای وه فا ده که م
 سه رم پر شور سه ودا ده که م
 ته ماشایی دونیا ده که م
 روو به طووری سینا ده که م
 هر وا بووه و هر وا ده بی

awsâ adây wafâ dakam

Sarim Pirr shor sawdâ dakam

tamâshâyî dunyâ dakam

rrû ba tûrî sînâ dakam

har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: آنگاه تقلید وفا می‌کنم
 و با سر پرز شور سودا می‌کنم
 تماشای دنیا را می‌کنم
 و روی خود را به طور سینا می‌کنم
 این چنین بود است و چنین خواهد شد.

سینه پر شور و فغان سر پر ز سودا می‌کنم
 همچو موسی روی خود را در طور سینا می‌کنم

روزگاری شد که من تقلید دنیا می‌کنم
 اهل دنیا را در این دنیا تماشا می‌کنم

اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

ئیران پر له ئاگر ده بی
 حوکمی سولطان قاهر ده بی
 ستم له خهلق صادر ده بی
 دهوره دهوره ی نادر ده بی
 هر وا بووه و هر وا ده بی

êrân pirr la âgir dabê
 hukmî sulltân qâhir dabê
 sitam la xallq sâdir dabê
 dawra dawray nâdir dabê
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: ایران پر از آتش خواهد شد
 حکم سلطان قاهر خواهد شد
 ستم از «سوی» مردم صادر خواهد شد
 دور دور نادر خواهد شد
 این چنین بود است و چنین خواهد شد.

شعله آتش در ایران سخت ظاهر می شود آشکار حکم از سلطان قاهر می شود
 هر زمان ظلم و ستم از خلق صادر می شود دور دور شاه عالمگیر نادر می شود
 این چنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

دهوران به دست قه‌جهر ده‌بی
 ته‌یموور له‌خه‌و‌خه‌به‌ر ده‌بی
 گه‌لی سهران بی‌سهر ده‌بی
 آشوب و شور و شهر ده‌بی
 ههر وا بووه‌و ههر وا ده‌بی

dawrân ba dast qajar dabê
 Taymûr la xaw xabar dabê
 galê sarân bâ sar dabê
 âshub u shorr u sharr dabê
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: دوران به دست قاجار می‌افتد
 تیمورشاه از خواب باخبر می‌شود
 بسی‌سهران بی‌سرمی شود
 آشوب و شور و هنگامه برپا می‌شود
 این چنین بود است و چنین خواهد شد.

دولت قاجار خواهد سکه زد بر سیم‌وزر
 با سرآید در صف میدان و سازد ترک‌سر
 برجهد تیمورشاه از خواب و گردد باخبر
 هر طرف بینی شرار فتنه و آشوب و شر
 این چنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

جیهان پر له غه و غا ده بی
 ئه دا که ری په یدا ده بی
 مونکر گه لی ریسوا ده بی
 فتنه و شہری بهرپا ده بی
 هر وا بووه و هر وا ده بی

jihân pirr la ghawghâ dabê
 adâ karê paydâ dabê
 munkir galê rîswâ dabê
 fitna u sharrê barpâ dabê
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: روی جہان پر از غوغا می شود
 کارسازی پیدا می شود
 منکر «حق» بسی رسوا می شود
 فتنہ ها و جنگ های برپا می شود
 اینچنین بود است و چنین هم خواهد شد

روی گیتی پر خروش از شور و غوغا می شود	منکر حق در حقیقت خوار و رسوا می شود
مدعی افزون زحد و حصر پیدا می شود	فتنه ها اندر صف این ملک پیدا می شود
اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان	

مەردان مەردی گەزاف دەکەن
 ھەم وە راستی خەلاف دەکەن
 قسان بە تیر قەلاف دەکەن
 بە ریگەیی دوور مەصاف دەکەن
 ھەر وا بوو و ھەر وا دەبی

mardân mardî gazâf dakan
 ham wa rastî xalâf dakan
 qisân ba tîr qalâf dakan
 ba rêgay dūr masâf dakan
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: مردان لاف مردی خواهند زد
 و به راستی خلاف هم می‌کنند
 سخنانشان را به وسیلهٔ مفتول آهن (سیم) خواهند گفت
 و با راه دور گفتگو خواهند کرد
 چنین بود است و چنین هم خواهد شد.

مردی مردم مبدل به گزاف اندر شود	راستی چون حارم کج درغلاف اندر شود
خلق را سرمایه ازلاف و خلاف اندر شود	گفتگوی مردمان با تلگراف اندر شود

اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

مانگ روویانی دهوله تی
 باده خورانی خه لوه تی
 کوتا لباس و سه رپه تی
 جامه سپی و خه ت خه تی
 هر و بووه و هر و ده بی

mâng rūyânî dawllatî

bâda xorânî xallwatî

kotâ libâs u sarpatî

jâma sipî u xat xatî

har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی: ماهرویان دولتی
 باده خوران خلوتی
 کوتاه لباس و سر برهنه
 جامه سفید و مخطط

این چنین بود است و چنین هم خواهد شد.

می فروشان اندرونی باده نوشان خلوتی	مشکمویان پادشاهی، ماهرویان دولتی
رخت سیمین مخطط همچو حور جنتی	جامه کوتاه و برهنه سر غزال تبتی

این چنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

ئیران وه کوو فره نگ ده بی
 پر نه قش و ره نگاره نگ ده بی
 کور وه کوو کچ قه شه نگ ده بی
 مایل به شوخ و شه نگ ده بی
 هر وا بووه و هر وا ده بی

êrân wakû farang dabê
 Pirr naqsh u rangâ rang dabê
 kurr wakû kich qashang dabê
 mâyl ba shox u shang dabê
 har wâ buwa u harwâ dabê

یعنی: ایران مانند فرنگ خواهد شد
 همه جا پر نقش و رنگارنگ خواهد شد
 پسر چون دختر قشنگ خواهد شد
 و به شوخ و شنگی تمایل پیدا خواهد کرد
 اینچنین بود است و چنین هم خواهد شد

در بر مردم نمانده غیرت و ناموس و تنگ
 چون زنان پوشند مردان جامه های رنگ رنگ
 مردان بینی تو چون دوشیزگان شوخ و شنگ
 دیده مست از خواب غفلت سرگردان از چهره و بنگ
 اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

خاسان وه بی وه طهن ده بی
 مورغان دوور له چه مهن ده بی
 شاهان وه بی کهن ده بی
 دهوران وه کامی زهن ده بی
 هر وا بووه و هر وا ده بی

Xâsân wa bê watan dabê
 murghân dūr la chaman dabê
 shâhân wa bê kafan dabê
 dawrân wa kâmî zan dabê
 har wâ buwa u har wâ dabê

یعنی : نیکان بی وطن خواهند شد
 و مرغان و پرندگان از چمن دور خواهند شد
 شاهان بی کفن خواهند شد
 و دوران به کام زند خواهد چرخید
 این چنین بود است و چنین خواهد شد.

جمله خاصان دور از شهر و وطن خواهند شد بلبان آواره از طرف چمن خواهند شد
 پادشاهان کشته بی غسل و کفن خواهند شد خسروان رند کم روزی بزن خواهند شد
 این چنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

نیوهی ئیران هی رووس ده بی
 تهوهی هیچ بی نامووس ده بی
 تهوسا زهریان له مس ده بی
 دین و ئیمان زور سس ده بی
 هر وا بووه و هر وا ده بی

nîway êrân hî rûs dabê
 awaq hîch bê nâmûs dabê
 awsâ zarryân la mis dabê
 dîn u îmân zor sis dabê
 har wâ buwa u har wâ dabê

نیم ایران به روسها واگذار خواهد شد
 آنچه اهمیت نداشته باشد ناموس خواهد شد
 آنگاه زرشان از مس خواهد شد
 دین و ایمان هم بسی سست خواهد شد
 این چنین بود است و چنین خواهد شد.

قولشان یکسر خلاف و عهدشان یکباره سست
 لاله‌هاشان خار و زرمس کارهاشان نادرست
 کس درین مردم درستی یا جوانمردی نجست
 نصف ایران روس برد ایرانی از آن دست بشست
 اینچنین بود است و خواهد شد چنین ای دوستان

موسیقی در نزد کردان یارسان (اهل حق)

موسیقی در گذشته در میان اقوام و طوایف ایرانی رونق بسزائی داشته است. بنا به اسناد و دستاویزهای تاریخی، مادها موسیقی را برای همراهی رقصهای دسته جمعی بکار می بردند. هخامنشیان نیز موسیقی را رواج دادند و هنرهای زیبا در دوره آنان پیشرفت مهمی کرد. موسیقی در دوره ساسانیان به اوج خود رسید و معروفترین آهنگسازان دوره خسرو پرویز، باربد و نکبسا و بامشاد بودند.

اختراع دستگاههای ایرانی را به باربد نسبت می دهند و این دستگاهها مرکب از هفت خسروانی بود و سی لحن و ۳۶۰ دستان یا آهنگ هم وجود داشته که باروزهای هفته و ماه و روزهای سال ساسانیان تناسب داشته است. برخی از این آهنگها مانند کین ایرج و کین سیاوش مربوط به رویدادهای تاریخی است و بعضی دیگر هم مانند آهنگ یزدان آفرید جنبه آئینی داشته و برخی نیز مانند مرگ شب دیز آهنگ سوگواری و ماتم بوده است. یکی از آوازه های ایرانی در قدیم بنام (راست) در میان مردم رایج بوده که امروز نیز یکی از دستگاههای ایرانی راست می باشد. این آواز گویا در زمان خسرو پرویز بوجود

آمده است.

بعد از اسلام نیز موسیقیدانهای چون مسلم بن محرز و ابراهیم موصلی و منصور زلزل و عده‌ای دیگر موسیقی را در ممالك اسلامی رونق بخشیدند و حتی گروهی از دانشمندان اسلام مانند : یعقوب کندی و فارابی و ابن سینا درباره موسیقی کتابها و رساله‌های نوشتند و در کتاب (اغانی) ابوالفرج اصفهانی، داستانهای مفصلی از موسیقیدانهای صدر اسلام نوشته شده است.

موسیقی اقوام و ملیتهای هر کشور از مهمترین پشتوانه‌های موسیقی در فرهنگ هنری آن کشورند، و موسیقی سنتی هرملتی سینه به سینه و نسل به نسل منتقل می‌شوند، و موسیقی کردی تا حد زیادی اصالت ایرانی خود را حفظ کرده است و ترانه‌های کردی نیز با واقعیت زندگی طوایف غیور کرد پیوند دارد.

کردان یارسان یا اهل حق که بیشتر در اطراف کرمانشاه و کرد و دیگر مناطق کردستان می‌زیند، موسیقی را بسی ارج می‌نهند و در هنگام انعقاد جمع، اشعار و سرودهای کتاب سرانجام را بانوای تنبور می‌خوانند و تنبور را يك ساز مقدس بشمار می‌آورند و قبل از نواختن آنرا می‌بوسند. اهل حق در مراسم دینی همواره بانوای تنبور، خود را با سرودهای سرور مسرور می‌نمایند. از قراریکه از کتاب مقدس اهل حق مستفاد می‌گردد، هنر موزيك از قدیم در میان پیروان این مسلک رایج بوده است. در نامه سرانجام آمده است : هنگامیکه خداوند مشیه یا آدم را آفرید، روان در بدن نداشت، پس از چهل روز خداوند گار به پیر بنیامین سر دستة فرشتگان فرمان داد که به تن آدمی روان بدمد، و بنیامین بانوای راست، روان را به بدن آدمی دمید. (۱)

۱- نسخه سرانجام خطی

شاه نعمت‌اله جیحون آبادی مکرری که از رهبران فرقه شاه‌هیاسی قرن سیزدهم هجری یارسان است، در باب آفرینش آدم پس از نقل روایت خلقت کالبد آدم به دمیدن روح در بدن او اشاره می‌کند و می‌گوید : چون قالب خاکی آدم روح نداشت، از این رو فرشتگان هفتگانه از خداوندگار خواهش کردند که روح به بدن او بدمد. آنگاه خداوندگار به آنان فرمان داد که روح به بدن وی بدمند، ولی روح نپذیرفت و ناگزیر پیش‌حق تعالی بازگشتند و آنرا با او در میان گذاشتند و چاره کار را خواستند. خداوندگار فرمود : بروید ساز نوازید تا روح روی خوش نشان دهد و به قالب آدم برود. فرشتگان رفتند و چنین کردند و روح بی‌درنگ در بدن آدم فرود آمد و آنگاه آدم به حمد و سپاس و ستایش خداوندگار پرداخت. چنانکه می‌گوید:

نکردی نزول روح در آن قفس
دگر باره یاران به عجز و نیاز
کشیدیم زحمت بسی روز و شب
به میل و به هنگ هر دورا کوفتیم
نباشد اگر امر خاوندکار
ز حق خواستند چاره کار را
ز پس کرد ایزد به هفتن نظر
روید و نوازید ساز و طرب
به نظم حقانی به بانگ بلند
همین بشنود روح آن بانگ ساز
بیاید در آن خانه سوی شما
چو آن روح تابد در آن جسم و جان

چنان بود بی‌جان و هم بی‌نفس
بلا به بگفتند ای کار ساز
که تا لطف حق ساخت بر ما سبب
در آن حوض باهم پیامیختیم
کجا روح در جسم گیرد قرار
شود سهل آن کار دشوار را
بگفتا به ایشان : به قلب بشر
بخوانید از شوق توصیف رب
کنید زمزمه زان تن ارجمند
شود مست و زیرآید او از فراز
شود بیخود از عطر بوی شما
بشرزنده گردد شود حمد خوان (۲)

در کتاب (دورۂ هفتوانه) که جزوی از نامۂ سرانجام می باشد، آمده است : یکی از پیغمبران آریائی که مظهر یکی از هفتوانه بوده، در زمان پادشاهی بیدادگر ظہور می کند و مردم را به سوی یکتا پرستی فرا می خواند، ولی مردم از او معجزه می خواهند. وی سازی اختراع می کند که هفت آهنگ می نواخته و بوسیله آهنگهای آن مردم از هر سو گروه گروه به پیرامونش می آمدند و آئینش را می پذیرفتند. پادشاه چون از این ماجرا مطلع می شود، دستور می دهد که پیغمبر را بگیرند و بکشند. دژخیمان شاه چون به قصد کشتن او می روند، همینکه آوای ساز او را می شنوند آئینش را می پذیرند. پادشاه چون درمی یابد که بیشتر مردم و سپاهیانش به وی گرویده اند، او نیز سر می سپارد و ایمان می آورد. این ساز بنام (اسلحۂ ساززن) معروف است. (۳)

شہرت دارد که شاهخوشین لرستانی و یارانش ذکر جلی را با صوت حسن و نواختن آلات موسیقی اجرا می کرده اند. (۴) چنانکه از کتاب (دورۂ شاهخوشین) مستفاد می شود، شاهخوشین در هنگام جوانی دوبیتی هایی انشاد نمود و آنها را بانوای تنبور در جمخانہ برای یاران و پیروانش می خواند و آنان ہم با وجد و سرور سرودها را تکرار می کردند. علاوه بر این امر بہ نواختن تنبور و خواندن سرود در ہمہ جمخانہ ها داد و بدینسان روح مضطرب یاران و پیروان خود را با نوای تنبور آرامش می بخشید و پس از او نیز چنین عمل

۳- سکہ شرط دست نور هفت فرزن
سواندی داستان اسلحۂ ساززن
قفلشان نہ آسمان زمین کردن بن
مر کہ پی ویتان مکردی پیون

(سرود بند ۲۸ سلطان اسحاق - دورۂ هفتوانه)

۴- برهان الحق ص ۳۲

می کردند. (۵)

سلطان اسحاق برزنجہئی ہم خود تنبور می نواخت و سرود می۔
سرائید و آنها را در جمخانہ بانوای تنبور برای یاران و پیروانش
با آہنگ و دستان می خواند و بدینگونہ بانوای تنبور و سرودہای نغز و
پرمغز و دلنشین خود بہ جمخانہ رونق و صفای خاصی می بخشید.
عابدین جاف نیز کہ یکی از یاران و پیروان سلطان اسحاق است.
سردستہ گروہی از تنبور زنان بودہ و در نواختن تنبور مہارت تامی
داشتہ است، چنانکہ پیرناری اورامی اورا مظهر باربد و احمد اورامی
را نیز کہ در تنبور زنی بی نظیر بودہ، نمودار نکیسہ می پندارد. (۶)
قاصد کہ یکی از سرایندگان قرن سیزدہم ہجری است، در
اشعارش اشارہ بہ رقص مشیہ بوسیلہ نوای موسیقی می کند و می۔
گوید: سراسر جہان چراغان می شود و ہمہ غلامان و بندگان در کویہ
و دشت گرد می آیند، زیرا در آنروز سلطان برای نیوشیدن و
شنیدن نوای موسیقی حضور می یابد. پادشاہم با غلامان و
بندگان خود در آن بزم شرکت می نماید و نوای ساز و موسیقی را
استماع می کند، و خود نیز نوائی سرمی دہد. آن نوا از آسمان بہ
زمین فرود می آید و مشیہ ہم با آہنگ آن نوا بہ رقص می پردازد و
عشق و شور و شغفی دراو پیدا می شود. (۷)

۵۔ سرانجام دست نویس

۶۔ نکیسہ، احمد، باربد، عابدین ہا فرہاد، داود، شاپور، پیرموسین

(نسخہ خطی بارگہ بارگہ سرود ۵۳)

۷۔ مہو چراغان، مہو چراغان
گردی غلامان ملون نہ داغان
یاران شام میو، یاران شام میو
شام پری بزم و پی اخشام میو
سراسر جہان مہو چراغان
او رو شامیو پری شایلوغان
چنی غلامان یاران شام میو
نوای شام پی پی صب و شام میو

پیر بنیامین و پیرموسی واکثر پیران و رهبران یارسان در گذشته چه در سرآئیدن اشعار نغز و شیوا و چه در نواختن تنبور مهارت تامی داشته‌اند. در جمخانه مردان حق با نواختن نوای تنبور به ذکر و ستایش حق تعالی می‌پردازند و با سرودهای مینوی نامه سرانجام روح خود را مسرور می‌نمایند. (۸)

انواع و اقسام مختلفه آلات موسیقی در نوشته‌های دینی یارسان مذکور است و در دواوین شعرای اهل حق اسامی برخی از آلات موسیقی آمده است. سازها و آلات موسیقی که از قدیم در میان کردان یارسان رایج بوده، بدینسان می‌باشد: «دایره، دف، طبل، سرنا، نی لبك، تنبور، کمانچه، شپور، بربط، تار».

سید یعقوب ماهیدشتی که از سرایندگان قرن سیزدهم هجری یارسان است، در یکی از قصایدش بنام زاهد خشك، از سازهایی چون تار و تنبور و کمانچه نام می‌برد و نام خوانندگانی چون امین و نازدار و سلیمان و سیدمامی را می‌آورد و می‌گوید: ای زاهد، زندگیت حرام است. زیرا از زندگی چیزی نمی‌فهمی و نه شوری در سرداری و نه پایت به دام خو برویان افتاده است. بزم شادی ندیده‌ای و با دلربایان ننشسته‌ای. مردی هستی پشمینه پوش. تنها در گوشه و کنجی می‌نشینی و از بحثهای علمی و دلدادگی بی‌آگاهی. به آواز تار و تنبور و کمانچه امین و نازدار و سلیمان و سیدمامی گوش نداده‌ای و بزم چوبی و پایکوبی و دست‌افشانی را ندیده‌ای. براستی اگر تو مانند

جه آسمانوه نوایی میو
و دم او هوا سوایی میو

نوایی میو، نوایی میو
مشیهش هر مشو هوایی میو

(نسخه خطی دیوان قاصد)

۸- نسخه سرانجام خطی

من این چیزها را ببینی و خودت را گم نکنی، آنگاه می دانم که زاهد و دیندار هستی. من و تو هر کدام یکدیگر را سرزنش می کنیم. در روز قیامت به همدیگر می رسیم. هر کدام آنچه را که داریم نشان می دهیم و آنچه که در درونمان هست نمایان می شود. آنروز دانسته می شود که سید یعقوب خدا پرست است یا زاهد خشک. اینک سرودها:

زاهد حرامن ، زاهد حرامن نه شورت و سر نه پات و دامن مرد معم ردا و دوشی مزگت نشینی دور له باسانی سیر نکردنی گونه گلناری ژ رای درد عشق گمراهیت نین امینت نین وو تار شه وه سلیمان وو سوز کمانچه شه وه پنجه سی مامی تریکه تمور نالہ مطربان نکردنی گوش خصوص چفانہ رقص رضایی هرگز ننیشی زاهد به لاشان اگر بوینی بشنوی و گوش اوسا مزانم حق پرستنی اوسا له دنیا خدا شاهدان	زاهد زندگی و تو حرامن نه هرگز مجلس عیشت مقامن تقوا و طاعتکار پشمینه پوشی بی خور ژ نیش مژہ خاسانی آگا نیت له سوز درد دل داری صراحی و دس صراحیت نین نازار و آهنگ قتار شه وه زیره ش مور و دل وغشه وه نغمه ش دل مکی ولانہ زمور مردہ یکروژہ بکی فراموش نه رقص فارسی چوپی کذایی ناما و گوشت دنگ هلاشان حق پرستی ویت مکی فراموش له حق پرستی بسالا دستنی حق و سی یاقو یا و زاهدن (۹)
--	---

بابا یادگار سرانه ئی که از رهبران قرن هشتم هجری یارسان است، در یکی از سرودهایش خود را مظهر باربد و شاه ابراهیم ایوت

۹- دیوان خطی سید یعقوب ماهیدشتی

را نمودار خسرو پرویز می‌داند و می‌گوید : ای یادگار سرمست،
 هنگامیکه خسرو، بهرام را شکست داد، به فرمان و اشاره خواجه و
 صاحب روز الست، بارید آمد و بر بطنی در دست داشت و آنگاه سی‌لحن
 و آواز کردی برای دلدادگان و عشاق نواخت. من در آن بزمگاه نیکو
 بارید بودم و برادرم هم خسرو بود که از همه قید و بندها رستگار
 شد. (۱۰)

خانای قبادی که از سراینندگان قرن دوازدهم هجری است، در
 کتاب (خسرو و شیرین)، سی‌لحن و آواز بارید را چنین نام می‌برد :
 «عراقی، حجاز، گنج‌بادآور، گاوگنج، گنج‌سوخته، شادروان‌مرواری،
 تخت‌طاق‌دیسی، ناقوسی، اورنگی، حقه‌کاوس، ماه‌برکوهان،
 مشکدانه، نیمه‌روز، سبزدرسبز، سروستان، کلیدرومی، سروسپی،
 نوشین‌باده، مشکمالی، غنچه‌کبک‌دری، کین‌سیاوش، کین‌ایرج،
 ماهور، باغ‌شیرین، نوروز، نخجیرگان، عشاق، گوره‌شاناز، مشکو،
 مهرگانی». چنانکه گوید :

اما بارید چون بلبل سرمست	لب خندان چون گل بر بطنی به دست
نشت نه پای سریر خسرو به اعزاز	جی سی‌دستان ساز لحن خوش آواز
گاهی به نوای گنج‌باد آورد	آرام چه دل عاشقان مبرد
گا چه گاوگنج مبی نغمه سنج	زمین چه شادی هورمشان گنج
چه گنج سوخته چون نوای بلبل	مشک‌اوا غنچه دل چون دسته گل
هم به شادروان مرواری دلبر	پر مکرد بساط پرویز چه گوهر

یادگارنان زلال سرمست
 و ربك و فرمان خواجه‌كه الست
 سی‌اوای کردی پی دلداران بست
 كاكه‌م خسرو بی‌نه گردبندی رست

۱۰- زلال سرمست، زلال سرمست
 چاگا كه خسرو بهرام دا شكست
 بارید اما بر بطنی نه دست
 از بارید بیم نو بزمگای لست
 (نسخه خطی زلال‌زلال)

تخت نقاد یسی چون مکردش ساز مرغ دلخسته مآورد نه پرواز
نغمه ناقوسی و اورنگی نه گوش مبردش چه دل صبر و چه سرهوش
چه حقه کاوس چون قند مخیزا شکر شیر ویش درلاد مبیذا
چه نغمه وشی ماه برکوهان مشکاوا چون گل روح و دل و جان
وختی که مژند ساز مشکدانه مکردش ختن ، چه بوی مشک یانه
تاجه آرایش خورشید مدا دم مگریزا سپای سرهنگان خم
منوازا آهنگ نیمه رو چون ساز ماوردش به رقص زهره به آواز
چون سبز در سبز مژند به آهنگ صدای تأثیرش متاونا سنگ
چه قفل رومی دل مکرد گشاد کوکو کوگای غم هر مدا و باد
هر گا به آهنگ سروستان مژند بزم شا مکرد پر چه شیر قند
ار سرو سہی منوازا به ذوق عاشقان تمام مست مبین چه شوق
گا نوشین بادهش چون جام نوشین لایعقل مکرد شیخان پاکدین
مشکو چه نغمه مشکمالی او مشکین بی چون راز شیرین و خسرو
مہرگانش ساز شاهان مبیذا چه سوز دنگش محشر مخیزا (۱۱)

سازهای متداول در میان کردان یارسان

۱- تنبور : این ساز که دارای دسته دراز و کاسه کوچک شبیه سه تار می باشد، از قدیم در میان ایرانیان بویژه کردان رایج بوده است. در دایرةالمعارف بریتانیا آمده است که تنبور، ساز شرقی و از خانواده عود و دارای دسته بلند است که دویاسه سیم دارد و با ضربه انگشتان به صدا درمی آید. سپس توضیح می دهد که در قدیم دو نوع تنبور وجود داشته است، نوع اول دارای کاسه ای گلابی شکل

۱۱- خسرو و شیرین خانای قبادی ص ۱۱۸-۱۱۷

بوده که بیشتر در نواحی ایران و سوریه رواج داشته و از طریق ترکیه و یونان به اروپا رفته و نوع دوم دارای کاسه‌ای بیضی‌شکل بوده که بیشتر در مصر رواج داشته است.

در حجاریهای آشور سازی شبیه به تنبور مشاهده می‌شود، و در تحقیقاتی که در نینوا پایتخت آشور به عمل آمده، تعداد زیادی از سازهای مختلف معمول در سه هزار سال پیش بدست نوازندگان بر تخته‌سنگها نقش شده است.



کردان یارسان در هنگام انعقاد جمع در جمخانه، سرودهای نامه‌سرانجام را با نوای تنبور و آواز می‌خوانند، و در مسلك یارسان نیایش به درگاه خداوندگار عموماً با سرود و آواز و نوای تنبور همراه است. اکثر رهبران یارسان در سرودن اشعار دلنشین و شیوا و نواختن تنبور ید طولائی داشته‌اند، و برای همین است که در اصطلاح عمومی کرد زبانان کلیه اشعاری که با آهنگ به شکل تصنیف

خوانده می شود، گورانی گویند و گورانی چرین به معنی آواز خواندن می باشد.

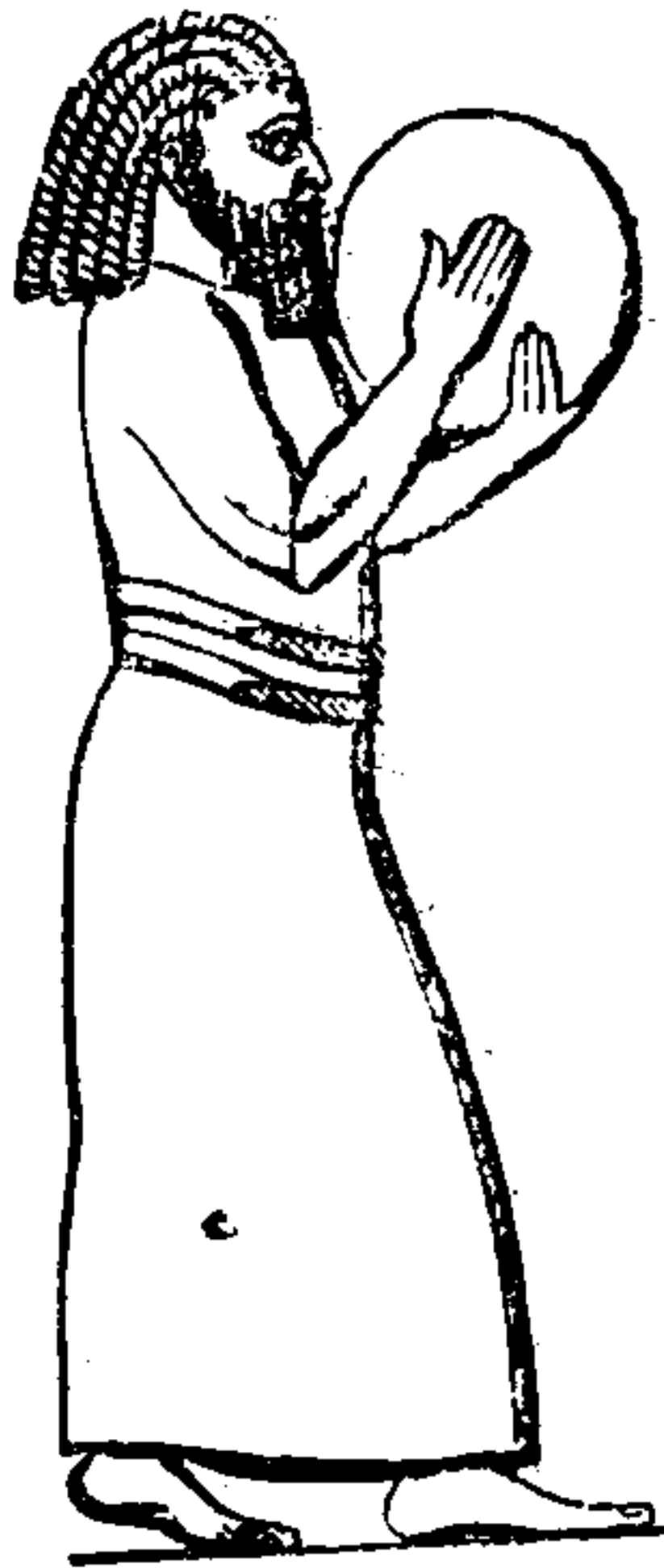
کلمه گورانی در اصل منسوب به ایل گوران است و گوران نام یکی از عشایر مهم کرد بین سنندج و کرمانشاه است که مردم آن پیرو مسلک یارسان و دارای عقاید و راه و روشها و ادبیات مخصوص به خود می باشد. کلیه اشعار و آثار منظوم کتب مسلکی گورانها دهجائی است و چون همیشه با آهنگهای مذهبی همراه است، لذا این نام در گویشهای دیگر کردی تعمیم یافته و هر شعر عامیانه ای را که با آهنگ بخوانند گورانی گویند.

۲- دایره: این ساز در میان کردان اهل حق و سرتاسر کردستان رایج است و اکثر مردم از آن استفاده می کنند. کشاورزان و دهقانان مناطق کردنشین دایره را برای همراهی آوازهای یکنفر در مجالس و مجامع شب نشینی بکار می برند. همچنین در رقصهای گروهی که در زبان کردی بنام چوپی و در فارسی بنام پنجه خوانده می شود، دایره را اصلی را بر عهده دارد. این ساز کاملاً دایره ئی شکل است و از چوب آنرا می سازند و غشائی از پوست گوسفند بر روی آن می کشند. قسمت داخلی آن دارای حلقه های فلزی است که صدای این حلقه های فلزی در هنگام نواختن با صدای اصلی ساز مخلوط می شود.

دایره در میان اعراب نیز مرسوم بوده و در نواحی عرب نشین در دوره اسلامی دایره را بادست چپ نگاه می داشتند و بادست راست می نواختند. اولیاء چلبی نقل می کند که دایره در مجلس جشن عروسی حضرت علی و حضرت فاطمه علیهم السلام نواخته شده است. در میان کردان هم بادست چپ نگاه داشته می شود و بادست راست

نواخته می شود.

دایره را در قدیم چمبر می نامیدند و در زبان پهلوی نیز کمبر می گفتند. قدیمترین نشانه ای که از این ساز در دست است، نقش هائی است که در خرابه های کشور باستانی آشور یافت می شود. در این نقش ها در بین دسته ای از نوازندگان سازهای مختلف، يك نفر نوازنده دایره مشاهده می شود.



۳- دف : دف شبیه دایره است با این تفاوت که ضخامت کمان آن بیشتر می باشد و دارای چمبرچوبی و پوست نازک است. دف را نیز مانند دایره با دست چپ نگاه می دارند و با دست راست می نوازند. کردان یارسان در گذشته در خانقاهها و مجالس مذهبی از دف استفاده می کردند ولی اکنون از تنبور بهره می برند. در کردستان در اویش برای همراهی اشعار مذهبی در خانقاهها از دف استفاده می کنند. خوانندگان معتبر صدر اسلام از قبیل عزالمیلاء که از

شاگردان سائب خاثر و نشیط پارسی بود، در آغاز بكمك دف ، هنگام خواندن آواز، وزن شعر را نگاه می داشت و طویس نخستین کسی بود که در مدینه ایقاع یا آلات ضربی را بکار برد و عزالمیلاء نخستین خواننده ای بود که در حجاز آنرا معرفی کرد.

۴- کمانچه : کمانچه از سازهای قدیم ایران است. ابن الفقیه که در اوائل قرن سوم هجری در دوره سامانیان می زیسته، نخستین کسی است که از کمانچه نام برده و می گوید : این ساز در نواحی سند و همچنین در مصر مورد علاقه بوده است. مؤلف کتاب (کنزالتحف)، کمانچه و غیثک را یکی می داند، در حالیکه (ابن غیبی) بین آنها تفاوت قائل است و می گوید : غیثک از کمانچه بزرگتر است و علاوه بر دو سیمی که روی آن آرشه کشیده می شود هشت سیم اضافی نیز برای زیاد کردن طنین دارد. این ساز از روزگاران کهن در میان کردان اهل حق و دیگر طوایف کرد متداول بوده و از آن در جشن ها و شادیها و مجامع عروسی استفاده می کرده اند.

۵- طبل : طبل یکی از آلات موسیقی شبیه به دایره است، ولی این دارای دیواره بلند چوبی می باشد که در هر دو طرف آن پوست نازکی کشیده شده و بادو تکه چوب نواخته می شود، طبل از آلات ایقاع یا ضربی است و کردن یارسان از آن فقط در عروسیها و جشنها استفاده می کنند. ابن خلدون به ضربه های مهیج طبل در میان ایرانیان اشاره می کند و میگوید اعراب صدر اسلام به طبل اهمیت زیادی نمی دادند.

نفوذ شاهنامه در آثار شعرای یارسان (اهل حق)

کردان چون خود را از نخستین اقوام ایرانی میدانند، بیش از سایر اقوام ایرانی به داستانهای شاهنامه دلبستگی دارند و در تمام ادوار از بازگو کردن این داستانها تغذیه روحی نموده و به حماسه های آن مباحثات کرده اند، زیرا کردان اکثر شهریاران و قهرمانان ایرانی شاهنامه را از خود می دانند و از ذکر دلاوری ها و پهلوانی های آنان می بالند و سرافرازی می کنند، از این رو بازگو کردن این داستانهای منظوم با آهنگهای مخصوص کردی شب چره خانواده های بزرگ کردان بوده است و شنیدن این مضامین جان و روان آنان را شاداب کرده و بر شهامت دلاوریشان افزوده است. (۱)

کردان شاهنامه را بسی گرامی میدارند و نام بیشتر زنان و مردان آنان، همان نامهای شاهنامه است، مانند کیوسرث، هوشنگ، جمشید، فریدون، کاوه، رستم، سهراب، منیژه، گل اندام، تهمینه

۱- نگاه کنید به : کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی تهران ۱۳۱۶ ص ۳.

و اینگونه نامهای باستانی. (۲)

پوشیده نماند که پیش از گردآوری و نظم شاهنامه از سوی فردوسی سخنور بزرگ ایران، دلاوری‌ها و قهرمانی قهرمانان و دلاوران شاهنامه و داستانهای آن در خاطره اکثر ایرانیان بویژه کردان وجود داشته است و شعرای کرد مانند دیگر شعرای پیش از فردوسی بعضی از این داستانها را طبق روایت افراد، جداگانه به کردی به نظم درآورده‌اند که اکنون نسخه‌های آنها در دسترس است. پاره‌ای از این داستانهای منظم کردی با داستانهای که در شاهنامه فردوسی آمده مطابقت دارد و برخی دیگر با اختلافاتی مستقیماً از راویان کرد گرفته شده و از سوی سرایندگان کرد به نظم درآمده است. (۳)

پس از تنظیم شاهنامه از سوی فردوسی، سرایندگان کرد باز هم کوشیده‌اند شاهنامه را به پیروی از کار او مجدداً به کردی برگردانند و این کار را هم کرده‌اند. با توجه به علاقه سرشاری که کردان به داستانهای شاهنامه داشته‌اند، اکثر سرایندگان در آثار ادبی خود، به پهلوانان و ناموران شاهنامه که متناسب با موضوعات مختلف ادبی بوده اشاره کرده و گاهی از دلاوری‌ها و بزرگ‌منشیها و مردانگیها و دلدادگی‌های آنان در مراحل گوناگون، مضامین زیبایی اقتباس کرده‌اند. از جمله این اقتباسها در زمینه عشق، از داستانهای: بیژن و منیژه، بهرام و گلندام، خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد و در زمینه دلاوری از داستانهای: رستم و سهراب، برزو و فرامرز، رستم و اسفندیار، گیو و گودرز و کاوه و فریدون و در زمینه فروشکوه و قدرت، از داستانهای: فرمانروائی کیخسرو، کیقباد، کیکاوس و فریدون و در زمینه معنویات

۲- نك : ناوی كچ و كورانی كوردی - دانه‌ر: گیو موکریانی هه ولیر ۱۹۵۸.

۳- نسخه‌های کردی شاهنامه که در دسترس است.

و عرفان از: کیومرث، جمشید، گشتاسب، لهراسب، زردشت، پیرمغان
و جام جم بهره‌برداری کرده و اشعار زیبای خود را با این اقتباسات
نغز و زیبا آراسته‌اند. (۴)

کردان همه فرمانروایان و پهلوانان و قهرمانان ایرانی شاهنامه
را کرد می‌دانند و چنانکه قبلاً ذکر شد، آنان هنگام شاهنامه‌خوانی به
فروشکوه و قدرت فرمانروایان و قهرمانی قهرمانان داستانهای شاهنامه
سرافرازی می‌کنند و به خود می‌بالند، به ویژه گروه یارسان یا اهل حق
که یکی از طوایف قدیم کرد می‌باشند، آئینشان بخشی از کیش کهن
ایران باستان است و به عبارت دیگر پیرو عرفان آئین زردشت هستند،
این گروه به فرمانروایان و قهرمانان شاهنامه بادید معنوی می‌نگرند
و آنان را مظهر فرایزدی می‌دانند، از این رو تمام آثار ادبی و عرفانی
شعرای اهل حق مملو از نام فرمانروایان و قهرمانان ایران باستان و
ذکر سجایا و خصال پسندیده آنان در عدالت و جوانمردی است. (۵)

نامه سرانجام که کتاب مسلکی گروه یارسان می‌باشد، همه شهریاران
و پهلوانان ایرانی شاهنامه را کردیاد کرده و سرایندگان کرد یارسان
در اشعار خود به داستانهای شاهنامه اشاره کرده‌اند و در زمینه عرفانی
خود را در مقام آنان می‌بینند و آنان را مظهر فیض و برکت عرفانی
می‌پندارند. (۶)

دلیل ما برای اینکه کردان پیش از تنظیم شاهنامه از سوی فردوسی
تمام داستانهای شاهنامه را در سینه داشته‌اند، این است که می‌دانیم
نگارش شاهنامه فردوسی در سال چهارصد هجری پایان یافته است.

۴- نسخه خطی سرانجام بخش بارگه بارگه.

۵- همان ماخذ نسخه خطی سرانجام.

۶- نسخه خطی بارگه بارگه.

در صورتیکه برخی از شعرای کردکمی پیش از این تاریخ زیسته‌اند و دارای آثار ادبی می‌باشند، در اشعار خود به داستانهای شاهنامه به معنی اعم اشاره کرده و اکثر شهریاران و قهرمانان ایران باستان را که فردوسی بعداً آنان را در شاهنامه آورده است ذکر کرده‌اند. (۷)

سرایندگان کرد به پیروی از فردوسی چندین مثنوی سروده‌اند و داستانهای شاهنامه را هم جداگانه به کردی برگردانده‌اند، نام داستانهای کردی شاهنامه که از دستبرد زمانه مصون مانده و به ما رسیده بدینگونه است: «شیرین و خسرو، خسرو و شیرین، شیرین و فرهاد، بهرام و گلندام، هفت‌خوان رستم، رستم و سهراب، جهانگیر و رستم، برزو و فرامرز، ببر بیان، بیژن و منیژه، هفت‌رزم، نه‌رزم، یازده‌رزم، رستم و زرده‌نگ، رستم و اسفندیار، کنیزک و یازده‌رزم، کاوه کرد، اسکندرنامه، رستم‌نامه، زرده‌نگ». (۸)

افزون بر اینها الماس‌خان کلهر که یکی از سرایندگان کردان کلهر کرمانشاه است، همه شاهنامه فردوسی را در ده سال با کوششهای خستگی‌ناپذیر شبانه‌روزی به گویش گورانی برگردانده است. از این شاهنامه دو نسخه موجود است، یکی در دیه خوشمقام گروس و دیگری در گهواره کرمانشاه، که جای بسی افسوس است این نوشته‌گرانها که همه کردان به آن دلبستگی دارند تاکنون بچاپ نرسیده است. (۹) چنانکه گفتیم سرایندگان کرد در اشعار خود اشارات زیادی به داستانهای شاهنامه کرده‌اند که اینک به بحث درباره برخی از آنها می‌پردازیم: بابا بزرگ لرستانی که از پیران خردمند و روشن بین

۷- نسخه خطی دوره شاخوشین.

۸- نک: میژووی نه‌ده بی کوردی علاءالدین سجای بغداد ۱۹۵۲ ص ۱۳۵.

۹- نگارنده شاهنامه خطی خوشمقام را دیده‌ام.

سده پنجم هجری یارسان است به داستان چیره شدن فریدون بر ضحاک
ماردوش بیاری کاوه آهنگر (۱۰) اشاره می کند و می گوید:

شام هویدا بی، شام هویدا بی
پری کارسازی شام هویدا بی
و ربك خواجام کاوه پیدا بی
و گرز گاوسار ضحاک دیدا بی (۱۱)

یعنی: برای کارسازی و کارپردازی مردم ایران به فرمان خدایم،
فریدون شاه هویدا شد و به فرمان و خواست او کاوه آهنگر پدیدار
گشت و مردم ایران را در پیرامون خود گردآورد و چرم پاره آهنگری
خود را درفش کرد و به پیشگاه شاه فریدون رفتند و با سپاه بزرگی که
گرد آورده بودند کاخ ستم را ویران و ضحاک را هم با گرز گاوسر
نابود کردند.

شاه ویس قلی نیز که از سراینندگان سده نهم هجری است در یکی
از دوبیتی هایش به این داستان اشاره می کند و می گوید:

اصلمن جه کرد، اصلمن جه کرد بابوم کردنان اصلمن جه کرد
من او شیره نان چنی دسته گرد سلسله سپای ضحاک کردم هرد (۱۲)

یعنی: اصل من کرد و پدرم کرد است، و از دیدگاه معنوی نمودار
آن شیرم که بادلاوران و گردان، سپاه ضحاک ماردوش را در هم کو بیدم
و شکست دادم.

درویش قلی کرندی سراینده سده سیزدهم هجری هم به این داستان

۱۰- نک: شاهنامه فردوسی باهتمام ژول مول تهران ۱۳۵۳ ص ۴۳ - ۲۸.

۱۱- نسخه خطی بارگه بارگه (قرن هشتم هجری).

۱۲- نک: تذکره اعلی باهتمام ایوانف تهران ۱۳۳۸ ص ۹۶.

اشاره می کند و می گوید:

مرداس تازی وو گشت مال‌ه‌وه
ضحاک و شاهی هزار سال‌ه‌وه
کردان او دم گشت نه یال‌ه‌وه
فریدون و زور گرز گوپال‌ه‌وه
نکردن تمام دنیای دور منزل
کل و موت و مرگ داخل بین و گل (۱۳)

یعنی: مرداس تازی با آن همه دارائی و ضحاک فرزندش با هزار سال شاهی و کردان آن روزگار با پنهان نمودن خودشان از ترس ضحاک که در دره ها و کوه ها بسر می بردند و فریدون با گرز گاوسارش که بر ضحاک چیره شد، با این همه تلاش نتوانستند زندگی را به کام بگذرانند و همگی از جهان رفتند.

پیروزی فریدون بر ضحاک ماردوش را کردان همه ساله جشن می گیرند چنانکه مینورسکی در دائرةالمعارف اسلامی از سیاحتنامه موریه بازگو می کند در سال ۱۸۱۲ میلادی، در سی و یکم ماه اوت، مردم در دماوند به یادگار رستگاری ایرانیان از زور و ستم ضحاک ماردوش جشنی گرفتند و این جشن را جشن کردی یا «العیدالکردی» می نامند. (۱۴)

سیداحمد بابایادگار که از پیران روشن بین و سرایندگان نامی سده هشتم هجری یارسان است، به داستان ایرج (۱۵) اشاره می کند و می گوید:

۱۳- نسخه خطی دیوان درویش قلی کرندی..
۱۴- نک: تاریخ ریشه نژادی کرد تألیف احسان نوری تهران ۱۳۳۳ ص ۴۸.
۱۵- نک: همان مأخذ شاهنامه ص ۹۱ - ۷۰.

یادگار دونادون، یادگار دونادون
 گردش دوران دنیای دونادون
 ایرج بیانی پور فریدون
 کاکام ابراهیم فر فریدون
 چون پیر کنعان دو دیده کور بی
 گردنم و هون تیغ سلم و تور بی
 تا که منوچهر خزانه ضرور
 غرق کردش نه بحر سپای سلم و تور (۱۶)

یعنی: ای یادگار! در چرخش زمان و جهان گردان من بسی رنجها
 دیدم زیرا از دیدگاه معنوی، من مانند ایرج پور فریدون بودم و
 کاکام ابراهیم چون فریدون برای من مانند پیر کنعان که از دوری
 فرزندش دیدگانش نابینا گشت بسی رنجیده و پریشان شد زیرا با
 تیغ سلم و تور گردنم به خون آغشته شد تا اینکه منوچهر سپاه آن دو
 را در دریای خون فرو برد و خون بهای مرا از آنان گرفت.
 بابایادگار در سرودهای دیگرش به داستان خونخواهی منوچهر
 اشاره می کند و می گوید:

زالال کوی سنگ، زالال کوی سنگ
 ابراهیم من زالال کوی سنگ
 چاگا غلامان گفتن نه رای جنگ
 سپای سلم و تور آوردن و تنگ
 کاکام ابراهیم نامش بی پشنگ
 چنی منوچهر پاک گردش او ننگ (۱۷)

۱۶- نسخه خطی زالال زال.
 ۱۷- نسخه خطی زالال زال.

یعنی: در آن دم که سپاهیان و بندگان به جنگ و نبرد برخاستند
 آنان سپاه سلم و تور را شکست دادند و پشنگ و منوچهر آن دو دلاور
 ننگی را که سلم و تور بیار آورده بودند، با خون خود ستردند و دشمنان
 را نابود کردند و از میان بردند.

پیر محمد شهرزوری که از سرایندگان روشن بین و خردمند سده
 هشتم هجری است، در یکی از چامه هایش به داستان زال و سیمرغ (۱۸)
 اشاره می کند و می گوید:

او لانه سیمور، او لانه سیمور
 بارگه شام لوا او لانه سیمور
 سیمور، رزبار بی چنی زرده هور
 زال، دستانش آورد و هر بور
 نه سر کوی هربرز پروردش و شور
 تاکه گوره بی او گرد چرمور
 و فرمان شام خواجه مونگ و خور
 سام نریمان زال بردش و زور
 خواجهام و رنگش پری آزمور
 سام و دستانش وست نه توی و اهور (۱۹)

یعنی: سیمرغ از دیدگاه معنوی که چون خاتون رزبار مهربان
 است بادمیدن آفتاب زال دستان را به لانه خود که در ستیغ کوه البرز
 بود، برد و در بالای آن کوه او را باناز و مهر پرورد، تا اینکه آن کودک
 موی سفید ببالید و بزرگ شد و جوانی برومند و دلاور گشت، به

۱۸- نك : همان مأخذ شامنامه ص ۱۱۱ - ۱۰۹.

۱۹- نسخه خطی بارگه بارگه.

فرمان خدایم پدیدآورنده ماه وخورشید، سام نریمان به کوه البرز
رهسپار شد و زال فرزندش را از سیمرغ گرفت و با خود آورد، خدا
که سام و زال دستان را به میان تندباد و گرداب انداخت می خواست
آنان را بیازماید.

بابایادگار پیروشن بین یارسان دریکی از چامه هایش به این
داستان اشاره می کند و ازدیدگاه معنوی خود را نماینده زال می خواند
و می گوید:

یادگار روی خاک، یادگار روی خاک
ابراهیم من یادگار روی خاک
چاگا و سیمرخ که بیمان اوراک
خاوندکار بی نام شا سمشاک
کاکام ابراهیم نامش بی افلاک
بنیامین سام بی، سیمرخ بی دایراک (۲۰)

یعنی: ای یادگار! در روی این خاک آنگاه که مانند زال گرسنه
بودی و می گریستی، سیمرخ نیز که چون دایراک خاتون مهربان بود
و به تو مهر می ورزید و ترا با خود به البرز کوه برد و بزرگت کرد،
بی گمان خداوند همیشه یار و یاور بندگان است.

خاتون دایراک رزبار که بابایادگار نام وی را با احترام خاصی
در سروده هایش یاد کرده، از بانوان روشن بین و خردمند سده هفتم و
هشتم هجری یارسان است که در آئین یارسان یا اهل حق جزو فرشتگان
چهارگانه بشمار می رود. وی دریکی از دو بیتی هایش خود را نماینده
سیمرخ می خواند و می گوید:

۲۰- نسخه خطی زلال زلال.

او سایه و شمی، او سایه و شمی
بارگای شام وستن او سایه و شمی

چنی سه تنه پیام درهمی
سیمرغ، بیانی جه رای رستمی (۲۱)

یعنی: بارگاه شام را در پرتو شمع جای دادم، من در آن دم با سه
تن دیگر از فرشتگان به سر می بردم و زمانی هم چون سیمرغ به کمک
رستم شتافتیم.

درویش قلی کردند هم به داستان زال و سیمرغ اشاره می کند و
پهلوانان دیگر شاهنامه را می ستایند و می گویند:

نریمان و سام و زور زال هوه

رستم هم و گرز و گوپاله وه

سیمرغ و شلاق شقّه باله وه

سهراب هم و زور بی هواله وه

نکردن تمام دنیای دور منزل

کل و موت و مرگ داخل بین و گل (۲۲)

یعنی: سام و نریمان و زال بانیروی خداداد، رستم با گرزگران،
سیمرغ با شاه بالهای بزرگ، و سهراب بانیروی سرشار، جهان را
بکام نگذرانند و همگی جهان را بدرود گفتند.

میرزا شفیع پاوه‌یی که از سراینندگان نامی سده سیزدهم هجری
است، در ترجیع بندش به ستایش سیمرغ و گرشاسب و شاهان دیگر
شاهنامه می پردازد و می گوید:

۲۱- نسخه خطی دیوان خاتون رزبار.

۲۲- نسخه خطی دیوان درویش قلی کردند.

سیمرغ بو بالو بو پرشته‌وه
 گرشاسب بو زورو بو برشته‌وه
 شاهان و شاهی پشت الپشته‌وه
 نوذر و اردوی ایران گشته‌وه
 نکردن دوران دنیا تمامن
 میرزام گیلیای دور، دور تو کامن (۲۳)

یعنی: سیمرغ با بالهای تیز پرواز، و گرشاسب با نیروی جاویدان،
 شاهان با شاهی پشت در پشتشان، و نوذر شاه با همه سپاه ایران،
 روزگار را به کام نگذرانند، پس ای میرزا! تو چگونه می توانی جهان
 را به کام بگذرانی؟

پیرقایل سمرقندی که از پیران روشن بین سده هفتم و هشتم
 هجری است در سرودهایش به داستان هوشنگ شاه پیشدادی و پیدایش
 آتش بوسیله او (۲۴) اشاره می کند و می گوید:

او یانه هوشنگ، او یانه هوشنگ
 بارگه شام لوا او یانه هوشنگ
 شام ویش هوشنگ بی دارای فروهنگ
 آهر زرده بام او مدا پرنگ
 داود او مار بی شام آورد و تنگ
 دودش، بر، اما، جه، دلی او سنگ
 و فرمان شام میردان یکرنگ
 پی شادی درون دان نه دف وچنگ

۲۳- نسخه خطی دیوان میرزا شفیع پاوه‌ئی.

۲۴- نک: همان مأخذ شاهنامه ص ۱۹.

مولام رنگبازن او دارو صد رنگ

رنگش مورو نه زیل کین و ژنگ (۲۵)

یعنی: عظمت بارگاه خدا، در کاخ هوشنگ تجلی کرد. شاه
من از دیدگاه معنوی و یگانگی روان همان هوشنگ شاه با فروهنگ
بود، آتشی که از میان دو سنگ برخاست نمودار فروغ رخسار بابا
یادگار (جزو هفت امشاسپندان) بود، ماری که شاه مرا به ستوه آورد
نمودار پیرداود (جزو هفت امشاسپندان) بود که دود درونش از میان
آن سنگ بلند شد و او مشوق کشف آتش گشت، به فرمان شاهم همه
مردان و زنان همراز و همراهی، برای شادی درون به پایکوبی و دست-
افشانی پرداختند و دف و ساز و چنگ نواختند و شادی کردند، مولایم
رنگرز است و در کارگاه او رنگهای بسیار یافت می شود و این رنگها
کین و ژنگ درون را پاکیزه می کند.

بر اساس اسنادی که در دسترس است، کردن یارسان همه ساله
سده را که جشن پیدایش آتش است جشن می گرفته و به آتش افروزی
و شادی و پایکوبی و دست افشانی می پرداخته اند چنانکه درویش قلی
کردی هم به داستان هوشنگ شاه پیشدادی و پیدایش آتش اشاره
می کند و می گوید:

هوشنگ شا و سام سه مناکه وه
آیر پیدا کرد نه روی خاکه وه
سرانجام وو گشت مال و راکه وه
سر نیا و روی خاک پاکه وه

۲۵- نسخه خطی بارگاه بارگاه.

نکردن تمام دنیای دور منزل

کل و موت و مرگ داخل بین و گل (۲۶)

یعنی: هوشنگ شاه بانیروی خدادادیش آتش را در روی زمین پیدا کرد و برای همه مردم سودمند گردید. ولی سرانجام با آن همه دارائی و توانائی و هوشیاری سر به روی این خاک پاک نهاد و نام نیک از خود بجا گذاشت.

پیر عنوان کعبه‌ئی که از سرایندگان و پیران روشن بین سده هفتم و هشتم هجری است در سرودهایش به داستان پادشاهی جمشید شاه پیشدادی (۲۷) اشاره می‌کند و می‌گوید:

او کوی جمشید، او کوی جمشید	بارگه شام وستن او کوی جمشید
ویش بی منوچهر چاورو امید	جمشیر زرده بام بی جه ور زید
حاجات جهان او کردش پدید	تعلیم حیوان پا دستش ورزید
چوارتن هفتتنان شونشان پرزید	قباد ها بنیام وزیر شاهید
داود بی کاوه استاد حدید	فریدون رو چیار دفترش تمجید
شیده مصطفی رخسارش چون شید	ایرج زرده بام چنی حق مرید
سلم و تور سپاش وینه ولگت بید	مولام رنگبازن رنگشن توحید (۲۸)

یعنی: بارگاه ذات احدیت الهی در کوی جمشید فرود آمد. شاهر نمودار منوچهر و سرچشمه امید بود، جمشید هم مظهر بابایادگار بود، نیازمندیهای جهان را او پدید آورد و جانداران بادست او آموزش ورزیدند، چهارتن و هفتتن (هفت امشاسپندان) رمز و

۲۶- نسخه خطی دیوان درویش قلی کردند.

۲۷- نک: همان مأخذ شاهنامه ص ۲۵.

۲۸- نسخه خطی بارگه بارگه.

نشانشان چنین بود: قباد جلوۀ بنیامین که وزیر او بود، داود جلوۀ کاوۀ آهنگر بود، فریدون جلوۀ روچیار دفتردار بود، شیده جلوۀ مصطفی و رخسارش مانند خورشید بود، ایرج جلوۀ بابایادگار و پیرو مرید حق بود، پیروان مولایم بسان پیروان ایرج بی شمار بود، مولایم رنگرز است و رنگ کارگاه او توحید و یکتاپرستی است. سید احمد بابایادگار هم در یکی از دوبیتی هایش به داستان جمشیدشاه اشاره می کند و می گوید :

زالال جمشیر، زالال جمشیر یادگارنان زالال جمشیر
جام بنیامینا جم بین نه میر بنیام آفتاو ماورو و تیر (۲۹)

یعنی : من یادگارم و ازدیدگاه معنوی مانند جمشیدشاه پیشدادی پاك و پاکزادم و بنیامین (جزو هفت امشاسپندان) نمودار جام جهان نمای اوست که همه در پیرامونش گرد می آیند و او هم به آنان مهر می ورزد، بنیامین که از راه معنوی با جمشیدشاه همپایه است، با نیروی ایزدی آفتاب را با تیر نیروی معنوی و خداشناسی به پائین می آورد.

شاه ابراهیم ایوت هم که از پیران روشن بین و سرایندگان پرشور سده هفتم هجری است در سروده هایش به جمشیدشاه پیشدادی اشاره می کند و می گوید:

زالال کوی بید ، زالال کوی بید
ابراهیمنان زالال کوی بید
ابراهیم نامم فرم بی شدید
پادشام پلنگ بی نه کوی ناپدید

ها کشور بیام از نامم جمشید

کاکه م یادگار نامش بی خورشید (۳۰)

یعنی : من ابراهیم پاک و پاکزادم، و در زمانهای گذشته دارای
فروشکوه بوده‌ام و پادشاهم که نامش پلنگ بود، در جهان ناپیدا
بسر می‌برد و من هم در آن‌دم از راه معنوی نمودار جمشیدشاه پیشدادی
بودم و کشور ایران از آن من بود و کاکایم بابایادگار نیز نمودار
خورشید خداوندی بود که من او را به سوی خود فراخواندم.

باباناووس جاف نیز از سرایندگان و رهبران پرشور سده پنجم
هجری است در یکی از دوبیتی‌هایش به داستان جمشید و دختر
گورنگ شاه زابلی (۳۱) اشاره می‌کند و می‌گوید:

جه زاو و سری جه کو و دشتی جه دلی باغی وینه بهشتی
جم بیم مگیلیام پی بخت نشتی تا بیم و هامدم زیوا سرشتی (۳۲)

یعنی : مانند جمشیدشاه پیشدادی زمانی آواره کوه و دشت و
دمن و دوره‌ها شدم و سرانجام به میان باغی رسیدم که مانند بهشت برین
بود و من چون برای نیک بختی می‌گشتم خداوند مرا باز با سرشتی
آشنا کرد و باهم پیوند همسری بستیم و روزگاری زیستیم.

کاکه احمد جاف، که از سرایندگان نامی سده پنجم هجری است
در یکی از دوبیتی‌هایش به داستان زال و رودابه اشاره می‌کند و
می‌گوید :

جه سراو سری جه دلی چالی چنی دریاو رود سوچیم بالی
تا بیم و هامدم گوناو لو آلی ذات آسوارنان چنی پیر زالی (۳۳)

۳۰- نسخه خطی زلال زلال.

۳۱- ملحقات شاهنامه بروخیم.

۳۲- نسخه خطی دوره باباناووس.

یعنی : من مانند زال بر فراز کوهها و بر روی آب دریاها و رودخانه‌ها و پستی‌های زمین به گشت و گذار پرداختم و سختی‌ها و آسیب‌های زیادی دیدم و خدای بزرگ مرا از همه این سختی‌ها و آسیب‌ها نگهداری کرد و سپس با فرشته‌خوئی که چون رودابه لب‌هایش آل و گونه‌هایش سرخ بود آشنایم کرد و با او پیوند همسری بستم و با هم همرازه‌های و همدم گشتیم.

خاتون دایراک رزبار در یکی از دو بیت‌هایش به داستان پیدایش رستم (۳۴) اشاره می‌کند و می‌گوید :

شیم اوبارگایی، شیم اوبارگایی سیمرغ بیانی شیم او بارگایی
چمکه رودابه رستمش زایی پی شادی و وش ز زال زرکایی (۳۵)

یعنی : من در آن روزگار سیمرغ بودم و هنگامیکه رودابه درد زایمان را دریافت، زال یکی از پرهای مرا روی آتش نهاد و من بی‌درنگ به سوی بارگاه و کوشک او پرواز کردم و به رودابه مژده زادن رستم را دادم و پس از اینکه رستم را زائید زال زربسی خوشنود و شادمان گشت.

سیداکابر خاموش سراینده سده نهم هجری در یکی از دو بیت‌هایش به داستان کشته شدن پیل سپید بدست رستم اشاره می‌کند و می‌گوید :

شی نه او میدان، شی نه او میدان رستم پری فیل شی نه او میدان
رستم رستم رستم موانان یاران رستمشان نه جم نمانان (۳۶)

۳۴- نک : همان مأخذ شاهنامه ص ۱۷۵.

۳۵- نسخه خطی دیوان رزبار.

۳۶- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

یعنی : رستم که برای فیل سفید به میدان رفت، سرانجام فیل را کشت و براستی او نیرومند و پهلوان بود و بدینسان نام و آوازه پیدا کرد.

شاه تیمور بانیارانی که از رهبران سده سیزدهم روشن بین یارسان می باشد در یکی از چکامه هایش به رستم اشاره می کند و خود را از دیدگاه معنوی و یگانگی روان نمودار رستم می خواند و می گوید :

طاوس پر من بیم، طاوس پر من بیم	سر حلقه تاج طاوس پر من بیم
قهرمان نه پشت بحری و بر من بیم	فرزند نامی زال زر من بیم
دلیر داوخواز کول رخس من بیم	دادرش امیر سیاوخش من بیم
کشنده قاتل سفید دیو من بیم	مایه شکو و فر هم خدیو من بیم
دست و گرگین سفید فن من بیم	راننده دیو و اهریمن من بیم
سرتیل ایران زابلی من بیم	باج گیر نه شاه کابلی من بیم
سر نه حشار تازه ساو من بیم	فریدون فر، زین نه گاو من بیم
عیار عارف تنیار تاک من بیم	شاماران شر پی ضحاک من بیم
ایسه هام وی دون وینه ماروه	مرغم گیج مدی و پیواروه
وخته بندرو طور دام گرداو	نه رای شرط و شون بارو و حساو
نه زمین (تیمور) نه سما آفتاو	مرغی بیدارن جهان ها نه خاو (۳۷)

یعنی : من از دیدگاه معنوی نمودار نیروی پهلوانان و قهرمانان ایران زمین بودم و اسب خود را در دریا و خشکی می تازانم، من همان فرزند زال زر یعنی رستم جهان پهلوان نامور هستم که با سواری رخس به یاری شاهزاده سیاوش شتافتم و دیو سفید را کشتم و مایه

۳۷- نسخه خطی دیوان شاه تیمور بانیارانی.

فروشکوه شاه ایران گردیده و گرگین را نکوهیدم و دیوان و
 اهریمنان و بداندیشان را راندم و باج از شاه کابل گرفتم و مایه
 پیشرفت ایران زمین گردیدم، زمانی هم در کالبد فریدون شاه تابیدم
 و بافره ایزدی برضحاک ماردوش چیره شدم و او را از میان برداشتم.
 شاه ابراهیم ایوت در یکی از چکامه هایش به داستان سیاوش (۳۸)
 اشاره می کند و می گوید :

ابراهیم عیان ، ابراهیم عیان درونم جوشا مرغم کرد عیان
 مظهر توس بیم شاهزاده کیان پور شا نوذر زرین پوش بیان
 کاکام یادگار دون سیاوخش نه پشت مرکب برشی نه آتش
 پشت کرد و ایران و دوان دو کشته بی و تیغ شای افراسیو
 تاگره فانوس خسرو بی روشن و زور رستم حق بابوش سن (۳۹)

یعنی : ای ابراهیم! درونم چنان جوشید که مرغ دلم به سخن آمد
 و گفت : تو نمودار توس پسر نوذر شاه زرین پوش کیانی هستی و
 کاکایم یادگار مظهر سیاوش است که برای نمایاندن بی گناهی خود
 از میان آتش گذشت و از آن به تندرستی بیرون آمد سپس باشتاب
 برای جنگ با افراسیاب از مرز ایران گذشت و باتیغ او کشته شد
 و سرانجام چراغ بخت کیخسرو روشن شد و بازور بازوی رستم
 خون پدرش گرفته شد.

شاه ابراهیم در بند دیگر سرودهایش دوباره به همین داستان
 اشاره می کند و می گوید :

زالال کوی البوس، زالال کوی البوس یادگار من زالال کوی البوس

۳۸- همان مأخذ شاهنامه ص ۲۰۴-۹۸.

۳۹- نسخه خطی زالال زال.

کناکه م سیاوخش هونش جوشا جوس از سندم حقش یورتم بیا توس
اوسا نه يك بين ميردان آلوس شام نعره کیش بی گرزدار کاوس ۴۰
یعنی : ای یادگار من که باپاکی و پاک منشی و دلیری از میان
آتش گذشتی و تندرست بیرون آمدی، تو نمودار سیاوش هستی
که در آن دم خونت جوشید و من که در پیکر تو بودم خون تو را
از دشمنان ایران گرفتم، در آن زمان که يك مردان خشمگین شده
بودند شاهم کاوس نیز برای تو بسی آزرده و اندوهگین بود.
عالی قلندر سراینده سده هشتم هجری هم به این داستان اشاره
می کند و می گوید :

مست و مدهوشو، مست و مدهوشو عالینان عالی مست و مدهوشو
آسمان و زمین و هم مخروشو سیاوخشنان هونم مجوشو (۴۱)
یعنی : من عالی قلندر مست و مدهوشم و آسمان و زمین برایم
می خروشد و می نالند زیرا من سیاوشم و اکنون هم خونم می جوشد
سیدحیدر مشهور به سیدبراکه که از رهبران روشن بین سده
سیزدهم یارسان است دریکی از چامه هایش نیز به داستان سیاوش
اشاره می کند و می گوید :

یاران نه خاموش، یاران نه خاموش شوی نه شوان نه خاو خاموش
وینه سیاوخش سیای سواد پوش دیم صدای قوقوی یارم ها نه گوش
و جغت مشاखा نو بند سرکو قواقوی یاران آخر بی ز
نو صدا و دنگه چند کس خروشا بیدار بیم نه خاو درونم جوشا
ایسا هام نه فکر او صدا و خروش و میل بنیام هم بیو و گوش (۴۲)

۴۰- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

۴۱- نسخه خطی سرانجام کاکائی.

۴۲- نسخه خطی دیوان سیدبراکه.

یعنی : ای یاران، شبی از شبها که در خواب خاموشی بودم، مانند سیاوش سیاه پوش آوای یار راستینم به گوشم خورد که باشتاب در بند قلعه کوهی پیایی می خروشید و فریاد می زد و از آن بانگ و خروش گروهی همراه او شدند و نالیدند تا اینکه شب تیره، روز شد و گیتی یکباره روشن گردید و من هم از خواب بیدار شدم و درونم بجوش آمد، اکنون بیاد آن ناله و خروش و سروش ایزدی هستم تا شاید با کوشش و فزونی سرورم بنیاسین آن صدا و خروش دوباره به گوشم برسد.

خلیفه الماس گذرہ ثی کہ از سراینندگان سده سیزدهم ہجری است در بیٹی از ابیاتش بہ داستان بیژن و منیژہ اشارہ می کند و می گوید :

ہسارۂ پروین منیجہ آسا لہ سر چالکہی بیژنا و یسا (۴۳)

یعنی : ستارۂ پروین منیژہ آسا، بر سر چاہ بیژن ایستاد.
سید احمد بابایادگار در یکی از چامہ ہایش بہ داستان گشتاسب شاہ کیانی و پیدایش زردشت در زمان او (۴۴) اشارہ می کند و شاہ ابراہیم ایوت را از دیدگاہ معنوی و یگانگی روان نمودار زردشت اسپیتمان می خواند و می گوید :

زال کوی زمان ، زال کوی زمان
یادگارن زلال کوی زمان
چاگا غلامان جم بین جہ لامان
نامش گشتاسب بی شام و بی گمان

۴۳- نسخۂ خطی دیوان خلیفہ الماس بکوشش نگارندہ گردآوری شدہ.
۴۴- نک : همان مأخذ شاہنامہ ص ۲۳۸ - ۱۸۰.

از او ناووس بیم روشن کردم مان

کاکاهم زردشت بی پوره اسپیمان (۴۵)

یعنی : ای یادگار پاك و پاکیزه! در زمان پادشاهی گشتاسب
شاه کیانی زردشت پسر اسپیتمان پدیدار شد و مردم دسته دسته
پیرامون او گرد آمدند و وی با فروغ آتش آتشکده ها همه جا را
روشن کرد و همه جهانیان را به سوی یکتاپرستی و خداشناسی فرا
خواند.

درویش قلی کردند در یکی از قصائدش به شاهان و ناموران
و جنگاوران و پهلوانان نامی ایران اشاره می کند و می گوید :

جمشید جم بی، جمشید جم بی

اوسا که دوران جمشید جم بی

سراسر ایران بری نه خم بی

نام جم پری ایرانی شم بی (۴۶)

زال کرسی نشین ایوان زر بی

صلصال خیالش خیزان شر بی

سام صاحب گرز نو صد منی بی

کی قباد نه تخت دانه بنی بی

کیکاوس نه کیف کیان کی بی

زال نه ضحاک کی عقل و فام ری بی

گودرز دفتر دار میرزای سرمخش بی

خیزان خسروش شای سیاوخش بی

۴۵- نسخه خطی زلال زلال.

۴۶- در آوستا نیز آمده است : که در زمان پادشاهی جم نامدار نه سرما بود و نه
گرما، نه پیری بود نه مرگ، نه رشک داده دیوان (تاریخ ادبیات ایران تألیف
دکتر رضازاده شفق تهران ۱۳۴ ص ۲۲).

زور زوردار ذات سهراب بی
 زنون هام بیعت افراسیاب بی
 جوشان آتش بور بیان بی
 شورشت بهمن نه عام عیان بی
 ارژنگ کیشکچی رامشگران بی
 دیو سفید ارکان مازندران بی
 بهرام بهرمن کلاف کمن بی
 زور زواره چون تهمتن بی
 تهمتن مایه فر ایران بی
 و گرزش توران یکسر ویران بی
 کشورسر نه رای زلف عبیرین بی
 شیروشیت عشق شیدای شیرین بی
 خسرو غرق هون مودای دلبن بی
 گرا سرنگون دس کوکن بی
 یک نه شون یک هات نهات بی
 حیف (درویش قلی) دنیا ش ظلمات بی (۴۷)

یعنی : در روزگار پادشاهی جم نامدار همه مردم ایران در
 آسایش و رفاه بسر می بردند و نام جم برای ایرانیان بسان شمع و
 چراغ بود، زال زر که خداوند هوش و دانش بود بر تخت زابلستان
 نشست و درایوان زرنگار خود بسر می برد و دیو بدسرشت در
 اندیشه برپا کردن آشوب تازه ای بود، سام دارای گرز نهصدمنی
 بود و کیقباد بر تخت دانه بند جواهرات فرمانروائی می کرد و کیکاوس

۴۷- نسخه خطی دیوان درویش قلی کردند.

در کاخ کیان سرگرم بزم آرائی بود و گودرز هم دفتردار شاه کیانی بود، سیاوش پیوسته سرگرم جنگت بود و سهراب در نیرومندی بی مانند بود، زنون هم از افراسیاب پیروی می کرد، آتش جنگت ببر بیان و شورش و هنگامه بهمن پدید آمد و ارژنگت نگهبان رامشگران بود و دیو سفید درمازندران فرمانروائی می کرد و بهرام دلباخته گلندام گردیده و زواره چون رستم تهمتن دلیر و نیرومند بود و تهمتن مایه فروشکوه ایران بود و باگزش سرزمین تورانیان را که با ایرانیان دشمن بودند ویران کرد، سراسر مردم کشور در شگفت زیبائی شیرین بودند و شیرویه هم دیوانه و شیدای او شده بود که از تاب مهر درونش بادشنه پدرش را کشت و خسرو در خون غلطید و گراهم برای انگیزه به دست فرهاد کوهکن سرنگون و نابود شد، یکایک این ناموران پا بجهان هستی نهادند و سرانجام از این سرای فانی رفتند، اما افسوس (درویش قلی) از جهان روشن بهره ئی نبرد و در جهان تاریکی زندگی را گذراند.

از این اشارات و مضامین در اشعار شعرای کرد زیاد به چشم می خورد و کردان با داستانهای شاهنامه چنان آشنا بوده اند که اندک اشاره و کنایه ای به یکی از بخشهای سرگذشت قهرمانان هرداستان سراسر رویداد را در ذهن ایشان می انگیزد (۴۸) افزون بر اینها چنانکه در مقدمه یادآور شدم، سرایندگان کرد سراسر شاهنامه را به کردی برگردانده اند که یکی از آنان میرزا مصطفی دلی دلی است که در سده سیزدهم هجری می زیسته، این سراینده بخشی از شاهنامه را به گویش گورانی برگردانده است.

۴۸- تأثیر شاهنامه در آثار شعرای کرد نوشته نگارنده تهران ۱۳۵۶ (هنوز چاپ نشده است).

پس از این یادآوری‌های مقدماتی، اکنون گلچینی از سرانجام داستان کیخسرو شاه‌کیانی را برایتان بازگو می‌کنیم، سرانجام داستان شگفت‌انگیز کیخسرو که به فرمان سروش ایزدی از پادشاهی کناره‌گرفته بود و به‌کوه دماوند رفته و در آنجا از دیده‌های پنهان شده است با خواب دیدن او آغاز می‌گردد:

شوی کیخسرو زاده کسی کیان شخصی نه‌خاودی و نش‌کرد عیان (۴۹)
 واتش کیخسرو و نت عیان بو باقی عمرتن بواچون و تو
 ستانای قصاص بابوت ژ ترکان آوردی و دست هون مشرکان
 شای افراسیاب و نمانای هلاک پی‌تنخوای بابوت کردی جگرچاک
 بردی و توران کاویانی درفش رخسار توران تمام بی بنفش
 هفت اقلیم تمام هندو سندو چین ژ قاف تا و قاف تا بربر زمین
 دیوان جادو تمام دای شکست چند نامی نامدار آوردی و دست
 حکم کردگار وی طوره بین سحر روان بر جای مدار نین
 مبونمانی جی دنیای پر فن تشریف بوری پری دماوند
 چونکه ژ ازل بی طور بی نازل نه او سرزمین بکری منزل
 بچی بو ماوای شار خاموشان بکری مسکن وینه مدهوشان
 بلی کیخسرو شاه شبی سروش ایزدی را در خواب دید و از
 مرگ خود آگاهی یافت، آنگاه بامداد از خواب برخاست و اهل حرم
 را فراخواند و عزم سفر خود را به‌دماوند و ناپدید شدنش را به‌آنان
 گفت :

کیخسرو کاتی شنفتش گفتار سحر هوریزا نکردش مدار

۴۹- چون نسخه‌برداران از ادبیات کردی آشنائی کامل نداشته‌اند از اینرو اشعار کمی نارسائی دارد و من عیناً آنها را نقل کردم باشد که بعداً با نسخه‌های دیگر تطبیق و نسخه بدل نوشته شود و این کار جداگانه‌ای است.

طلب کرد نه ور مشکویان تمام بانو بانوان بالا نو تمام
کنیزان شوخ چنی غلامان گیسو کمندان نوبر نامان
تمام سجده دان و شاه کیان دست و روی سینه برابر مدران
واتش محبوبان کنیزان من خاطر عزیزان نازاران من
بکن حلالم و لای خداون مبو من بشم پری دماون
هاتف شو و من دادنش خبر مبو پیوار بم نوکوی پر خطر

از شنیدن این خبر حیرت انگیز شگفتی در حرمسرا برپا شد و
همگی به گریه وزاری افتادند و شیون کردند و برای رفتنش افسوس
خوردند :

محبوبان چنی کنیزان شا غلامان خاص گزیده درگا
سا که شنشنتش جه خسرو خبر کردن شور و شین گرد پری پیکر
به شین و شیون خاک کردن و سر بی و رستاخیز چون روژ محشر
شیون کردشان هر تا که تاوان سنگ سرزمین کوان متاوان
راتن کیخسرو لال بخش لال پوش مشیون شادی بانوی بساده نوش
بانوی نیک پی چون نازی نه جا چیش مکی چنی شیران هیجا

کیخسرو فرمود همه بزرگان و پهلوانان را فراخواندند، راز
را به آنان نیز بازگفت، صحنه رستاخیز باردیگر تازه شد، انقلاب
عجیبی بود، رستم و گودرز و دیگر پهلوانان به پیشگاه شاه آمدند،
و شاه ماجرا را نیز به آنان گفت :

جار دا و ایران تمام سراسر سان سرداران دلیران ژی ور
بگه و بگلران شاه کمر لال گرد اولاد سام رستم چنی زال
گودرز دلیر اولاد میلاد نوذری نژاد تمام فرخ زاد
و گرد سرداران که داشان خور آمان و پابوس شاه دلاور

گردیان جم بین نه درگای خسرو گفتن نه روی خاک مدران و ادو
شا و اتش پیشان بلی سرداران گردن آزاد کن یاران یاوران
ار خاص و ار بد چنیتان کردم ایسه جی دنیای فانی ویردم
بلی ویردم ژی دنیای پر فن مبو راهی بم پری دماون

کیخسرو شاه، لهراسب را به جانشینی برگزید و در فرمانبرداری
از او به رستم پهلوان و دیگر دلاوران سفارش کرد و کم کم آماده
رفتن شد :

سا که ایدش وات او شای کمرلال رو کرد و رستم به خاطر ملال
هم و اتش و زال شاه دل نه جوش امانت ایدن نکن فراموش
لهراسب فرزند نور دیده من فرزندی عزیز برگزیده من
امانت او مدرم پیتان ایوه مندین و بخت ویتان
صد بالا بکن نه باره لهراسب خوشحال بو ژدست نواده گرشاسب
پهلوانان و دیگر مردمان از سخنان کیخسرو بازهم به گریه و
زاری افتادند، همه بی تابی کردند، رستاخیزی بود :

سا که پیلتن شنفتش هوال دست کرد و زاری رستم چنی زال
تمام ایرانی سرداران یکسر کردن شور و شین چون روژ محشر
واتن فداتیم شاه کیانی دماوت چون کریم ایمه ایرانی
شاهی وینه تو کی مبو پیدا ایمه جه دوریت گرد مویم شیدا
بگذر ژی راگه پر خوف و خطر ای خیالاته و نظر ماور

بلی واپسین مرحله راز و نیاز و سوز و گداز است، پادشاه جاودان
زنده مردم را دلداری داد، از همه خدا حافظی کرد و سوار اسب
شد. روی به کوه دماوند نهاد. رفت و رفت تا از دیده ها پنهان شد،

به بارگاه خدا راه یافت و به جاودانی‌ها پیوست، این است آخرین
پرده از این فرخنده سفر روحانی :

کیخسرو بدا پیشان دلالت هنی نـکـرن شین و زلالت
یه رضای حقن مـکـرن زاری گرد پنا برن و ذات باری
و یطـور حکم بین و رضای یزدان پری دماون مبـو بم روان
سا که ایدش وات سوار بی و زین روانه را بی و دیده اسرین
دست کرد و گردن یکایک و زار واتش ای ایران خدا نگهدار (۵۰)

۵۰- شاهنامه کردی.

داستان رستم و هفتد یار کردی

بسم الله الرحمن الرحیم

یاستای قیم یاستای قیم
 یارت عمت حسن و حسین
 یاستای سبزه افنده دلچسپ طرز
 یاستای زرش زنده داران
 و دای جزین یک روایت
 و از رسول شغای تپش
 ایسم ایمل ایملی داور
 اگر صد جبهه خواطرین جم
 تا فدی جبهه شمع و شادین
 کفر و کج شای صاحب من
 و شاه ایران نبرد و تخت
 گشتن به جبهه شان که به
 و زرشش هفت هفتد یار به
 و در ششیر یک یک جزان
 جبهه نقره نذر کارزار آو
 زهره پیش عرش کارزار
 نام روی زمین سیم کرد و گشت

و باز

و بازوی زرد گشتی ستان
 و حکم عظیم بر پای جنگ دین
 و ضرب نذر و نقره جان گذار
 و دای و بازوی سپه داند
 کرده جبهه سبزه بار که خسروی
 آفرین اسلام آیدش که خیل
 با یونیر بر دایم به ویش
 یکش به پاکان جبهه ندیان
 روان بود و چنی و لیران
 روان به خانه و نام کفای
 نام محبت و کفار حرب
 آفرینیت سام زور جنگ
 نام بر خیم خط سحران
 فامد با واد پایه سیر
 شاد و نام نبرد نبرد گشت
 اید به سوزش رزم و انیان
 جانم زهر بر آورد جبهه بر خ
 و زور کوهان جبهه نوردی
 کزبان کردان به خشم کیم

پیکان گشت نام صاحب جرات
 زور و زور کرد چنی روی زمین
 زمین کرد و جبهه طایر لاله زار
 و کرد کوهان خشم دانه
 مغرور به بند زور و پوی
 بنشیند و گشت با و ی کیم
 کفای به وقت کیم تپش
 فرما و جبهه جمع رستم ندیان
 نام و او گشت پنهانی ایران
 نام و او گشت و نام شهر بار
 و جبهه محبت و جبهه حرب
 روان کرد و نام جبهه حرب
 و جوی تلج و جبهه حریفان
 و لای الهام و زور و کفای
 روان به جمع ضهان محبت
 و جوی کیم کیم صاحب نردان
 جبهه نشتان کرد و جبهه بر خ
 و شمع الهام بر زور و کفای
 به پیکان خمان نقش کیم

صفحات اول و آخر یکی از نسخه های خطی داستان رستم و اسفندیار کردی شاهنامه که در سال ۱۲۹۹ هجری نوشته شده است.

ناخن نه نیام سر به خاک کوه
 هر پسته ای دات آما کر نش
 خیزا رسته خیزا لاله ویران
 بهن پوش کردنش زاری
 رستم پری دفن لاشه پوش
 ملک چنی کافر حسیاح شو
 بشرط کورب قاعده اسلام
 جان تا بخت خواجه ز کفار
 جودم داخیزا بخشش و اگر
 یرون و ایران لاشه پوش
 دیش پوش آما و زاری
 وادی چون تا بخت جبهه خیز
 وادی در دوشش کهر و جوش
 ناخن و از روی کوی بیکه
 نوادای بخت کشتن کشت
 به پخت ساج نوک روی کای
 کشتن جوش کشت کپاس کپاس
 نسیع پشیاں مرک فرزند بے
 تہ شبانه رور کشتان بندی

مرکز امور

بدیدہ درختم خطہ زما کوہ
 رشتی جہ فاق کیاں نیش
 شبنم کشت نہ ہم طافہ دیران
 کردن زایلہ بزر دیاری
 سازنا سپاہ روش واکش
 آور و نزدی کار پاسبان
 ویشاں تملک معنوا من جم
 ست پست فیض ابریا و کا
 ہوزش برسم چون خسرواں کرد
 کف نزدی زمین زایلہ شبنم
 کیراکیاں مانک سٹ دایا
 ویش و ہم دردم کردش قرہ
 آوروش بودہ نیاں نابوش
 کردش زایلہ شبنم سپاہ
 نازہ نیرن کشا مانک سٹ
 شست دای و عمر شایغہ
 ویش نزدی کشت خطہ کردہ
 جوانہ بیغور بودہ پند بے
 خنی کنایوں زرری دیاری

چنی قوم خوش زاری گمان
 ماسته رو پیش چنی فرزند است
 بکار و نفع پر حواس غنی
 و صبر و دشان تو ابر او
 بوی پند اخ ساس سپاوه
 بهمکس نقد و تاسر نزل
 ایند کارشن صاحب نقش زو
 مارند دنیا کارشن دی طردن
 اول نماز پخت کحت و تاج
 اول نماز پخت عیش و ناز
 بر کس فام دلرن غی و پای با
 بهر سبب عیش و نای محازی
 قرب حرورت و نیه عار ان
 وقتی نرا نه بهر دوت نرا م
 حش برانه و نیا بطل سن
 بهر کس و نیا نیک حسان

نت الكتاب بعون الله الملك الوهاب

تاریخ ہند و ہمشہر الملوک

خط بر مندرجہ نمبر ۱۲۹۹

ز ریحی کشت زدی ثعمیم پستان
 سپردن بکاک با سیرک بکانت
 شانحه بپران کیا ز سالار
 همکس تا ورون سپرد و داد
 بکشت من و غایب لوا بود
 ای که بخیان سر و بان بکسر
 راهی مکر کوشت دآه سرد
 او نشنید مرا عرض جورن
 آتش بنای مکر و تجماع
 آتش خیزد نه دکان کار
 همکس نمودن تا و نسرزل
 نیمه رو بون تبه اسانی
 به رت نمودن چون حمله یللا
 نه حقه وارش مانده سرام
 اندر شاهرخ و اخگر دلس
 احسان صوابن پرت سلطن



باباطاهر همدانی
برجسته‌ترین و پاکبازترین رهرو حقیقت



باباطاهر که از عرفا و حکمای قرن چهارم و پنجم هجری است، بنا به نامه سرانجام، وی به یکی از یاران و مقربان خاص شاه خوشین لرستانی (۴۰۶-۴۶۷ هجری) بشمار می‌رود. در خلاصه نامه سرانجام آمده است: شاه خوشین با یاران و سواران خود رهسپار همدان شد. بزرگان همدان به پیشوازش رفتند و خود را برای پذیرایی آماده کردند. شاه خوشین گفت لگام اسب را رها می‌کنم، هر کجا برود در همانجا فرود می‌آیم. اسب به راه افتاد و از شهر کنار رفت و به تکیه

باباطاهر رسید و ایستاد. شاه خوشین پیاده شد و چشمش به باباطاهر افتاد. فرمود طاهر مهمانیم باباطاهر باخرسندی فراوان خوش آمد گفت و فرخنده گامش را گرامی شمرد. دو گوهر دانش و بینش باهم نشستند و به راز و نیاز و گفت و گو پرداختند. باباطاهر دیگچهئی داشت که يك چارك برنج می گرفت. فاطمه لره بیری شاهی که دل از جهان کنده و در آنجا بسر می برد، به دستور بابا دیگچه را پر از برنج کرد و بر روی آتش نهاد. خوراك آماده شد و همه خوردند و سیر شدند. شاه خوشین می خواست از خواسته و دارائی به باباطاهر بهره ای برساند. ولی پیر بلندمنش نپذیرفت. پاسخ داد مهر تو برای من از گنج و خواسته گرامی تر است. هنگامیکه شاه خوشین می خواست برود، فاطمه لره هم خواست با شاه خوشین برود. ولی باباطاهر که از دیرزمانی دلباخته او شده بود، پیش خود اندیشید که از شاه خوشین درخواست کند تا فاطمه لره را به همسریش درآورد. شاه خوشین اندیشه درونی او را دریافت و به وی نوید داد که پیوند زناشویی آن دو در روز شمار مانند پیوند لیلی و مجنون انجام خواهد یافت. (۱)

عالی قلندر که از پیران و بزرگان قرن هشتم و نهم هجری یارسان است، در یکی از دوبیتی هایش اشاره به رفتن شاه خوشین به همدان می کند و می گوید: من از راه معنوی و یگانگی روان نمودار باباطاهر همدانیم، در آن موقع شاه خوشین بایاران و سوارانش که به نهصد (۲) خوانده می شدند، مهمانم شدند. (۳)

۱- نك : مجموعه رسائل اهل حق باكوشش ايوانف تهران ۱۳۳۸ ص ۳۶.
۲- یاران و سواران شاه خوشین را به این علت نهصد می خواندند، زیرا وی یاران و پیروان خود را به نهصد دسته بخش بندی کرده بود.

۳- شام بی و مهمان، شام بی و مهمان عالینان عالی شام بی و مهمان
چنی نهصد باش قلندران باباطاهر بیم میرد همدان

پیرقباد دیوانه نیز که از پیران و سرایندگان قرن هشتم هجری است، در پیمان دین که به پایۀ ارجمند برخی از بزرگان دین گواهی می‌دهد، از فرود آمدن بارگاه شاهخوشین درخانۀ باباطاهر همدانی یاد می‌کند و می‌گوید: بارگاه شاهخوشین درخانۀ باباطاهر فرود آمد، و خداوندگارم با آن کان و کرم قدیم قاهر، ذاتش از هر خبری آگاه است. (۴)

دکتر سعیدخان کردستانی در صفحهٔ چهل مجلۀ عالم اسلامی می‌نویسد: باباطاهر چامه‌هایی با گویش گورانی سروده و آنها را برای اهل حق فرستاده است تاراه و روش خود را خوب بدانند و برابر آن رفتار کنند، و این سرودها اکنون نیز در میان اهل حق رایج است و آنها را بانوای تنبور در جمخانه می‌خوانند. (۵)

قدیمترین و مهمترین کتابی که از باباطاهر یاد کرده، کتاب (راحة الصدور) راوندی است که در حدود سال ۶۰۰ هجری تألیف شده است. در این کتاب از دیدار باباطاهر با طغرل بیگک سلجوقی یاد می‌کند و می‌نویسد: «شنیدم که چون سلطان طغرل بیگک به همدان آمد، از اولیاسه پیر بودند: باباطاهر و باباجعفر و شیخ حمشاد. کوهکی است بر در همدان آن را خضر خوانند. بر آنجا ایستاده بودند. نظر سلطان بر ایشان آمد. کوکبۀ لشکر بداشت و پیاده شد و با وزیر ابو نصر الکندری پیش ایشان آمد و دستهایشان ببوسید. باباطاهر پارهٔ شیفته گونه بودی. او را گفت ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ گفت آنچه توفیر مانی.

۴- او یانۀ طاهر ، او یانۀ طاهر
بوکان و کرم قدیم قاهر
بارگای شام و ستن او یانۀ طاهر
نه کرد هوری ذاتش حاضر
(بارگه بارگه - بند ۴۰)

۵- دایرة المعارف الاسلامیه ص ۲۳۲.

بابا گفت آن کن که خدا می فرماید: ان الله يامر بالعدل والاحسان (۶)
 سلطان بگریست و گفت چنین کنم. بابا دستش بستد و گفت: از من
 پذیرفتی؟ سلطان گفت آری. بابا سرابریقی شکسته که سالها از آن
 وضو کرده بود در انگشت داشت بیرون کرد و در انگشت سلطان کرد
 و گفت: مملکت عالم چنین در دست تو کردم، بر عدل باش. سلطان
 پیوست آن در میان تعویذها داشتی و چون مصافی پیش آمدی آن در
 انگشت کردی. اعتقاد پاک و صفای عقیدت او چنین بود». (۷)

شادروان رشید یاسمی در مقدمه دیوان باباطاهر می نویسد: سفر
 طغرل به همدان در حدود سال ۴۴۷ یا ۴۵۰ اتفاق افتاده است هر چند
 کلمه پیر در عبارت کتاب راحة الصدور ممکن است اشاره به مقام ارشاد
 باباطاهر باشد نه کثرت سن لکن از طرز مکالمه او با طغرل و از تقدیمی
 که بر دو رفیق خود در خطاب پادشاه یافته است می توان سن او را
 متجاوز از پنجاه دانست و از این قرار تولدش در آخر قرن چهارم هجری
 واقع می شود. (۸)

کراماتی که از بابا نقل می کنند در افواه بسیار است و در این
 مقال گنجایش ذکر ندارد. قبر بابا در همدان است و طوافگاه اهل دل
 است و قدیمترین ذکر که از آن شده در نزهة القلوب حمداله مستوفی
 است. برابر دائرة المعارف اسلامی، فاطمه لره و سید ابوالوفاء کرد
 و تقی کوثری نیز در کنار باباطاهر بخاک سپرده شده اند. (۹)
 از باباطاهر دو بیتی هائی به لهجه لری (۱۰) بجای مانده که بسی

۶- سورة نحل آیه ۹۲.

۷- راحة الصدور راوندی ص ۲۶۸.

۸- دیوان باباطاهر به تصحیح وحید دستگردی - تهران ۱۳۴۷ ص ۱۶.

۹- دائرة المعارف الاسلامیه ص ۲۳۷.

۱۰- نك مجلة دانشكده ادبیات تهران شماره ۲ سال چهارم دیماه ۱۳۳۵.

دلنشین و شیواست. بیشتر سرودهای باباطاهر در میان مردم روستاها و شهرها رایج است، و مردم سرودهای او را تا این روزگار سینه به سینه حفظ کرده‌اند، زیرا باباطاهر از نادرستی‌ها، ریاکاری‌ها، اغراق، دورویی و چاکرمنشی و فضل‌فروشی و آنچه بشریت را فاسد می‌کند، بیزار بود و به همین علت تذکره نویسان و مورخان که از خوان حکام شکم سیر می‌کردند هرگز و در هیچ‌جا، نامی از این قلندر دلسوخته نبرده‌اند. دوبیتی‌های او را رویمهرفته نزدیک به ۶۰۰ دوبیتی و ۵ غزل و چند قطعه بنام بابا ذکر کرده‌اند، ولی چون سرودهای بابا به لهجه لری سروده شده و نموداری است از زبان پهلوی، از اینرو طبق تحقیقاتی که شده، دوبیتی‌های او از ۱۳۰ تجاوز نمی‌کند و برخی قطعات پراکنده نیز بنام او در کتابها نقل شده که بابت دوبیتی‌های لری او هماهنگی دارد و می‌توان آنها را هم از بابا دانست. شادروان مجتبی مینوی اخیراً چند دوبیتی و دو قطعه اشعار بابا را در کتابخانه قونیه پیدا کرده که در سال ۸۴۸ هجری نگارش یافته است. این سرودها همان سرودهایی است که باباطاهر آنها را برای گروه یارسان فرستاده و آنان را به راه و روش خود دعوت نموده است. (۱۰) اینک سرودهای مزبور را با ترجمه آن نقل می‌کنیم:

۱

گراز زر او نهی دیوانه از گل	به پرچینش کری و انرشه و ول
گر او بشنش نهی آن دارشمشاد	گر او روشنش کری آواج بلبل
سرنجامان بشی بیای بهرزی	پای ته گور وی ماوای ته گل

یعنی: اگر بجای گل و خاک دیوانی از زر درست کنی، و پرچینی از گل و بنفشه برای آن بسازی، و بر میانگاه آن درخت شمشاد نشانی که از هرسویش بلبل آواز بخواند، سرانجام از میان خواهی رفت و جاومأوای تو گور خواهد بود.

۲

زارجم دی ودای مورج اد خورد
 مورجانی دو دستی و خدا درد
 ناگهان بامدند باز و داری
 زارجش کشت وموران زارج ادخورد
 دال جه الوند کوهان کرد پرواز
 بازش بکشت و خونش پاک واد خورد
 بعد نچیروان در دین ودائین
 بوکدش تیر ودال از کار بدرد
 بشه نچیروان دستت وچا دست
 چه منت بد کره از کار بدرد
 بنامی نشئه اینی که من کرد
 بمن هر آن کردند هرودکه من کرد
 خرم آن کیژ کو ود کنار نبی
 خوش آن کیژ کو وذنکوی کرد

یعنی: کبکی را دیدم که موری را زد و آنرا خورد. مورچه ها دو دست به سوی خدا دراز کردند. ناگهان بازی از درختی بگذشت و کبک را کشت و مورچه ها آن کبک را خوردند. عقابی از کوه الوند پرواز

کرد و باز را بکشت و خورش را خورد. کمی بعد نخجیربانی بداندیش آمد و تیری انداخت و عقاب را از پای درآورد. گفت ای نخجیربان خدا کند دستت شکسته شود که شکار مرا دریدی. در جواب به او گفت به این عمل خود گستاخ مباش، هرکار بدی که من کنم به من برمی-گردانند. خرم آن کس بدکار نباشد، خوشدل آنکس که به بدی نیندیشد.

۳

یاکم دردی هنی دریه نبدیار یا کم خوردید کهمان پیدا نبدیار
من از آن رو به دامان ته زد دست دگردونت پروپائی نبدیار
یعنی: در آنجا که من در دیدم، هنوز دریا نبود ای یار، جانی که
من خورشید را دیدم، هنوز جهان پیدا نبود ای یار، من از آن روز که
دست به دامان تو شدم، در گردونت پروپا و نشانی نبود.

باباطاهر در این دوبیتی، آفریننده جهان را بنام (یار) و جای او
را در هزاران سال پیش از آفرینش، بنام (در) یاد می کند و می گوید:
درجائی که من در دیدم هنوز دریا نبود ای یار، آنجا که من هورخش
را دیدم، هنوز جهانی وجود نداشت و من از آن روز دست به دامان
تو شدم، زیرا در گردونت پروپائی نبود.

سرایندگان یارسان نیز در سرودهای خود، آفریننده جهان را
بنام یار یاد کرده اند. چنانکه شیخ امیر که یکی از پیران و سرایندگان
روشن بین سده دوازدهم هجری یارسان است در این باره می گوید:

جلیل جبار، جلیل جبار یوانیم ثنای جلیل جبار
نه لوح نه قلم نه یار نه اغیار پادشام نه دربی نه دریابار

نه گالای گال بی نه چراچر بی تاوقت پادشام نه دانه در بی

یعنی: باید ستایش و ثنای باریتعالی را بکنیم و بیاد بیاوریم هنگامی که نه لوح بود و نه قلم، و نه یار بود و نه اغیار، پادشاهم آن آفریننده جهان، در جهان در بود و در هم در دریای ایزدی بود. آن دم نه صدائی بود و نه غوغائی، و خداوندگارم در درون دری بود.

بنابه نامه سرانجام در روزازل هیچ چیز وجود نداشته است و همه جهان دریا بوده و در ژرفای این دریا دری نهان بوده است. سپس خداوندگار آن در را متلاشی می سازد و از پاشیدگی آن دودی به هوا بلند می شود و آسمان را بوجود می آورد. آنگاه ستارگان را می آفریند و شماره غلامان نیز در آن دوره معین بوده است و از تشعشعات نور خود نیز ماه و خورشید و شب و روز را می آفریند.

واژه (در durr) در اینجا گنج پنهان بودن خدا را پیش از آفرینش به یاد می آورد و مولانا جلال الدین مولوی در این باره می گوید:

گنج مخفی بد ز پری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد

و مستند آن حدیث قدسی ذیل است که می فرماید: «كنت كنزاً مخفياً فاحببت أن أعرف» خلقت الخلق لكي أعرف» یعنی: من گنج پنهان بودم، پس دوست داشتم که شناخته شوم، و مردم را آفریدم تا شناخته شوم. اما ابن تیمیه می گوید این کلام پیغمبر نیست و سندی هم برای آن تا بحال ارائه نشده، فقط در میان صوفیان متداول است.

۴

یا که از مهر تم دم می زد ای یار خویش و بیگانگان سنگم زدای یار
جرمم اینه که از ته دوست دارم نه خونم کرد و نه راهی زدای یار

یعنی: آنجا که من از مهر و محبت تو دم می‌زدم ای یار، خویش
و بیگانگان سنگم می‌زدند ای یار. جرم و گناه‌ام اینست که من ترا
دوست دارم، ولی نه خون کرده‌ام و نه راهی را بر کسی گرفته‌ام.

۵

من آن پیرم که خوانندم قلندر نه خانم بی‌نه مانم بی‌نه لنگر
رو همه رو و رایم گرد گیتی شو در آیه و او سنگی نهم سر
یعنی من آن پیرم که قلندر می‌خوانند. خانه و لنگرگاهی
ندارم. همه روز را در گردش گیتی هستم، و چون شب فرا رسد، بر
روی سنگی سر می‌نهم و می‌خوابم.

۶

یا از این بند در ازناوه کتیم خونم ادخورد و در خوناوه کتیم
یا درین شومه گیتی‌ام نیایا از خوبی باره در ورلاوه کتیم
یعنی: آرزو دارم که به ازناوه بیفتم زیرا برای معشوقه‌ام بسی
خون خورده‌ام. یا اینکه در این جهان شوم جایی برایم نباشد و از خود
به یکباره به آنسو افتم. ازناوه ناحیه‌ای بوده در همدان.

۷

پنج روزی هنی خرم که‌هان بی زمین خندان برمان آسمان بی
پنج روئی هنی‌هازید و سامان نه جینان نام‌ونه ژانان نشان بی
یعنی: پنج‌روزی جهان خرم است. زمین خندان و جلو ما آسمان
است. پنج روز دیگر در این بوم و سامان، نه از اینان نام‌ونه از آنان

نشانی می ماند.

بابا در این دوبیتی می گوید: مدتی جهان سبز و خرم و خندان
است و مردم از زیبائیهای آن بهره مند می شوند. اما پس از چندی
همه آن زیبائیهها از بین می رود و دیگر نشان و اثری از آنها باقی
نمی ماند و تنها نام کسی پایدار می ماند که از خود نام نیکی بجای
گذارد و برای مردم سودمند باشد.

۸

الف کثر کاف و نونش سر ببر کرد همش هامن کهان اولاجور کرد
آنکش اد آفری گردون گردان آنش ادسات ومن انداجهار کرد
یعنی: هنگامیکه جهان آفریده شد، خداوند همه جهان را به
رنگ لاجوردی درآورد. کسی که گردون گردان را آفرید، مرا نیز
اندازه گر کرد.

۷

(کاف) و (نون) در این دوبیتی که نمودار واژه (کن) در عربی
است، یادآور آیه: (انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فیکون)
می باشد که به معنی: جز این نیست فرمانش چون بخواهد چیزی را
اینکه بگوید او را بشو، پس می شود. و بابا می گوید: وقتی که ایزد
منان خواست جهان را پدید آورد، فرمود: کن و این فرمان فوراً انجام
شد و جهان بوجود آمد.

۹

بشم به الوند دامن موشانم دامن از هردو گیتی ها و شانم
نشانم توله و مویم به زاری بی که بلبل هنی و اول نشانم

یعنی: بروم به دامنه کوه الوند و در آنجا مو بنشانم، و دامن خود را از هردو جهان بازدارم و توله موها یا تاکهای نازک را بنشانم و باآه وزاری مویه کنم و بنالم. باشد که بازهم بلبل را با گل پهلوی هم بنشانم.

۱۰

از آن اسبیده بازم همدانی به تنهایی کرم نچیره وانی همه بمن و دیرند چرخ و شاهین بنام من کردند نچیره وانی
 یعنی: من آن باز سفید همدانی هستم که به تنهایی شکار می کنم و همه از من چرخ و شاهین دارند و بنام من شکار می کنند.
 بایا در این دوبیتی خود را بنام باز سفید یاد کرده است. در اشعار پیران و سرایندگان یارسان هم به این نام برمی خوریم، یعنی پیشوایان و پیران یارسان خود را بنام باز و باز سفید خوانده اند و باری تعالی را هم شاهباز یعنی شاه بازان نامیده اند. در نامه سرانجام، باز به عارفان کامل که به مقام و پایه پیری می رسند تعبیر و تشبیه شده است و شاهباز هم که مقصود از آن شاه بازان است، نمودار باری تعالی تصور شده است. در واقع شاهباز تمثیلی است از وحدت وجود که بازان به سوی او می روند و پس از رسیدن به مقصد، درمی یابند که آن شاهباز وجودی جز خود آنان نیست.

قدوة العارفين بابا طاهر همدانی علیه السلام

۱ کَرَاؤُز رَزَّ اَوْنَهی دیوانه از کل
کَرَاؤُشش نهی آن دار شمشاد
نه پَرچینش کری وانوشه و دل
کَرَاؤُشش کری آواج بلبل
یای نه کور وی ماوای نه کل

۲ زارِ جِسمِ دِی و دایِ مُو رِجِ اَدخورد
نَاکِهَاتِ بَا مَدَنَدِ بَا زِ و داری
مُو رِجَانِی دُو دَسْتِی وَ خُدا دَرْد
زَارِ جِش کُشْتِ و مُو رَانِ زَارِجِ اَدخورد
بَا زِش بَکُشْتِ و خُوشِ پَاکِ و اَخُورد
بُوکُشِ تِیرو دَالِ اَز کَارِ بَدَرْد
بِمَدِ نَچِیروانِ دَر دِینِ و دِ آئین
بِشِ نَچِیروانِ دَسْتِ و چَا دَسْتِ
سَا مِی نَشِه اِینِی کِه مَن کَرْد

۳ یَا کِم دُر دِی هَنی دُر رِیه نَبْد یار
مَن اَز آن رُو بَدَا مَانِ تِه ز د دَسْت
یَا کِم خُور دِید کِه اَن پِیْدَا بُنْد یار
دِه کَر دُونِش پِرو پائی نَبْد یار

۴ یَا کِه اَز مِهَر تَم دَمِی نَزْدِ اُی تَار
جُرْمِ اِینِه کِه اَز تِه دُوسْتِ کَلَمِ
خُوشِ و بِی کَان کَان سَنَمِ ز د اِی تَار
نِه خُوشِ کَر دُو نَمِ رَاهِی ز د اِی تَار

۵ مَن آن پِیْرَم کِه خَوَانَدَم قَلَنْدَر
رُو مَه رُو و رَا یَم کِر دِ کِیْتِ
تِه خَانَمِ بی تِه مَانَمِ بی تِه لَنْگَر
شُو دَر اِیه دُو اَو سَنکی نِه مَر

۶ یا اَزین بُند دَر اَز ناوَه کِشیم
یا دَهرین شومَه کِیتی اُم نِیاسِیا
خوَنم اَدْ خُورِد و دَر خُوناوَه کِشیم
اَز خُوبی بارَه دَر وِزِلاوَه کِشیم

۷ پَنج روزی هَنی خُشَم کِهانِ بی
پَنج روئی هَنی هارِید و سَمان
زَمین خُندانِ بَرَمَمانِ آسمانِ بی
نَه جِینانِ نام و نَه ژِ آنانِ شانِ بی

۸ اَلِف کُژ کاف و نُونش سَرِیَر کُرد
آنِکش اَدْ آفِرِی کُرد و ن کُردان
هَمَش هَمان کِهانِ او لاجور کُرد
آنِش اَدْ سَات و مَن اَندا جِه اَر کُرد

۹ بَشَم بِالوَنَد دَمان مَوِ نِشامُ
نِشامُ تُولَه و مَوِیم بَزارِ بی
دَمانِ اَز هَر دَو کِیتی هاوِشامُ
بی کِه بُلُبل هَنی واولِ نِشامُ

۱۰ اَز آن اُسبِیدَه بَازم هَمَدانی
هَمَه بَتمَن و دِیرند چَرغ و شامِین
بَتنهائی کُرم نَچسِرَه وانی
بَنام مَن کُردن نَچسِرَوانی

نسخه اشعار باباطاهر همدانی که در سال ۸۴۸ هجری نگارش یافته است.

منصور حلاج شهید بزرگت راه حق

منصور حلاج که از اکابر و اعظم اهل حق بشمار می‌رود، بنابه نامه سرانجام وی یکی از یاران شاه فضل ولی (از عرفای قرن سوم هجری) بشمار می‌رود. او چون برملوک و حکام وقت جسور و بی‌پروا بود و قصد واژگون کردن دولتهای ظالم را داشت و مردم را به سوی حق دعوت می‌کرد، از این رو دشمنان دین حق، او را گرفتند و به دارش آویختند و جثه‌اش را سوزاندند و خاکسترش را در آب دجله انداختند و روح بزرگش به عالم نور خرامید و بعدها از خاکستر او شمس تبریزی بوجود آمد و راه او را در پیش گرفت. (۱)

سمعانی در کتاب (انساب) می‌گوید: حسین بن منصور حلاج در سال ۲۴۴ هجری در روستای طور متولد شده است. طور دهکده‌ای بوده در شمال شرق شهر بیضاء در هفت فرسخی شیراز.

حسین گرچه در طور متولد شده ولی در شوشتر نشوونما یافته و دو سال در آنجا به تلمذ سهل بن عبدالله اشتغال نموده، آنگاه در سن هیجده سالگی از آنجا به بغداد رفته و با صوفیان آمیزش نموده و مدتی در صحبت جنید نهاوندی و ابوالحسن نوری بسر برده است. در بیست

۱- نامه خطی سرانجام.

سالگی به بصره رفت و شاگرد مدرسه حسن بصری شد. منصور حلاج در آنجا از دست عمرو مکی خرقه تصوف پوشید و خود پیر طریقت گردید. پس از آنکه حلاج خرقه تصوف را پوشید، ام الحسین دختر ابویعقوب اقطع بصری را در عقد نکاح آورد و تا آخر عمر با وی بسر برد. پس از این زناشوئی حلاج برای بجا آوردن نخستین حج خویش، به سال ۲۷۰ هجری به مکه رفت، و از آنجا به بغداد بازگشت و به زیارت جنید رفت و پس از مدتی به شوشتر رهسپار شد و قریب یکسال در آنجا اقامت کرد و در این مرتبه واقعی در دل مردم بهمرسید تا اکثر ابنای زمان بر او حسد بردند آنگاه پنجسال از شوشتر غایب شده و به خراسان و ماوراءالنهر و از آنجا به سیستان و سپس به فارس رهسپار شد و اناالحق بر زبان آورد تا در سال ۳۰۹ هجری بزیر دارش بردند و به دارش زدند.

شیخ فریدالدین عطار در (تذکره الاولیاء) می نویسد: حسین منصور حلاج از بیضاء فارس بود و در واعظ پرورده شد، چنانکه اول به تستر آمد بخدمت شیخ سهل بن عبدالله و دو سال در صحبت او بود پس عزم بغداد کرد و اول سفر او در هجده سالگی بود پس به بصره شد و به عمرو بن عثمان پیوست و هژده ماه در صحبت او بود پس یعقوب اقطع دختر بدو داد بعد از آن عمر بن عثمان از او برنجید. و از آنجا به بغداد آمد پیش جنید و جنید او را به سکوت و خلوت فرمود چندگاه در صحبت او صبر کرد پس قصد حجاز کرد و یک سال آنجا مجاور بود باز به بغداد آمد باجمعی صوفیان به پیش جنید آمد و از جنید مسائل پرسید جنید جواب نداد و گفت زود باشد که سرچوب پاره سرخ کنی گفت آنروز که من سرچوب پاره سرخ کنم تو جامه اهل صورت پوشی چنانکه آنروز که ائمه فتوی دادند که او را ببايد کشت جنید در جامه

تصوف بود نمی نوشت و خلیفه گفته بود که خط جنید باید، جنید دستار و دراعه در پوشید و به مدرسه شد و جواب فتوی که نحن نحکم بالظاهر یعنی بر ظاهر حال کشتنی است و فتوی بر ظاهر است اما باطن را خدای داند.

حسین چون از جنید مسایل نیافت متغیر شد و بی اجازت به تستر شد و يك سال آنجا بود و قبولی عظیم پیدا شد و او هیچ سخن اهل زمانه را وزنی ننهادی تا او را حسد کردند عمرو بن عثمان در باب او نامه ها نوشت به خوزستان و احوال او در چشم اهل آن دیار قبیح گردانید و او را نیز از آنجا دل بگرفت جامه متصرفه بیرون کرد و قبا در پوشید و به صحبت ابناء دنیا مشغول شد اما او را از آن تفاوتی نبود و پنج سال ناپدید شد و در آن مدت بعضی به خراسان و ماوراءالنهر می بود و بعضی به سیستان باز به اهواز آمد و اهل اهواز را سخن گفت و به نزدیک خاص و عام مقبول شد و از اسرار خلق سخن می گفت تا او را حلاج الاسرار گفتند پس مرقع در پوشید و عزم حرم کرد و در آن سفر بسیار خرقة پوش با او بودند چون به مکه رسید یعقوب نهر جوری به سحرش منسوب کرد پس از آنجا باز به بصره آمد باز به اهواز آمد پس گفت به بلاد شرکت می روم تا خلق به خدای خوانم به هندوستان رفت پس به ماوراءالنهر آمد پس به چین افتاد و خلق را به خدای خواند و ایشان را تصانیف ساخت. چون باز آمد از اقصاء عالم بدو نامه نوشتند. حلاج پس از آن عزم مکه کرد و دو سال در حرم مجاور شد و چون باز آمد احوالش متغیر شد و آن حال به رنگی دیگر مبدل گشت که خدق را به معنی می خوانند که کس بر آن وقوف نمی یافت تا چنین نقل کنند که او را از پنجاه شهر بیرون کردند و روزگاری گذشت بروی که از آن عجب تر نبود و او را حلاج از آن گفتند که يك بار به انبار پنبه

برگذشت اشارتی کرد در حال دانه از پنبه بیرون آمد و خلق متحیر شدند. نقلست که شبانروزی چهارصد رکعت نماز کردی و برخورد لازم داشتی گفتند در این درجه که توئی چندین رنج چراست گفت نه راحت در حال دوستان اثر کند و نه رنج که دوستان فانی صفت اند و نه رنج در ایشان اثر کند و نه راحت.

نقلست که منصور حلاج می گفت حق حق انا الحق و به این علت او را گرفتند و به زندان افکندند. پس دیگر بار او را بردند تا بردار آویزند. صد هزار آدمی گرد آمدند و او چشم گرد می آورد و انا الحق می گفت. سپس بوسه بردار داد و گفت معراج مردان عشقست، آنگاه میزری بر میان بست و طیلسان بر افکنده دست برداشت و روی بر قبله مناجات کرد و گفت آنچه او داند و چون بر سر دار شد جماعتی که از مریدانش بودند سؤال کردند که چه گرئی درما که مقربان توایم و درمنکران که سنگت خواهند انداخت. گفت ایشان را دو ثواب و شما را يك ثواب باشد از بهر آنکه شما را به من حسن ظنی بیش نیست و ایشان از قوت توحید و صلابت شریعت می جنبند و توحید در شرع اصل بود و حسن ظن فرع. پس شبلی در برابر آمد و به آواز بلند بانگ کرد و گفت **اولم ننمك عن العالمين** و گفت ما التصوف؟ حلاج گفت: کمترین مقام این است که می بینی، گفت بلندتر کدام است؟ گفت ترا بدان راه نیست پس هر کسی سنگی می انداخت. شبلی گلی در انداخت حلاج آهی کرد. گفتند آخر این همه سنگ انداختند هیچ نگفتی از این گل آه کنی؟ گفت آنها نمی دانند معذورند از او سخت می آید که داند و نمی باید انداخت. پس دستش را بریدند خنده زد. گفتند چیست؟ گفت الحمد لله که دست ما را بریدند مرد آن باشد که دست صفات ما را که کلاه همت از تارك عرش می رباید ببرد.

پس از آن پاهایش را بریدند، تبسمی کرد و گفت بدین پای که سفر خاکی کردمی قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم خواهم کرد، پس دودست بریده را بر روی مالید و سرخ روی شد. گفتند چرا؟ گفت نمازی که عاشقان گزارند وضو را چنین باید کرد. پس چشمهایش را برکنند افغان از خلاق برخاست، بعضی می گریستند و بعضی سنگ می انداختند پس خواستند که زبانش را ببرند گفت چندان صبر کنید که سخن بگویم. روی سوی آسمان کرد و گفت: بدین رنجی که از برای من برمی دارند معروشان مکن و از این دو لشکر بی نصیب مگردان الحمد لله اگر دست و پای من بریدند بر سر کوی تو بریدندم و اگر سرم از تن جدا کردند در مشاهده جمال تو بود و پس از آن جان را به جان آفرین سپرد.

ابن خلکان می گوید: در سال ۳۰۹ هجری نخست دست و پا و سپس سر حلاج را بریدند و جثه او را سوزاندند و خاکستر آنرا در دجله انداختند و سرش را بر پل بغداد نصب کردند. یاران او معتقد و مدعی بودند که او کشته نشده است بلکه آن که کشته شده دشمن او و شبیه وی بوده است، و این همان مطلبی است که در قرآن مجید در باره حضرت عیسی آمده است که می فرماید: «و ما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبهه لهم...»^(۱) یعنی: و نکشتند او را و نه بردار کردند و لکن شبهه شد مرایشان را.

مولانا عبدالرحمن جامی در کتاب (نفعات الانس) می گوید: حسین بن منصور الحلاج که کنیت او (ابوالمفیث) است، از بیضا بود که شهر است از شهرهای فارس. وی باجنید و نوری صحبت داشته و شاگرد عمرو بن عثمان مکی است. مشایخ در کاروی مختلف بوده اند

۱- سوره نساء آیه ۱۵۶.

بیشتر وی را رد کرده اند مگر چندتن مانند ابوالعباس عطا و شبلی و شیخ ابو عبدالله خفیف و شیخ ابوالقاسم نصیر آبادی، و ابوالعباس سربج به کشتن وی رضا نداد و فتوی ننوشت، گفت نمی دانم که او چه می گوید و در کتاب (کشف المحجوب) است که جمله متأخران قدس الله تعالی ارواحهم او را قبول کرده اند و هجران بعضی از متقدمان قدس الله ارواحهم نه به معنی طعن اندر دین وی بود مهجور معاملت مهجور اصل نباشد و از متأخران طریقت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی سره فرموده است که حسین منصور حلاج قدس الله روحه در علو حال است در عهد وی در مشرق و مغرب کس چون او نبوده.

شیخ الاسلام گفت که ویرا به سبب مسأله ی الهام بکشتند و در آن جور بود بروی که گفتند اینکه وی می گوید پیغمبر است و نه چنان بود، شبلی زیردار وی باز ایستاد و گفت: **اولم تنهك عن العالمين آن** قاضی که به کشتن او حکم کرده بود گفت او دعوی پیغمبری می کرد و این دعوی خدائی می کند. شبلی گفت من همان می گویم که او می گفت لیکن دیوانگی مرا برهاند و عقل ویرا در افکند. وقتی در سرای جنید بزد، گفت کیست؟ گفت حق. جنید گفت نه حقی بلکه به حقی! ای خشبة تفسده یعنی کدام چوب و دارست که به تو چرب شود، و آنچه ویرا افتاد به دعای استاد وی بود عمرو بن عثمان مکی که جزو کی تصنیف کرده بود در توحید و علم صوفیان وی آنها را پنهان بر گرفت و آشکارا کرد و با خلق نمود سخن باریک بود در نیافتند. بروی منکر شدند و مجبور ساختند وی بر حلاج نفرین کرد و گفت الهی کسی بروی گمار که دست و پای او ببرد و چشم بر کند و بردار کند و آن همه واقع شد به دعای استاد وی.

ابن الندیم در وصف او می گوید که: وی بر ملوک و حکام جسور و

بی پروا بود، اقدامات بزرگ میکرد و قصد واژگون دولتها داشت و می گفت که خدای عالمیان در وجود من حلول کرده است. ابن الندیم چهل و شش کتاب از تألیفات او را نام می برد که اهم آنها عبارتند از: «الحياة الباقية، السياسة والخلفاء والامراء، علم البقاء والفناء، القيامة والقيامات، هو هو، اليقين، التوحيد، الوجود الاول، الوجود الثاني...». از او نیز اشعاری به زبان عربی باقی مانده که اینك دو بیت آنها نقل می شود:

جبلت روحك في روحى كما
يجبل العنبر بالمسك والفتق

• • •

للناس حج ولى حج الى سكنى
تهمدى الاضاحى واهدى مهجتي ودمى
یعنی: روح تو در روح من پیامیخت چنانکه عنبر در مشک ناب پیامیزد.

مردمان حج کنند، مرا نیز به آن آرام دل حجبی باشد، آنان گو سفندان را قربانی کنند و من خون دل خود را اهداء کنم.

فرہنگ لغات گورانی

مقدمه

زبان کردی طبق تحقیقات و پژوهشهای دانشمندان فقهاللغه از انشعابات بزرگ زبانهای ایرانی بشمار می‌رود و به احتمال قوی از بقایای زبان مادی است . زبان کردی هرچند در قرن اخیر مورد توجه علما و دانشمندان فقهاللغه قرار گرفته است ، ولی تاکنون از فرهنگی جامع و مدون که حاوی جنبه زبان‌شناسی باشد محروم است .

زبان کردی دارای گویشها و گونه‌های متعددی است که یکی از آن گویشها گورانی است . گویش گورانی که کردان زاو رود و اورامان تخت و نوسود و پاوه در ایران و کردان تویله و بیاره در کردستان عراق با آن تکلم می‌کنند ، در آغاز پیدایش اسلام زبان شعر و ادب سرایندگان و گویندگان کرد بوده است .

کلیه کتابها و متون قدیمی اهل حق به گویش گورانی قدیم و گاه آمیختهای از لهجه‌های دیگر کردی مانند کرمانجی ولکی است و مورخین قدیم در کتابهای خود آنرا فهلویات نام بردماند .

چون اکثر اشعار گفتارهای این مجلد به گویش گورانی سروده شده و لغات آن ممکن است برای برخی از خوانندگان ارجمند مفهوم نباشد ، لذا تصمیم گرفته شد ، فرهنگی برای لغات آن تدوین تا مورد استفاده خوانندگان و پژوهندگان ایرانی قرار گیرد .

الفبای لاتینی این فرهنگ و معادل فارسی آنها

a	اَ	n	ن	
ā	آ	o	او	(واو مجهول)
b	ب	p	پ	
ch	چ	r	ر	
d	د	rr	ر	(رای بزرگ)
ê	ای	s	س	(یای مجهول)
f	ف	sh	ش	
g	گ	t	ت	
h	ه	u	ا	(ضمه)
i	اِ	ū	او	(واو معلوم یا بلند)
î	ای بلند	w	و	
j	ج	v	ف	مانند v انگلیسی
k	ک	x	خ	
l	ل	q	ق	
ll	ل	y	ی	(لام معجم)
m	م	z	ز	
th	ع	zh	ز	

ā, a, ʾ, ʾ

آتش :	ātir	آتر
امروز :	āro	آرو
چابک ، زرنگ :	āzā	آزا
آزمایش :	āzmāʾ	آزمایی
آزمایش ، آزمون ، امتحان :	āzmūr	آزمون
آستانه :	āsāna	آسانه
آسیاب :	āsāw	آساو
آهو :	āska	آسکه
آفتاب :	āftāw	آفتاو
آل ، سرخ نیمرنگ :	āl	آل
آمد :	āmā	آما
آمدن :	āmāy	آمای
آن :	āna	آنه
آواز :	āwāj	آواج
آبستن :	āwur	آور
آگر سینه :	āwrā	آورا
آورد :	āward	آورد
آوردن :	āwarday	آوردی
آب :	āwʾ	آوی
آتش :	āhir	آهر
آتشکده :	āhirxāna	آهرخانه
آتش :	āyir-āyar	آیر
آئین ، دین ، کیش :	āʾn	آیین
آنجا :	achêga	اچیکه
اختر ، ستاره :	axtar	اختر
موسیقی :	axshām	اخشام
مادر :	adā	ادا
درمانده :	arāgêl	اراگیل
من ، ضمیر متکلم و حده :	az	از

اژیر	azhêr	: عاقل .
اسا	osā	: استاد .
انبار	anbār	: انبار .
انگور	angūr	: انگور .
اوا	awā	: آوا ، لحن .
اورا	awrā	: گرسنه ، گشنه .
اوراک	awrāk	: گرسنه .
ایرمان	êrmān	: نوکر ، چاکر .
ایلیان	îliyān	: لانه .
ایمه	êma	: ما .
اینه	îna	: این .

ب B

بابو	bābo	: پدر .
باده	bāda	: باده .
بارگه	bārga	: بارگاه .
باهر	bāhir	: بایر - زمینی که در آن زراعت نکنند .
بای شمال	bāy shamāl	: باد خنک ، باد نسیم .
بریای	birryāy	: بریدن .
بوانن	biwānin	: بخوانید .
بول	būll	: خاکستر .
بوه	buwa	: بوف ، جند .
بوی	boy	: بو ، بوی .
بویر	biwyar	: بگذر .
بی گرد	bêgard	: بی گرد ، بیغش ، ناب ، صاف و پاک .

پ P

: چنن .	pāsa	پاسه
: پاسبان .	pāsawān	پاسوان
: پر ، مملو .	pirr-parr	پر
: جرقه ، ریزه آتش کہ به هوا می پرد .	pirsha	پرشه
: برق و فروغ . سکار ، زغال افروخته .	parang	پرنگ
: برای .	parê	پری
: پوپ - تاج سرمغ و خروس . سرکوه . آغاز	popa	پوپه
: و راءس هر چیزی .		
: پور ، پسر .	pūra	پوره
: غیب ، پنهان .	pêwār	پیوار

ت t

: تاری ، تاریکی .	tārî	تاری
: طعم ، مزه .	tām	تام
: تبر .	tabar	تبر
: تنبور .	tamūr	تمور
: تنها .	tanyā	تنیا
: سنگ .	tawanî	تونی

ج J

: جام ، پیاله ، ساغر .	jām	جام
: جو ، جوی آب .	jo	جو
: زیبا .	jwān	جوان
: جولاه ، نساج .	jūllā	جولا
: از .	ja	جه

Ch چ

: سرچشمه .	chāwrro	چاورو
: سفید ، سپید .	charmūr	چرمور
: سپید .	charma	چرمه
: بانگ زد .	chirri	چری
: چیز .	chisht	چشت
: کجی .	chafti	چفتی
: چله زمستان .	chilay zimsān	چله زمسان
: چشم .	cham	چم
: برای آنکه ، چونکه .	chimka	چمکه
: چشمه .	chama	چمه
: با ، ابا .	chanī	چنی
: چهار ، عدد چهار .	chwār	چوار
: در آن گاه ، در آن دم ، در آنجا .	chogā-chawgā	چوگا
: گل ، ورد .	chīchak	چیچک
: در اینجا ، در این گاه ، در این دم .	chêgā	چیگا

x خ

: خواب .	xāw	خاو
: خاوند ، خداوند ، صاحب .	xāwand	خاوند
: خداوندگار .	xāwandkār	خاوندگار
: خروار .	xarwār	خروار
: خروش ، بانک و فریاد .	xirosh	خروش
: خدیو ، خدیور ، سلطان .	xunkār	خنکار
: خواب .	xaw	خو
: خواجه .	xwājā	خواجا
: خورسید .	xor	خور
: چرخیدن .	xulyāy	خلیای
: خمیدن .	xamyāy	خمیای

d د

داغ	dāgh	: کوه .
درده‌دار	dardadār	: دردمند ، بیمار .
درلاد	darlād	: دردم ، فوراً " .
دس	das	: دست .
دلدار	dilldār	: دلداری ، دلبر ، معشوق .
دلی	dilê	: میان ، وسط .
دلیا	dalyā	: دریا .
دما	dimā	: پس ، بعد .
دون	dūn	: جامه .
دیای	diyāy	: نگریستن ، تماشا کردن .
دیدا	daydā	: نابود ، فنا . ناپیدا ، گم شده .
دیل	dîl	: اسیر .
دیوانه	dêwāna	: دیوانه .
دیهی	dîyay	: دیدن .

r ر

را	rā	: راه .
رازنی	rāzanî	: راهزنی .
راک	rāk	: قوچ جنگی . راه .
ران	rān	: گله ، رمه .
رانا	rānā	: راند .
رانای	rānāy	: راندن .
ربک	ribk	: اشاره .
ردا	ridā	: بخشش ، بردباری .
رداباری	ridābārî	: بردباری .
رژبای	rizhyāy	: ریختن .
رست	rast	: رست ، رهائی یافت .
رستهی	rastay	: رستن ، رهائی یافتن .

رستگاری .	risgārī	رسگاری
گله ، رمه .	ram	رم
گلهگله ، رمهرمه .	ram ram	رم رم
روز .	ro	رو
رستنی ، گیاه ، روباه .	riwās	رواس
روز .	roch	روچ
روشنی .	rochinī	روچنی
رود ، نهر .	rod	رود
روزگار .	rozgār	روزگار
روز .	roz ^v	روژ
روزگار .	rozīyār	روژیار
روشن .	roshin	روشن
ریواس .	rēwās	ریواس

ز z

کبک .	zārij	زارج
زمین ، زخم .	zām	زام
دانشمند .	zānā	زانا
زاب ، زهاب ، چشمه .	zāw	زاو
زاب و فراز کوه ، زاب و سرکوه .	zāw u sar	زاووسر
زر .	zarr	زر
زردی آفتاب ، زردی خورشید .	zarday hūr	زرده هور
پریشان ، آشفته ، غم ، اندوه .	zigār	زگار
ستمکار ، ظالم .	zorkār	زورکار
زمستان .	zūsān	زوسان
زادگاه .	zēd	زید
دل .	zēll	زیل
زیبا .	zēwā	زیوا
زیباسرشت .	zēwā sirisht	زیواسرشت

ژ zh

از :	zhi	ژ
زن :	zhan	ژن
شنیدن :	zhinaftay	ژنفتہی
زنگ، چرک آہن و فلزات دیگر :	zhang	ژنگ

س s

سیب :	sāwî	ساوی
سفید :	sipî	سپی
سراب :	sarāw	سراو
خار :	sirt	سرت
رئیس ایل و گروہ ، سردستہ :	sarxêl	سرخیل
سروش ، ہاتف غیبی :	sirosh	سروش
روزگار :	samar	سمر
سوء روشنائی :	so	سو
عشق ، شیفگی ، دلہستگی :	sawā	سوا
سوار :	swār	سوار
سرو :	sawl	سول
سیمرغ ، سیرنگ :	sîmirx	سیمرخ
سیمرغ :	sîmirgh	سیمرغ
سیمرغ :	sîmūr	سیمور
سیمیار ، رمزگو :	sîmiyār	سیمیار

ش Sh

شاہ :	shā	شا
شاہباز ، شہباز :	shābāz	شباباز
شہر :	shār	شار
مار بزرگ :	shāmār	شامار

شانی	shānāy	: انداختن .
شایلوغان	shāyloghān	: موسیقی .
شر	sharr	: جنگ .
شکو	shiko	: شکوه .
شم	sham	: شماله ، شمع .
شماله	shamālla	: زبانه ، شعله .
شماله آهر	shamāllay āhir	: زبانه آتش ، شعله آتش .
شمر	shamar	: جائی از زمین وکوه که آب باران در آن جمع شده باشد . پای درخت که آب در آن ایستاده باشد .
شن	shin	: زن .
شنفتهی	shinaftay	: شنیدن .
شو	shaw	: شب .
شون	shon	: دنبال ، اثر ، رد .
شوه	shawa	: شب .
شیت	shêt	: دیوانه .
شید	shîd	: نور ، روشنائی .
شیر	shêr	: شیر ، شیر درنده .
شیهی	shiyay	: رفتن ، شدن .

ف ف

فر	farr	: فر ، شکوه .
فرما	farmā	: فرمود .
فری	firê	: فره ، فراوان ، بسیار .
فر	fanar	: فانوس .

ق ق

قایم	qāyim	: محکم ، اسوار .
قوران	qawarān	: هنگامه ، سرکه .
قین	qîn	: کس .

ك k

کام :	kām	کام
کوه :	kāw	کاو
دختر :	kich	کچ
پسر :	kurr	کر
کردن :	karday	کرده‌ی
کردنام :	karîné	کرینی
کوه :	kash	کش
کشتن :	kushtay	کشته‌ی
کوه :	kamar	کمر
دخ ، دخت ، دختر :	kinācha	کناچه
دختر ، دخت :	kināchê	کناچی
دختر :	kanîk	کنیک
کوه ، کو ، کجاست ؟ توده چیزى :	ko	کو
کوچ ، کلام ، گفتار :	koch	کوچ
کور ، نابینا :	kor	کور
فرستاد :	kiyāst	کیاست
فرستادن :	kiyāstay	کیاسته‌ی
کشیدن :	kêshāy	کیشای

گ g

گاه ، وقت ، زمان :	gā	گا
غوغا ، صداهاى درهم :	gāllāy gāl	گالای گال
گاوسار ، گرز گاوسر . شکنجه و آزار :	gāwsār	گاوسار
گرفت :	girt	گرت
گرفتن :	girtay	گرته‌ی
همه :	gird	گرد
همگی :	girdîn	گردین
گریست ، گریه کرد :	girawā	گره‌وا
گریستن :	girawāy	گره‌وای
گزید :	gast	گست

گسته‌ی	gastay	: گزیدن
گشت و گیل	gāsht u gēll	: گشت و گذار .
گوپال	gopāll	: کوپال ، گرز .
گوره	gawra	: بزرگ .
گوش	gosh	: گوش .
گوهر	gawhar	: گوهر .
گیجاو	gējāw	: گرداب .
گیلیای	gēllyāy	: گشتن .

ل ا

لادی	lā dē	: گاهی ، دمی .
لال	lāll	: لعل .
لاله	lālla	: لابه .
لست	last	: نیکو .
لو	law	: لب .
لوا	liwā	: رفت .
لوای	liwāy	: رفتن .

م m

ما	mā	: ماه .
ماچان	māchān	: می‌کویند .
ماساو	māsāw	: ماهی .
مان	mān	: خاند ، سرای .
مانگ	māng	: ماه .
مای	māi	: ماهی .
مدرا	midrā	: ایستاد .
مدرای	midrāy	: ایستادن .
مر	marr	: غار .

: مرده .	marda	مرده
: مردن . شکستن .	marday	مرده‌ی
: مروارید .	mirwārî	مرواری
: مزگت ، مسجد .	mizgit	مزگت
: مسجد .	mizgî	مزگی
: حرمسرا . گوشک .	mishko	مشکو
: می‌رود .	masho	مشو
: برویم .	mashîm	مشیم
: آدم ، ابوالبشر .	mashya	مشیه
: می‌گردیم .	magêllîn	مگیلین
: مرهم .	mallham	ملهم
: مرغ ، پرنده .	mūrû	مورو
: ماه .	mong	مونگ
: مهر ، دوستی ، محبت .	mêr	میر
: مرد .	mêrd	میرد
: مردان .	mêrdan	میردان
: مردان گیلھی .	mêrdāni riwās	میردان رواس
: مهمان .	mēmān	میمان
: مهمان‌نوازی .	mēmān nawāzî	میمان‌نوازی

ن n

: نازدار .	nāzār	نازار
: آتشکده .	nāwus	ناوس
: نخجیربان ، شکارچی .	nachîrawān	نخجیروان
: نماز .	nimā	نما
: نشان دادن .	nimānāy	نمانای
: نوا ، نغمه .	nawā	نوا
: نو .	nwê	نوی
: نیمروز ، ظهر .	nîmarro	نیمرو

: باد .	wā	وا
: گفته .	wāta	واته
: گفتن .	watay	واتهی
: باران .	wārān	واران
: خوشه گندم .	wās	واس
: خواهر .	wāllê	والی
: بادام .	wāmî	وامی
: خواند .	wānā	وانا
: خواندن .	wānāy	وانای
: بنفشه .	wānawsha	وانوشه
: تندباد .	wāhūr	واهور
: گفته .	wuta	وته
: خورشید .	war	ور
: خورد .	ward	ورد
: خوردن .	warday	وردهی
: بزرگ .	wuzurg	وزرگ
: گردو .	wazî	وزی
: انداخت .	wust	وست
: انداختن .	wustay	وستهی
: خوش .	wash	وش
: خوشبو .	washbo	وشبو
: خوشگفتار .	wash guftār	وشگفتار
: کاس ، ای کاس .	washlla	وشله
: حوسی .	washî	وشی
: گل ، ورد .	wull	ول
: برک .	wallg	ولگ
: برگ‌بید .	wallgi bîd	ولگ‌بید
: گذشت .	wuyard	ویرد
: گذشته است .	wuyardan	ویردن

ویردهی	wuyarday	: گذشتن .
ویرهگا	wêragā	: ایوار ، نزدیک غروب آفتاب .
وینه	wêna	: مانند .
ویوه	wêwa	: بیوک ، عروس .

h ه

هالی	hālî	: غوره ، انگور نارس .
هامن	hāmin	: تابستان .
هربرز	harburz	: البرز ، کوه البرز .
هربور	harbūr	: البرز .
هرد	hurd	: خرد ، ریز .
هرد کردهی	hurd karday	: خرد کردن .
هرکو	har ko	: هرکجا .
هساره	hasāra	: ستاره .
هسوره	hasūra	: پدرزن .
هشیار	hushyār	: هوشیار ، باهوش .
هنرور	hunarwar	: هنرور ، باهنر .
هنگ	hang	: تمکین و وقار ، زور و قدرت .
هنی	hanî	: اکنون ، هان ، دیگر ، سپس ، ناگهان ، ناگاه .
هور	hūr-hor-hawar	: خورشید ، ابر ، خبر .
هورمز	hormiz	: هورمزد ، اهورامزدا .
هون	hūn	: خون .
هوناو	hūnāw	: خونابه .
هونی	hūnî	: خونی ، قاتل .
هوین	hūn	: خون .
هیمای	hēmāy	: هنوز .

ی y

یاگہ	yāga	: جا ، جایگاہ .
یال	yāl	: تیغہ کوه ، سرکوه .
یانہ	yana	: خانہ .
یاوا	yāwā	: رسید .
یاوای	yāwāy	: رسیدن .
یری	yarê	: سه ، عدد سه .
یو	yaw	: یک ، عددیک . جو .
یویو	yoyo	: یکیک .
یوی	yawê	: جو .

فہرست اعلام

شامل اسماء، امکنہ، رودہا، اشخاص و کتب و طوایف

الف	آ
ابا عبیدہ جراح . ۱۱۵	آبستا (کتاب) . ۷۸
ابدال بگ . ۶۵ - ۳۱	آتش بگ . ۳۲ - ۳۱
ابراہیم ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۱۶۹ - ۱۷۱ -	آتش بگی ۲۷ - ۳۱ - ۶۵ - ۶۶ .
. ۱۸۰ - ۱۷۶	آثار البلاد و اخبار العباد (کتاب)
ابراہیم دودانی . ۵۵	. ۷۱
ابراہیم موصلی . ۱۵۰	آدم ۱۲۲ - ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۲ - ۱۵۰ -
ابستا (کتاب) . ۷۸	. ۱۵۱
ابستاق (کتاب) . ۷۸	آذر . ۷۶
ابن الفقیہ ہمدانی . ۱۶۱ - ۷۰	آذربایجان ۳۶ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۱۱۰ .
ابن الندیم . ۲۱۲	آذرگشسب . ۱۱۲ - ۱۱۱
ابن حوقل . ۱۰۸	آراپخا . ۱۰۶
ابن خرداد بہ . ۱۰۹ - ۷۰	آرش . ۵۰
ابن خلف تبریزی ۵۳ - ۷۸ - ۱۲۱ .	آریائی ۳۶ - ۴۳ - ۷۶ - ۹۱ - ۱۳۰ -
ابن خلکان . ۲۱۱	. ۱۵۲ - ۱۳۳
ابن سینا . ۱۵۰	آشور . ۱۶۰ - ۱۵۸
ابن غیبی . ۱۶۱	اوستا (کتاب) ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۴۵ - ۴۸
ابن مہلہل . ۱۱۱	۴۹ - ۵۱ - ۵۲ - ۶۷ - ۷۱
ابوالحسن علی بن زید بیہقی	- ۷۲ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۰ -
. ۸۵	۸۱ - ۸۲ - ۹۰ - ۱۲۰ - ۱۲۹
ابوالحسن مسعودی ۶۹ - ۷۶ - ۷۸ .	. ۱۸۳
ابوالحسن نوری . ۲۰۷	آوستائی . ۱۳۰ - ۱۰
ابوالطیب طاہر . ۸۵	آیت الہ مردوخ . ۱۱۵ - ۷۱ - ۲۵

۱۸۳	اسپیتمان	۲۱۲	ابوالعباس سرج
۶۸	اسپیمان	۲۱۱	ابوالعباس عطا
۱۱۳	استانبول	۱۰۹	ابوالفداء
۷۳	استون (محل)	۱۵۰	ابوالفرج اصفہانی
۷۳	استوناوند (محل)	۶۹	ابوالقاسم پایندہ
	اسحاق بن ابراہیم خلیل		ابوالمعالی محمد حسین علوی
۷۶		۷۸ - ۱۹	
۷۴	اسدی طوسی		ابوبکر احمد بن محمد ہمدانی
۸۶	اسکندرنامہ (کتاب)	۷۰ - ۱۰۹	
	اسلام	۲۶	ابوحامد محمد غزالی
۱۱۴ - ۵۴ - ۳۶ - ۲۳ - ۱۰ - ۸ - ۷ - ۵		۶۹	ابوجعفر جریر الطبری
۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۰ - ۱۵۰ - ۱۶۰ - ۱۶۱			ابوعلی الحسن ابن اسحق (نظام الملک)
۹۸ - ۵۴ - ۶	اسلام آباد غرب	۲۶	
۱۵۹	اسلامی	۱۹۵	ابونصر الکندری
۷۶	اسماعیل الصاوی	۷۵	ابونصر توسی
۱۰۹	اصفہان	۱۲۸	احادیث مثنوی (کتاب)
۱۶۱ - ۱۵۹ - ۱۱۴ - ۷۵	اعراب	۱۶۸ - ۷۱	احسان نوری پاشا
۱۵۰	اغانی (کتاب)	۱۳۱	احسان یارشاطر
۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۰ - ۵۲	افراسیاب	۵۹	احمد
۱۰۶ - ۸۹ - ۳۶	افشار		احمد ابن یحیی البلاذری
۲۸	افغانستان	۷۰	
۱۹	اقبال آشتیانی	۳۳	احمد زفنگی
۲۳	الاکراد (کتاب)	۱۵۳	احمد اورامی
۴۹	الانشاء (کتاب)	۱۳۷	ادیب الممالک فراہانی
۱۷۱ - ۱۷۰ - ۳۶	البرز (کوہ)	۱۰۸ - ۱۰۶	اربل
۱۰۹ - ۷۰ - ۶۱	البلدان (کتاب)	۱۱۴	اربیل
	التنبیہ والاشراف (کتاب)	۷۲	ارجاسب
۷۸ - ۷۶		۷۰	اردبیل
۲۱۳	التوحید (کتاب)	۱۵۸	اروپا
	السیاسہ والخلفاء والامراء (کتاب)	۱۱۱ - ۱۰۷ - ۷۱ - ۷۰	ارومیہ
۲۱۳		۲۰۵ - ۲۰۱	ازناوہ (محل)

الشيخ الجزري	۰ ۳۳	اورامان
العقد الجوهري (كتاب)	۰ ۳۳	۷- ۱۱- ۲۴- ۲۶- ۳۰- ۳۱- ۵۶-
القيامه والقيامات (كتاب)	۰ ۲۱۳	۵۸- ۶۰- ۶۱- ۶۲- ۹۹- ۱۰۹-
الماسيك	۰ ۶۵- ۳۱	۱۱۲- ۱۱۴- ۱۳۵
الماس خان كلهر	۰ ۱۶۶	اورامانات ۰ ۱۰۹
المسالک والممالک	۰ ۷۰	اوراس ۰ ۱۱
المعجم في معايير اشعار العجم	۰ ۱۱	اورامان ۰ ۱۱
المنجد	۰ ۴۱	اورامي ۰ ۱۱
الوجود الاول (كتاب)	۰ ۲۱۳	اورنک مراد
الوجود الثاني (كتاب)	۰ ۲۱۳	۱۵- ۵۱- ۷۲- ۷۸- ۹۲- ۱۲۱- ۱۲۸
الوند (کوه) ۱۹۸- ۲۰۲- ۲۰۳- ۲۰۴	۰ ۲۱۳	اوسنا (کتاب) ۰ ۷۷- ۶۸
اليقين (کتاب)	۰ ۲۱۳	اوليا جلي ۰ ۱۵۹
ام الحسين دختر يعقوب	۰ ۲۰۸	اويستا (کتاب) ۰ ۷۸
امام جعفر صادق	۰ ۵۴- ۲۱- ۷	اهل حق
امام قلي	۰ ۶۶- ۶۵	۵- ۲۳- ۳۶- ۴۱- ۶۷- ۸۹-
امام موسی کاظم	۰ ۲۵	۹۸- ۹۹- ۱۱۷- ۱۳۷- ۱۲۹- ۱۵۰-
امشاسپندان (کتاب)	۰ ۹۲- ۱۵	۱۵۹- ۱۶۱- ۱۶۳- ۱۶۵- ۱۷۱- ۱۹۵
اموی	۰ ۸- ۶	۲۰۷-
امير نيمور کورگانی	۰ ۱۰۸- ۹۹- ۲۵	احوار ۰ ۲۰۹
امير طاهر بن عبد اللہ	۰ ۸۲	ايران
امين	۰ ۱۵۴	۵- ۱۰- ۱۲- ۲۳- ۲۴- ۳۳- ۴۹-
امير رکيک	۰ ۷۱- ۲۳- ۵	۵۱- ۵۲- ۵۵- ۶۹- ۷۴- ۷۵- ۸۱-
انابيل	۰ ۹۱	۸۶- ۸۹- ۱۱۱- ۱۱۲- ۱۱۲- ۱۲۰-
انجمن آرای ناصري (کتاب)	۰ ۹۱	۱۲۵- ۱۴۷- ۱۵۸- ۱۶۲- ۱۶۷- ۱۷۳-
۷۰- ۸۱- ۱۰۸- ۱۰۹		۱۷۹- ۱۸۰- ۱۸۳- ۱۸۲- ۱۸۷-
انجيل	۰ ۴۹	۱۸۹
اندر	۰ ۵۹	ايران از آثار اسلام (کتاب)
اسباب (کتاب)	۰ ۲۰۷	۰ ۱۰۷
انوسيروان	۰ ۵۰	ايران در زمان ساسان (کتاب)
اور (سهر)	۰ ۷۶	۰ ۱۱۲
		ايراسهر ۰ ۷۰

ایران قدیم (کتاب)	۰ ۶۲	بابا علی ہمدانی	۰ ۲۴
ایرانی		بابا فقیہ لرستانی	۰ ۵۷
۳۶-۷۴-۷۵-۱۰۲-۱۱۷-۱۳۳		بابا گرچک	۰ ۵۶
۱۳۷-۱۴۹-۱۶۳-۱۶۵		بابا قلم	۰ ۵۶
ایرانیان ۶-۵۱-۵۲-۷۲		بابا قیصر	۰ ۵۶
ایرج ۵۰-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۵-۱۷۶		بابا نرہ لرستانی ۹-۱۲-۱۳-۱۴-۹۷	
ایلگی جاف ۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷		بابا ناوس سرگتی	
ایلخچی	۰ ۳۶	۵۸-۵۹-۶۰-۱۲۰-۱۷۷	
ایوانف ۸۱-۱۰۲-۱۱۷-۱۶۷-۱۹۴		بابا نجوم لرستانی ۹-۱۲	
ایوب	۰ ۲۸	بابا نوا	۰ ۵۶
		بابا یادگار سرانہئی	
		۲۸-۲۹-۴۰-۴۵-۴۹-۶۸-۷۴	
		۷۶-۷۹-۹۴-۱۵۵-۱۶۹-۱۷۱	
		۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶	
بابا ابراہیم	۰ ۵۶	بابا یادگاری	۰ ۲۸
بابا احمد	۰ ۵۶	بابا یرنج	۰ ۵۶
بابا بزرگ لرستانی ۵۷-۵۸-۱۳۰-۱۶۶		بابا بل ۹۱-۱۰۴-۱۰۸	
بابا جعفر	۰ ۱۹۵	بابا رب ۱۴۹-۱۵۳-۱۵۶	
بابا حسن لرستانی	۰ ۵۷	بابا تولد	۰ ۱۱۰
بابا حیدری	۰ ۳۲-۲۷	بابا رگہ بارگہ (کتاب)	
بابا خونکار	۰ ۵۹-۵۶	۳۸-۴۴-۴۵-۴۸-۵۰-۵۷-۵۸	
بابا رتاف	۰ ۵۶	۵۹-۶۰-۶۱-۶۷-۶۸-۱۰۴-۱۰۵	
بابا رجب لرستانی	۰ ۱۲-۹	۱۶۵-۱۶۷-۱۷۰-۱۷۴-۱۷۵-۱۹۵	
بابا روم	۰ ۵۶	بابا ژیر (محل)	۰ ۱۰۶
بابا سرنج	۰ ۵۶	بابا مشاد	۰ ۱۴۹
بابا سرہنگ دودانی		بابا خیلان (محل)	۰ ۵۹
۵۵-۵۶-۵۹-۸۷-۹۸-۱۲۰		بابا بیان (کتاب)	۰ ۱۶۶
بابا شمس	۰ ۵۹	بابا الانوار (کتاب)	۰ ۱۳۶
بابا صالح لرستانی	۰ ۹	بابا الانساب (کتاب)	۰ ۳۰-۲۵
بابا طاہر ہمدانی		بخارا	۰ ۲۵
۵۷-۱۲۸-۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶		بدیع الزمان فروزانفر	۰ ۱۲۸
۱۹۷-۱۹۹-۲۰۴-۲۰۵			

برجستان جهان	۲۵	بنی اسرائیل	۷۵
برزنجہ		بنیامین	
۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۳۰ - ۶۲ - ۶۳ - ۹۹		۳۱ - ۳۳ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۴ - ۴۸ - ۴۹	
برزوفرامرز (کتاب)	۱۶۶ - ۱۶۴	۵۰ - ۵۸ - ۶۰ - ۷۷ - ۹۸ - ۱۵۰	
برهان الحق (کتاب)		۱۷۱ - ۱۷۶ - ۱۸۲	
۱۲ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱		بودائی	۱۹ - ۴۳
۳۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۴۱ - ۴۲ - ۵۷		بودائیان	۴۳
۵۹ - ۶۴ - ۶۵ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۹ - ۹۷		بورس سرکیف	۲۸
۹۹ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۲۸ - ۱۵۲		بوستان (کتاب)	۷ - ۵۴
برهان قاطع (کتاب)		بیہ الدین نوری	۱۱۲
۵۳ - ۷۸ - ۸۵ - ۸۶ - ۱۲۱ - ۱۲۲		بہرام	۴۸
برہمنی	۱۹ - ۴۳	بہرام حوسین	۱۵۵
بزرگان یارسان (کتاب)		بہرام کور	۵۰
۶ - ۷ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹		بہرام و کلندام (کتاب)	۱۶۶ - ۱۶۲
۳۰ - ۳۲ - ۴۴ - ۴۵ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۹		بہلول	
۶۴ - ۹۹ - ۱۳۵		۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۶	
بستا (کتاب)	۷۱	۱۷ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۴ - ۵۲ - ۵۵	
بستاه (کتاب)	۷۸	بہلول خارجی	۸
بسرشیبانی موصلی	۹	بہلول شونی	۹
بصرہ	۲۰۸ - ۲۰۹	بہلول عافل (کتاب)	۱۶ - ۱۷ - ۱۸
بطرس البستانی	۹	بہلول ماہی	۵ - ۱۲۰
بغداد		بہمن	۵۰
۵ - ۷ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹		بیان الادیان (کتاب)	۱۹ - ۷۸
۵۴ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۷ - ۸۴ - ۸۶ - ۱۰۷		بیانی	۱۱۷
۱۰۸ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۶۶		بیروت	۴۱
۲۰۷ - ۲۰۸		بیزن و مسجد (کتاب)	۱۶۶ - ۱۶۴ - ۱۳۴
بلاذری	۷۰	بیضاء فارس	۲۱۱ - ۲۰۸
بلعمی	۷۶	بیہقی	۸۳
بمبئی	۸۱	بیوہ بیج	۳۶
بمو (کوه)	۱۱۴		
بندھشن (کتاب)	۴۶ - ۹۶ - ۱۲۶ - ۱۳۶		

پ

- پیر راستگوی قورمداغی ۰ ۶۸
پیرشہریار اورامی ۰ ۱۲۶-۱۲۵-۸۲-۶۸
پیر عنوان کعبہئی ۰ ۱۷۵
پیر قابیل سمرقندی ۰ ۱۷۳-۴۵
پیر قباد دیوانہ ۰ ۱۹۵
پیر قنبر ۰ ۶۴
پیر قنبر شاہوئی ۰ ۶۴-۶۳
پیر محمد شہرزوری ۰ ۱۷۰
پیر موسیٰ
۰ ۱۵۴-۱۵۳-۹۳-۹۱-۶۰-۴۸
پیر ناری اورامی ۰ ۱۵۳
پیر نالی موردینی ۰ ۱۰۵
پیر ہاشم رزوی ۰ ۴۸
پیشدادی ۰ ۵۳
پیشدادیان ۰ ۴۶

ت

- تاشیر شاہنامہ در آثار شعرای کرد (کتاب)
۰ ۱۸۵
تاریخ ادبیات ایران ۰ ۱۸۳
تاریخ اردلان ۰ ۱۰۸
تاریخ الامم وال لوک ۰ ۶۹
تاریخ بیہق ۰ ۸۵
تاریخ ریشہ نژادی کرد ۰ ۱۶۸-۷۱
تاریخ طبری ۰ ۶۹-۶۷
تاریخ طبیعی ۰ ۶۹
تاریخ مردوخ ۰ ۱۱۷-۷۱-۶۲
تبریز ۰ ۳۶-۲۷-۲۶
تبصرۃ العوام (کتاب) ۰ ۱۳۶
تخت سلیمان (محل)

- پاتاق ۰ ۳۶
پانیر (شہر) ۰ ۱۰۶
پارسیان ۰ ۷۸
پاریس ۰ ۱۳۴-۱۰۹-۷۸
پاکستان ۰ ۲۸
پاگان (معبور) ۰ ۱۰۶
پالہ ۰ ۱۰۶
پردیور (یل) ۰ ۱۰۳-۶۳-۲۴
پرویسور آرتور کریستنسن ۰ ۱۱۲
پری خانم ۰ ۳۱
پشتکوه ۰ ۸۹
پسک ۰ ۱۷۰
بل حمری ۰ ۲۹
پلنک ۰ ۱۷۷
پلینوس بزرگ ۰ ۶۹
پورداد

- ۰ ۱۱-۱۹-۳۶-۴۴-۴۶-۷۴-۹۱-۱۲۶
پہلوی (زبان) ۰ ۱۲۶
۰ ۱۵-۱۵-۵۱-۶۹-۷۵-۷۶-۹۱-۱۱۴-۱۲۱-۱۶۰-۱۹۷
پہلہ ۰ ۱۰۶
پیر بنیامین
۰ ۱۵۴-۱۰۴-۱۰۳-۹۲-۹۱-۲۷
پیر خضر ۰ ۵۷
پیرخلیل موصلی ۰ ۱۰۵
پیر دانیال دالاهوئی ۰ ۵۸
پیر داود ۰ ۹۱-۲۷
پیر دلاور ۰ ۳۴

— ۱۸۵ — ۱۸۳ — ۱۶۸ — ۱۶۷ — ۱۳۱ —
 . ۱۹۷ — ۱۹۶

. ۱۶۳ تهمینه
 . ۵۲ تهمورث
 . ۱۰۷ تیگلات ییلرسوم
 . ۱۷۹ تیمور
 . ۱۴۱ تیمور (امیر تیمور گورگانی)

ث

. ۸۳ ثمار القلوب (کتاب)

ج

. ۱۳۵ — ۶۱ — ۵۹ جاف
 . ۵۹ جاف جوارود
 . ۵۹ جاف مرادی
 . ۱۳۶ جافی (کونه)
 . ۸۲ جاماسب
 . ۱۳۶ جاماسب نامه
 . ۱۲۴ — ۱۰۴ — ۱۰۳ — ۹۱ جبرائیل
 . ۱۱۳ جبل حمزین (کوه)
 . ۱۱۳ جبل عالی (کوه)
 جشن نوروز در میان کردها (کتاب)
 . ۱۲۱
 . ۲۱ جعفر (امام جعفر صادق)
 . ۸۳ جعفر بن المعتصم
 . ۲۱ جعفری
 . ۸۶ — ۸۵ — ۸۳ جعفریه (محل)
 . ۲۰۰ جلال الدین مولوی
 جمشید

. ۱۱۱ — ۱۰۶ — ۱۱۰ — ۱۷۱
 تذکره اعلی (کتاب)

. ۱۱۷ — ۱۰۲ — ۸۱ — ۶۶ — ۶۵ — ۵۷
 تذکره الاولیاء (کتاب) . ۲۰۸
 تذکره جغرافیائی (کتاب)
 . ۱۱۰
 ترانه های کردی (کتاب) . ۱۰

. ۲۸ تربت (محل)
 . ۸۵ ترشیز (محل)
 . ۱۹۵ ترک
 . ۱۵۸ ترکیه

. ۲۰۹ — ۲۰۸ تستر (محل)
 . ۱۲۴ تفسیر طبری
 . ۱۰۹ تقویم البلدان (کتاب)
 . ۱۱۱ تکاب افشار

. ۹۸ — ۵۴ — ۶ تنگه گول (کوه)
 . ۳۲ توت شامی

. ۱۷۵ — ۱۷۰ — ۱۶۹ تور
 . ۱۲۳ — ۱۲۲ — ۴۹ تورات

. ۱۸۶ توران
 . ۷۲ تورانیان

۱۸۱ — ۱۸۰ توس
 . ۵۶ تویله

تهران

— ۱۶ — ۱۱ — ۱۰ — ۹ — ۸ — ۷ — ۶ — ۵
 — ۴۱ — ۳۶ — ۲۵ — ۲۴ — ۲۳ — ۲۰ — ۱۹
 ۵۸ — ۵۴ — ۵۳ — ۵۱ — ۴۶ — ۴۴ — ۴۲
 — ۷۳ — ۷۲ — ۷۱ — ۷۰ — ۶۹ — ۶۶ —
 — ۹۰ — ۸۹ — ۸۵ — ۸۲ — ۸۱ — ۷۸ — ۷۵
 — ۱۱۱ — ۱۱۰ — ۱۰۷ — ۱۰۲ — ۹۲ — ۹۱
 ۱۲۸ — ۱۲۱ — ۱۲۰ — ۱۱۸ — ۱۱۷ — ۱۱۲

۵۰ - ۵۲ - ۵۳ - ۹۴ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - حسین بیگ جلد

۱۲۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۳ - حکمہ الاشراق (کتاب) ۵۳

۳۱ - ۶۵ - جمشید بک

۲۱۱ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۱ - جنید نہاوندی

۲۴ - ۵۹ - ۶۳ - جوانرود

۴۸ - ۱۹۶ - ۱۱۰ - حمد الہ مستوفی قزوینی

۵۹ - حمزہ

۷۰ - حمزہ اصفہانی

۷۰ - حمزہ بن الحسن الاصفہانی

۱۳۲ - حوا (ام البشر)

۲۱۳ - حیاہ الباقیہ (کتاب)

۵۷ - حیدر (پیر)

۱۰ - حیدر وضویر (کتاب)

خ

خاتون دایراک رمزبار

۲۵ - ۴۰ - ۶۱ - ۹۱

۶۴ - خاتون زربانو

۲۸ - خاتون زینب

۵۹ - خاتون گلی

۱۰۶ - خار (محل)

۱۰۶ - خار خار (محل)

۱۱۵ - خالد بن ولید

۲۹ - ۲۷ - خاموش

۶۵ - خان آتش

۳۱ - خان اسمرہ

۱۲۸ - ۱۲۷ - خان الماس

۱۵۶ - خانای قبادی

۸۹ - ۸۶ - ۲۸ - ۲۴ - ۶ - خانقین

۵۷ - خداداد

۲۰۹ - ۲۰۸ - ۸۵ - ۳۶ - خراسان

چ

۵۴ - ۶ - چشمہ سفید

۳۳ - ۳۲ - چیچک

۱۰۶ - چینر (محل)

۲۰۹ - ۱۸۶ - ۲۵ - چین

ح

حاج نعمت الہ جیحون آبادی

۵ - ۲۰ - ۲۳ - ۴۱ - ۷۲ - ۸۹

۳۱ - ۲۷ - حاجی باویسی

۷۵ - حبیب یغمائی

۱۶۱ - حجاز

۷۷ - حزنی مکریانی

۲۰۸ - حسن بصری

حسن پیرنیا (مشیرالدولہ)

۷۸ - حسنیہ

۱۰۸ - حسین بن منصور حلاج

۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۰۸ - ۲۰۷

۲۵ - حسین بیگ جلد

- خرده آوستا (کتاب) . ۱۲۰
خرده سرانجام (کتاب) . ۱۱۸ - ۶۷ - ۶۵ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۴
خرم آباد . ۵۷
خسرو ۷۷ - ۱۸۵ - ۱۸۷ .
خسرو اول . ۱۱۱
خسرو پرویز ساسانی ۱۵۶ - ۱۴۹ - ۵۹ .
خسرو دوم . ۱۱۲
خسرو شیرین (کتاب) .
۱۰ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۴ - ۱۶۶ .
خضر (کوه) . ۱۹۵
خلاصه تاریخ الکرد (کتاب) .
۷۱ - ۲۳ .
خلیفه الماس گذر هئی . ۱۸۲
خواجما بوالطیب . ۸۴ - ۸۳
خواجہ ابو منصور ثعالبی . ۸۳
خوبیار . ۵۷
خورشید و خاور (کتاب) . ۱۰
خوشمقام گروس . ۱۶۶
خیال . ۲۹
- د
- داده سارا . ۲۸
داراب . ۵۰
داستانهای ایران باستان (کتاب) .
۱۳۲ - ۱۳۱ .
دالاهو (کوه) ۲۴ - ۲۹ - ۴۵ - ۶۳ .
داود (پیر) .
۳۳ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۵ - ۴۸ - ۶۰ - ۱۷۳ .
- ۱۷۵ .
داود کوو سوار . ۴۵
- دایراک خاتون . ۶۲ - ۱۷۱ .
دایره المعارف الاسلامی .
۹ - ۱۰۸ - ۱۶۸ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۸۹ .
دایره المعارف بریتانیا . ۱۵۷
دایه خزان . ۵۹
دبستان المذاهب (کتاب) .
۸۱ .
دجله . ۱۱۲ - ۲۰۷ .
دده حسین . ۳۰
دده علی . ۳۰
درزیان (دید) . ۶۳ - ۶۴ .
درویش قلی کردی .
۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ .
۱۸۵ .
درویش نوروز سورانی ۸ - ۳۲ - ۵۴ .
دزدان (محل) . ۱۰۶
دفتر پردیور (کتاب) . ۳۸
دفتر دیوان گوره (کتاب) .
۳۸ .
دفتر ساوا (کتاب) . ۳۸
دکتر بهمنیار . ۸۵
دکتر تقی نفعلی . ۱۲۸
دکتر حشمت اله طبیبی . ۳۶
دکتر رضا زاده شفق . ۱۸۳
دکتر سعید خان کرد ساسی ۱۹۵ .
دکتر عبدالحسین زرس کوب .
۸ .
دکتر محمد صدیق مفتی زاده .
۱۱۴ .
دکتر محمد معین . ۶۹ - ۱۰۷ .
دکتر محمد مکرری .

• ۷۷	دینکرد (کتاب)	• ۵-۱۰-۲۰-۲۳-۴۱-۷۳-۸۹
• ۱۱۲-۱۰۹-۱۰۶	دینور	• ۱۱۸-۱۳۴
• ۲۸	دیوان ایوت	• ۸۹
• ۱۹۶	دیوان باباطاهر	• ۱۸۹-۱۸۸-۱۸۶-۱۶۸
• ۱۷۸-۱۷۲	دیوان خاتون زربار	• ۲۶
• ۱۸۲	دیوان خلیفه الماس	• ۷۳
• ۱۷۵-۱۷۲	دیوان درویشقلی کندی	• ۶۵
	دیوان ذوالفقار	• ۳۸
• ۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۸۳		• ۸۷-۵۶-۳۸
• ۱۸۱	دیوان سیدبراکه	• ۱۷۷-۳۸
	دیوان سید یعقوب ماهیدشتی	
• ۱۵۵		• ۸۷-۵۵-۳۸-۱۳-۱۲-۱۱
• ۱۷۹	دیوان شاه تیمور بانیارانی	• ۶۷-۳۸
• ۱۵۴-۸۱-۷۹-۳۶	دیوان قاصد	• ۳۸-۳۲
• ۱۷۳	دیوان میرزا شفیع یامی	• ۳۸
		دوره شاه خویشن (کتاب)
ذ	ع	• ۳۸-۵۷-۶۰-۱۲۵-۱۲۶-۱۳۰
• ۲۸	ذکری	• ۱۶۶-۱۵۲-۱۳۳
• ۵۹-۹۲-۸۳	ذوالفقار گوران	• ۳۲
• ۳۱	ذوالنور قلندر	دوره عابدین (کتاب)
		• ۱۰۶-۱۰۵-۶۷-۳۸
		دوره قرمزی (کتاب)
		دوره هفتوانه (کتاب)
		• ۱۲۹-۱۲۵-۱۰۱-۱۰۰-۶۷-۳۸
• ۱۹۶-۱۹۵	راحه الصدور (کتاب)	• ۱۵۲
• ۱۹۵	راوندی	• ۲۹
• ۱۲-۱۱	رجب	• ۸
	رحله ریج فی العراق (کتاب)	• ۱۰۷
• ۱۱۴		• ۱۱۲
	رستم	• ۱۳۱
• ۱۷۸-۱۷۲-۱۶۳-۱۱۵-۵۰-۴۸		• ۴۶
		دوش (محل)
		دو قرن سکوت (کتاب)
		دیاکوی مانائی
		دیاله
		دیدن گرن
		دیلم

۱۷۹-۱۸۰-۱۸۷-۱۸۸	زراتشت نامه (کتاب) ۶۹
۱۶۶	زرتشت بهرم پزدو ۶۹
۱۶۴-۱۶۶-۱۹۰	زرتشت نامه (کتاب) ۱۳۶
۱۶۴-۱۶۶ (کتاب)	زرتشتی
۲۳-۵	۵-۲۳-۳۶-۴۳-۵۶-۷۴-۷۵
۱۹۶-۱۱۲-۱۰۷-۸۲-۲۳-۵	۷۷-۷۹-۸۲-۱۲۳-۱۳۶
۸۰-۷۰	زرتشتیان ۱۱۱
۹۱	زردشت
۳۲	۶-۱۱-۳۶-۳۸-۵۰-۶۷-۶۸
۶۹	۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵
۱۸۳	۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲
۹۳-۹۱-۷۰-۵۸-۴۸-۴۰-۳۹	۸۳-۸۵-۹۰-۱۱۵-۱۶۵-۱۸۲
۴۰-۳۹-۲۸	۱۸۳
۱۱۰	۶۹
۱۰۹-۸۹-۷۴-۷۳-۶۹	رزدسب مادی ۶۹
۵۷	رزدسبک (کتاب) ۱۶۶
۱۱۷	زکریا فروینی ۷۱
۱۲۹	زلال رلال (کتاب)
ز	۲۹-۳۸-۴۹-۵۰-۶۸-۷۳-۷۴
۱۰۶	۷۶-۷۷-۱۵۶-۱۶۹-۱۷۱-۱۷۷
۱۸۳-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۲-۱۷۱-۱۷۰	۱۸۰-۱۸۳
۱۸۸	رنجان ۱۱۱
۱۷۷	رند (ایل) ۱۴۶
۱۰۹-۱۰۷-۱۰۶	رند و هومن بسن (کتاب) ۱۳۶
۱۰۶	رنگان ۷۰
۹۱	رنوری ۳۱
زاک	زواره ۴۸
زال و رودابه	زور ۱۱۴-۱۰۹-۱۰۸
زاموا ۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹	زهاب ۱۰۶-۸۹-۳۶
زاو (محل)	
زوکائیل	

سرپل ۰ ۳۶

سرپل ذهاب ۰ ۶۲

سردشت ۰ ۷۱

سرسپردگان (کتاب) ۲۷-۳۳-۳۵-۴۲

سرگت (دیه) ۰ ۵۸

سرودهای بابا طاهر همدانی

۰ ۱۲۸

سرودهای دینی یارسان

۲۵-۳۹-۴۱-۴۲-۴۳-۵۰-۵۷

۰ ۱۲۷-۱۱۷-۵۹-۵۸-

سفرنامه ابن بطوطه ۰ ۹

سلطان اسحاق

۲۳-۲۴-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰

۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۸-۳۹-

۶۰-۶۱-۶۳-۶۷-۷۷-۹۱-۹۹-

۱۰۰-۱۰۳-۱۲۰-۱۲۸-۱۵۲-۱۵۳

سلطان سهاک ۰ ۲۵

سلم ۰ ۱۷۵-۱۷۰-۱۶۹

سلیمان (خواننده) ۰ ۱۵۵-۱۵۴

سلیمانیه ۰ ۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۵۹

سمعانی ۰ ۲۰۷

سند ۰ ۱۸۶-۱۶۱

سنندج

۳۴-۵۵-۵۹-۱۰۶-۱۰۸-۱۵۹

سوران ۰ ۱۳۸

سوریه ۰ ۱۵۸

سوشانت (کتاب) ۰ ۵۱

سهراب ۰ ۱۸۵-۱۸۴-۱۷۷-۱۶۳

سهروردی ۰ ۵۳

سهل بن عبدالله ۰ ۲۰۷

سیاوش

سائب خاثر (خواننده) ۰ ۱۶۱

سازان (محل) ۰ ۱۰۶

ساسانی ۰ ۱۱۱

ساسانیان ۰ ۱۴۹-۱۰۸-۴۹

سام ۰ ۱۸۳-۱۷۲-۱۷۱

سامانیان ۰ ۱۶۱

سامره ۰ ۵۸

سامی ۰ ۱۳۳-۹۱-۴۳

سبات نیل ۰ ۹۱

سبلان ۰ ۷۱-۷۰

سرانجام (کتاب)

۶-۷-۹-۱۰-۱۳-۱۴-۱۸-۲۰-

۲۵-۲۶-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-

۳۳-۳۴-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۱-

۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۸-۵۰-۵۳-

۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۶۰-۶۱-

۶۳-۶۴-۶۵-۶۷-۶۸-۷۷-۷۹-

۸۶-۸۷-۹۰-۹۲-۹۷-۹۸-۹۹-

۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-

۱۱۷-۱۱۸-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-

۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۲-۱۳۳-

۱۵۰-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۸-

۱۶۵-۱۷۸-۱۸۱-۱۹۳-۲۰۷

سرانه (دیه) ۰ ۹۴-۴۵-۲۹

سراو (محل) ۰ ۱۰۶

- ۱۸۵

۵۰	سایوراول	سید ابوالوفاء ۲۹-۱۰۰-۱۰۱
۵۰	سایور دوم	سید ابوالوفاء کرد ۱۹۶
۱۰۶	سارباڑیر	سید احمد بابا یادگار
۱۱۶	شارسین (شہر)	۶۸-۸۰-۹۱-۱۶۸-۱۸۲
۱۰۷	شارکالی ساری	سید احمد سرانہٹی ۴۵
۳۴-۳۲	شاکہ	سید اکابر خاموش ۱۷۸-۲۹
۱۰۸	شام	سید باویتی ۱۰۱-۱۰۰
	شاما براہیم	سید براکہ ۱۸۱-۳۲
۷۴-۷۳-۶۸-۵۰-۴۹-۴۰-۲۸		سید حبیب شاہ ۱۲۹-۱۰۱-۱۰۰
۱۷۶-۱۵۵-۹۴-۹۱-۸۰-۷۷-۷۶		سید حیدر ۱۸۱-۳۲
۱۸۰		سید خضر شاہوٹی ۹۱-۷۷-۴۴
۲۸-۲۷	شاما براہیمی	سید عبدالقادر محمد ۲۵
۳۲	شاما نار	سید فلک الدین ۵۸-۵۷
۲۸	شاد ابوب	سید مامی (خوانندہ) ۱۵۵-۱۵۴
۱۷۹-۳۲	شاد عیمور بانسارانی	سید محمد رضا جلال نائینی
	شاد حوسی لرسانی	۱۳۰
۱۲۰-۷۳-۷۰-۶۰-۵۸-۵۷-۵۶		سید محمد علی خواجہ الدین
۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۵۲-۱۲۶		۴۲-۲۷
۲۰۷	شاد فضل ولی	سید محمد کاظم امام ۱۰۹
۳۴-۳۲	شاد مراد	سید محمد گورہ سوار
	شاہنامہ (کتاب)	۲۸-۷۳-۱۰۰-۱۰۱-۱۲۵-۱۲۹
۷۲-۵۲-۵۱-۴۹-۴۷-۴۶-۱۰		سید مصطفیٰ ۱۰۱-۱۰۰-۳۰
۱۰۴-۱۰۳-۱۰۰-۹۹-۹۷-۸۳-۸۲		سید منصور ۳۲
۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۳۳-۱۱۸		سید میر احمد ۳۰
۱۷۵-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۰-۱۶۷-۱۶۶		سید یعقوب ماہیدشتی ۱۵۴
۱۹۰-۱۸۵-۱۸۲-۱۸۰-۱۷۸		سیروان (رودخانہ) ۶۳-۲۴
	شاہنامہ حقیقت (کتاب)	سیستان ۲۰۸
۳۲-۲۵-۲۴-۲۳-۲۱-۲۰-۵		سینا جان (شہر) ۱۱۶
۱۵۱-۷۳-۶۳-۴۳-۴۱-۳۶		

شاهنامه کردی (کتاب) ۱۸۹ .	شهریار ۳۶ - ۵۷ .
شاه نظر ۳۲ - ۳۴ .	شهلا صدیقان ۲۸ .
شاه نعمت اله جیحون آبادی مکری ۱۳۳ - ۱۵۱ .	شیخان (دیه) ۲۴ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۴ - ۶۱ - ۶۳ - ۹۹ .
شاهو (کوه) ۳۴ - ۵۵ - ۶۳ - ۶۴ - ۱۱۴ .	شیخ ابن سید ابوالوفاء ۲۹ .
شاه و یسقلی ۶۳ - ۶۴ - ۱۶۷ .	شیخ ابوالقاسم نصیرآبادی ۲۱۲ .
شاه هیاس ۳۲ .	شیخ ابوالوفاء ۵۸ .
شاه هیاس ۲۷ - ۳۲ - ۷۲ - ۱۳۳ - ۱۵۱ .	شیخ ابوسعید ابوالخیر ۲۱۲ .
شبللی ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ .	شیخ ابوعبدالله خفیف ۲۱۲ .
شگردهای طبیعت (کتاب) ۲۸ .	شیخ امیرزولهئی ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۹۹ .
شمائل ۹۱ .	شیخ جاگیر ۵۸ .
شمال و زلان (کتاب) ۵۹ - ۱۰ .	شیخ حمشاد ۱۹۵ .
شمسالدین محمد بن قیس الرازی ۱۱ .	شیخ سهل بن عبدالله ۲۰۸ .
شمس سامی ۱۱۳ - ۱۱۲ .	شیخ شهابالدین ۱۰۱ - ۱۰۰ .
شمس قیس رازی ۱۰ .	شیخ علی هیئتی ۵۸ .
شندرکوه ۳۳ .	شیخ عیسی برزنجهای ۲۴ - ۳۰ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۹۹ .
شوستر ۲۰۷ - ۲۰۸ .	شیخ عیسی بساگانی ۳۲ .
شهابالدین ۳۴ .	شیخ فریدالدین عطار ۲۰۸ .
شهابالدین یحیی سهروردی ۵۳ .	شیدر (شهر) ۱۱۶ .
شهربازار ۱۰۶ .	شیده ۱۷۶ .
شهر زور ۲۴ - ۳۰ - ۳۸ - ۵۹ - ۶۳ - ۹۹ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ .	شیرویه ۱۸۵ - ۱۸۴ .
شهرستانهای ایران (کتاب) ۱۳۵ - ۷۰ .	شیرویه خان ۵۹ .
	شیرین ۱۸۵ .
	شیرین و خسرو (کتاب) ۱۶۶ .
	شیرین و فرهاد (کتاب) ۷۷ - ۱۶۴ - ۱۶۶ .
	شیز (شهر) ۷۰ - ۷۱ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ .
	شیشوان ۳۶ .

ص

عبدالوہاب قزوینی	۱۱	صادق ہدایت	۷۰
عبید اللہ ابن خرداد بہ	۷۰	صالح	۱۱-۵۹
عثمان جولاہ	۵۹	صالح قفطان	۵-۲۳
عراق		صبورہ	۶۰
۱۰۸-۹۹-۵۸-۳۳-۳۰-۲۸-۲۴		صحنہ	۸۹-۳۶
۱۱۳-۱۱۲			
عراق عجم	۱۰۹		
عرب ۹-۲۴-۷۳-۱۱۵-۱۵۹			
عربی ۹-۱۶-۷۵			

ض

عراق عجم	۱۰۹	ضحاک	
عرب ۹-۲۴-۷۳-۱۱۵-۱۵۹			
عربی ۹-۱۶-۷۵			
عراق المیلانی (خوانسار)	۱۶۱-۱۶۰		
علاء الدین سجادی	۱۶۶		
علم البقاء والبقاء (کتاب)	۲۱۳		
علی (س اسوطالب)			
۲۰-۳۲-۱۱۹-۱۵۹-۱۹۰			

ط

علی بن الحنظل	۸۵	طاهر بن عبد اللہ	۸۵
علی دلیوزا	۵۹	طبری	۷۳
علی صدر	۱۶	طغرل بیک سلجوقی	۱۹۶-۱۹۵
عماد الدین اسماعیل اسحاقی		طہجد	۷۴
۱۰۹		طور (دبد)	۲۰۷
عمرو بن عثمان ۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۲			
عمرو بن کلثوم	۸۲		
عمرو بن لیب ۶-۸۶-۹۷			
عمرو بنکی	۲۰۸		
عمسویا	۲۹		
عمسی	۳۲-۳۲		

ع

عابدین جاب	۱۵۳-۱۰۵		
عالی قلندر ۳۰-۱۸۱-۱۹۴			
عالی قلندری	۲۷-۲۹		
عباسی	۸۷-۸-۶		
عباسیان	۶		
عبدالامیر سلیم	۵۱		
عبد اللہ	۳۲		

غ

غلاہ	۲۹
------	----

ف

- فارابی ۱۵۰
فارسی (زبان) ۱۰-۱۶-۳۷-۵۱-۱۵۹-۲۰۸-۲۱۱
فاطمه (بنت محمدص) ۱۵۹
فاطمه لره پیری شاهی ۱۹۴-۱۹۶
فتوح البلدان (کتاب) ۷۰
فرخ ۱۱۵
فرخ شاه ۱۱۵
فردوسی ۵۱-۷۲-۷۵-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶
فرهاد ۷۷
فرهنگ ایران باستان (کتاب) ۱۹-۳۶-۴۴
فرهنگ نامهای آوستا (کتاب) ۹۰-۱۲۰-۱۲۶-۱۲۹-۱۳۰
فریدون ۷۴-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹
فقیه عبدال بوره کئی ۵۹
فلسفه در ایران باستان ۱۰۹
فرهنگی مه آباد (کتاب) ۷۱
- قاجاریان ۱۳۶
قاصد ۳۶-۸۰-۱۵۳
قاضی نبی ۵۷-۵۹
قاضی نوراله شوشتری ۷-۵۴
قامشلی ۳۳
قاموس الاعلام (کتاب) ۱۱۲-۱۱۳
قباد ۱۰۹-۱۷۵-۱۷۶
قباد ساسانی ۶۱-۱۱۰
قرآن ۱۲۳
قرندی ۵۷
قره پوس ۳۲
قره داغ (کوه) ۱۱۴
قره طاغ ۱۱۳
قره کوشک (کوه) ۱۱۳
قرلرباط ۵۹
قزوین ۱۰۹
قصر شیرین ۳۶-۶۱-۸۹-۱۱۰
قلفانی ۱۱۷
قلی ۳۴
قمری کوه ۵۹
قولطاس (قورتاس) ۳۴
قونیه ۱۹۷
قهرمان و قیطان (کتاب) ۱۰

ک

- کابل ۱۸۰
کاشمر ۸۲-۸۳-۸۵
کاکائی ۲۰-۶۸-۷۹
کاکاردا ۵۷

ق

- قاجار ۱۴۱

کاکاردائی	۰ ۲۶-۶	کرکوک	۰ ۱۰۶
کاکا محمد جاف	۰ ۱۷۷	کرکوک ۶۲-۱۰۶-۱۱۳	
کاکه پیره	۰ ۶۴	کرمانجی جنوبی (لهجه) ۶۷-۱۳۶	
کاکه رحمن	۰ ۶۴	کرمانجی شمالی (لهجه) ۰ ۳۲	
کاکه عرب	۰ ۶۴	کرمانشاه (باختران)	
کال نازار	۰ ۵۷	۶-۲۹-۳۲-۴۵-۵۴-۵۷-۸۶	
کامل ابن الاثير	۰ ۷۶	۸۹-۹۴-۹۸-۱۰۶-۱۱۲-۱۱۷	
کاملک	۰ ۳۲	۱۳۷-۱۵۰-۱۵۹-۱۶۶	
کامیری جان	۰ ۳۲	کرمانشاهان ۶-۲۴-۳۶	
کانی زنجیری	۰ ۱۱۷	کوند ۳۶-۶۱-۷۷-۸۹-۱۵۰	
کاووس	۰ ۱۸۱-۴۹	کشاره ۰ ۸	
کاوه (آهنگر)		کشف المحجوب (کتاب) ۰ ۲۱۱	
۶۴-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۵		کفرائیل ۰ ۹۲	
کد خداقنبردرزیانی	۰ ۶۴	کلام ایل یگی جاف (کتاب) ۰ ۳۸	
کرد		کلام تیمور (کتاب) ۰ ۳۸	
۵-۶-۲۴-۵۹-۶۳-۶۴-۷۱		کلام خان الماس (کتاب) ۰ ۳۸	
۱۰۸-۱۵۹-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷		کلام شیخ امیر (کتاب) ۰ ۳۸	
کردان		کلام نوروز (کتاب) ۰ ۳۸	
۶-۹-۵۶-۵۸-۷۱-۸۹-۹۸		کلدانی ۰ ۱۱۳	
۱۰۲-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۳-۱۴۹-۱۵۰		کلیمی ۵-۳۶-۱۳۷	
۱۵۴-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۱		کنز التحف (کتاب) ۰ ۱۶۱	
۱۶۳-۱۶۵-۱۶۸-۱۷۴		کنعان ۰ ۱۶۹	
کردستان		کنکاور ۰ ۱۲۵	
۷-۱۱-۲۴-۳۰-۵۸-۵۹-۶۲		کنیزک و یازده رزم (کتاب)	
۹۹-۱۰۸-۱۱۲-۱۵۰-۱۵۹-۱۶۰		۰ ۱۶۶	
کردشناسی (کتاب) ۰ ۸۲-۷۷-۷۲		کوردستان وثائینی نیسلام (کتاب)	
کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او (کتاب)		۰ ۱۱۶	
۵-۲۳-۸۲-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۴		کوشک طاغ ۰ ۱۱۳	
کردی (زبان)		کوخه ۰ ۵۴-۹-۷	
۱۰-۶۷-۷۱-۱۳۵-۱۳۶-۱۵۰		کوه مراد ۰ ۲۸	
۱۵۹-۱۸۶-۱۹۰		کیانی ۰ ۴۹-۴۸	

گیخسرو	گورانی (لهجه)
۴۹ - ۵۰ - ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸	۷ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۴۹
۱۸۹	۶۴ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۱ - ۱۱۷ - ۱۳۶
کیقباد	۱۵۹ - ۱۶۶ - ۱۸۵ - ۱۹۵
کیکوس	گورنک شاه زابلی ۱۷۷
کین ایرج	گهواره ۱۱۷
کین سیاوش	گیو ۴۸ - ۱۶۴
کیکوس شاه ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱	گیومکریانی ۷۱
کیومرث ۴۶ - ۷۶ - ۱۶۳ - ۱۶۴	

ن

گاتها	لرستان ۶ - ۹ - ۳۱ - ۵۶ - ۸۶
کاماسب (رودخانه)	لره ۱۱ - ۱۲
گرشاسب ۵۳ - ۷۴ - ۱۷۲ - ۱۷۳	لری (لهجه) ۱۹۶ - ۱۹۷
گرشاسب نامه (کتاب)	لزا ۵۷
گرگین	لولوبی ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۹
گرمکان (شهر)	لویس معلوف ۴۱
گروس	لهراسب ۵۰ - ۷۰ - ۷۲ - ۱۶۵ - ۱۸۸
گروسی	لیدن ۶۹ - ۷۰ - ۱۰۸
گریشه (محل)	لیلی و مجنون ۱۶۴
گزیده سرودهای ریگ ودا (کتاب)	
۱۳۰	

م

کستاسب	ماد ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۱۴۹
۵۰ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۲ - ۸۳ - ۱۶۵ - ۱۸۲	مادی ۶۹
۱۸۸ - ۱۸۳ -	مازندران ۴۶ - ۴۸ - ۴۹ - ۱۸۴ - ۱۸۵
گلندام	ماسیدان ۱۰۹
گلیم وکول (کتاب)	ماشاء السوری ۲۵ - ۳۹ - ۴۱
گوتی ها	ماکو ۳۶ - ۸۹
گودرز ۴۸ - ۱۶۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷	مانوی ۵ - ۲۳ - ۳۶ - ۱۳۳
گوران ۲۴ - ۶۳ - ۱۱۷ - ۱۳۸ - ۱۵۹	مانویان ۱۳۰

مذہبنا	۵۱	مانی و تعلیمات او (کتاب)	۱۳۱-۱۳۲
مذہبنا و ادب پارسی (کتاب)	۶۹-۷۴-۷۶-۷۷-۷۸-۹۱	ماوراءالنہر	۲۰۸-۲۰۹
مستورہ کردستانی	۱۰۸	ماہیدشت	۳۶-۸۹
مسعر بن مہلہل	۱۰۹	مبارک شاہ ۵۶-۵۷-۵۸	
مسعود	۷۰	مجالس المؤمنین (کتاب)	
مسعودی	۷۶-۱۱۲	۷-۵۴	
مسلم بن حرز	۱۵۰	مجتبی مینوی	۱۹۷
مسمعان	۷۴	مجل التواریخ والقصص (کتاب)	
مسیحی ۵-۲۳-۳۶-۱۲۷		۷۸	
مشیکی (محل)	۲۸	مجموعہ رسائل اہل حق (کتاب)	
مصر ۷۰-۷۶-۱۰۸-۱۵۸-۱۶۱		۱۹۴	
مصطفائی	۲۷	مجین (شہر)	۱۱۵
مصطفی (پیر)	۱۷۶	محسن فانی کشمیری	۸۱
مصطفی داودان	۴۸-۹۱	محمد امین زکی	۷۱
مصطفی کماندار	۴۰	محمد بگ لرستانی	۳۱
مظاہرالانوار (کتاب)	۱۲۶	محمد بیگ	۶۵
معجم البلدان (کتاب)		محمد دبیر سیاقی	۶۹
۴۹-۷۱-۷۳-۱۰۸-۱۱۰		محمد عباسی	۵۳-۷۸
معد بن عدنان	۷۶	محمد علی موحد	۹
معرفت پیر شہریار (کتاب)	۸۲	محمد علی ناصح	۵۴
مکہ	۲۰۸-۲۰۹	مخمل کوه	۵۷
ملا الیاس شہرزوری	۲۶	مداین	۱۱۰
ملا رکن الدین دمشقی	۹۱	مدرس رضوی	۱۱
ملاروہ ف سلیم حوزی	۱۱۶	مراغہ	۷۰-۱۱۱
ملا ولد خان گوران	۷۷	مرداس	۱۶۸
ملک الشعراۃ بہار	۷۸	مردوخ	۷۱
ملک طاوس	۵۰	مروج الذهب (کتاب)	۶۹-۷۶-۷۸
ملک طیار	۲۸-۹۱	مریوان	۱۱۴
مندلی	۲۸-۸۹	مزار شریف (محل)	۲۹
منصور حلاج ۲۰۷-۲۰۸-۲۱۰		مزدکی ۵-۲۳-۳۶	
منصور زلزل	۱۵۰		

منوچهر ۱۶۹-۱۷۰-۱۷۵

منیرہ ۱۶۳-۱۸۲

موردین ۱۰۶

موریہ ۱۶۸

موسی ۳۳-۳۹-۴۰

موسی سیاه ۴۵-۹۱

موصل ۹-۱۱۲

مولانا عبدالرحمن جامی ۵۸-۲۱۱

مہ آباد ۸۱

مہ آباد ۷۱

مہدی توحیدی پور ۵۸

مہدی عباسی ۷۳

مہرجان قذف ۱۰۹

میان دو آب ۸۹-۳۶

میر دوست ۳۲-۱۰۰-۱۰۱

میرزا امانانہ ۵۷-۵۸

میرزا شفیع پاوہی ۱۷۲

میرزا محمد قزوینی ۸۵

میرزا مصطفی دلی دلی ۱۸۵

میر خسرو لرستانی ۲۸

میر سور ۳۰

میر سوری ۳۰-۲۷

میژووی ئدہ بی کوردی (کتاب)

۱۰۷-۱۱۵-۱۳۵-۱۶۶

میژووی گہلی کورد (کتاب)

۲۳-۵

میکائیل ۹۱-۱۲۴

میلاد ۱۸۷

مینورسکی ۲۳-۱۶۸

ن

نادر شاہ افشار ۷۷-۱۳۶-۱۴۰

نادرنامہ (کتاب) ۱۰

نارامسین ۱۰۶-۱۰۷

نازدار (خوانندہ) ۱۵۴-۱۵۵

ناوی کچوکوران (کتاب) ۱۶۴

ناہید ۴۷-۴۸

نجم الثاقب (کتاب) ۱۳۶

نجوم ۱۱

نریمان ۱۷۱-۱۷۲

نرہما القلوب (کتاب) ۱۱۰-۱۹۶

نرہت صفائی اصفہانی ۱۳۱

نشیط پارس (خوانندہ) ۱۶۱

نعمت ۵۹

نجات الانس (کتاب) ۵۸-۲۱۱

نکیسا ۱۴۹-۱۵۳

نور علی الہی ۱۳-۲۴-۴۱-۸۹-۱۲۸

نوذر ۵۰-۱۷۳-۱۸۰

نوروز در میان کردہا (کتاب)

۱۲۱

نہاوند ۱۰۶-۱۰۹

نہرزم (کتاب) ۱۰-۱۶۶

نیریزی ۱۱۷

نیشابور ۸۳-۸۴

نینوا ۱۵۸

و

واسط ۲۰۸

وان ۱۱۲

۰ ۵۷	هندوله	۰ ۷۱	وستنفلد
۰ ۴۴	هندی	۰ ۱۹۶	وحید دستگردی
۰ ۲۳ - ۱۸	هوخت (مجله)	۰ ۲۹	وصال
	هوشنگ شاه	۰ ۱۰	ونوش وبرهزا
- ۱۶۳ - ۵۲ - ۵۰ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵		۰ ۱۱۲	وهرام چوبین
۰ ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳		۰ ۱۳۲	ویس بد
۰ ۲۱۳	هوهو (کتاب)		
۰ ۷۱	ههولیر	۵	

ی

هارون الرشید

۰ ۸۶ - ۵۴ - ۲۰ - ۹ - ۷ - ۶	
۰ ۱۲۰ - ۹۰ - ۷۸	هاشم رضی
۰ ۱۴۹	هخامنشیان
۰ ۷۱	هدایت
۰ ۴۶	هرا (کوه)
۰ ۶۹	هرتسفلد
۰ ۵۰	هرمز
۰ ۹	هشام بن عبد الملک
۰ ۱۶۶	هفت خوان رستم (کتاب)
۰ ۱۶۶ - ۱۰	هفت رزم (کتاب)
۰ ۱۰۸	هلاکوه
۰ ۳۶	هلیلان
۰ ۵۰	همای
	همدان
- ۱۰۸ - ۱۰۶ - ۸۹ - ۵۷ - ۵۶ - ۳۶	
۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۱۱ - ۱۰۹	
۰ ۲۰۳ - ۲۰۱ -	
۰ ۱۸۶ - ۷۸ - ۴۳ - ۲۵ - ۱۹	هند
۰ ۳۶	هندوئیزم
۰ ۴۳	هندوان
۰ ۲۰۹ - ۲۸	هندوستان
۰ ۵۷	یافته کوه
۰ ۱۶۶ - ۱۰	یازده رزم (کتاب)
۰ ۱۹۹ -	
۰ ۵۷	یازده رزم (کتاب)

یا قوت حموی	یعقوب نہرجوری	۲۰۹
۴۹-۷۰-۷۱-۱۰۸-۱۱۰	یمن	۷۶
یشت‌ها (کتاب)	یونان	۱۵۸
۱۱-۱۴-۱۵-۴۶-۴۹-۵۱-۵۲	یہود	۹۱-۵۱-۲۳
۷۵-۹۱-۹۵-۱۱۱-۱۲۶	یہودان	۵۱-۴۹
یعقوب اقطع	یہودی	۱۱۳
۲۰۸		
یعقوب کندی		۱۵۰



**PUNJAB UNIVERSITY LIBRARY
QUAID-I-AZAM CAMPUS LAHORE**

Call No.

Accession No.

The book was drawn from the library on the date last marked. it can be retained for the period permitted by the rules governing the class of your membership.

Text books and current periodicals must be returned within three days.

--	--	--	--

سرانجام

حسرو و سیرین حادی مبدی رینی در مکتب سحر سر-ی

هیا (مجموعه اشعار کردی)

صلاح الدینی نه بوو بی (منبرو)

مؤسسه مطبوعاتی عطائی چند هدیه دیگر درباره بارغان (حق)
از همین نویسنده به پیشگاه دانشمندان و پژوهندگان و در میان
دانش و فرهنگ تقدیم می کند :

بارگه بارگه جزوی ازنامه مینوی سرانجام
بزرگان یا رسان (اهل حق) با تجدید نظر و اضافات
پیشگوئی های خان الماس لرستانی
دوره بهلول ماهی با ترجمه و شرح
پیشگوئی های ایل بگی جاف با ترجمه و شرح



بها : ۴۵۰ ریال